



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



مجله علمی-تخصصی  
تفکر و پژوهش  
پیاپی ۱۰۰۰، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۰

نگاهی به  
سیره خلفا

۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الغدیر همراه

نویسنده:

عبدالحسین امینی ( علامه امینی )

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	الغدیر همراه جلد ۸
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	فهرست
۲۰	پیشاهنگ سخن
۲۲	ابوطالب در یاد قرآن حکیم
۲۲	اشاره
۲۲	تحریف و تطبیق
۲۲	آیه نخست
۲۵	آیه دوم و سوم
۲۸	داستان گودال کم عمق آتش
۳۱	مبالغه در برتری ابوبکر
۳۱	۲۹. پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه
۳۲	۳۰. سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت ابوبکر
۳۲	اشاره
۳۴	اما متن حدیث
۳۵	۳۱. امیر مؤمنان خلیفه را ستایش می کند.
۳۶	۶۷. شب غار و خلیفه در مغار
۳۹	۶۸. شیطان به شکل ابوبکر در نمی آید
۳۹	۶۹. ابوبکر هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، را اندوهگین نساخت
۴۰	۷۰. آیاتی درباره ابوبکر
۴۰	اشاره
۴۱	افسانه ثروت ابوبکر

۴۳	..... غلو در برتری های عمر
۴۳	..... اشاره
۴۸	..... نظر عمر درباره آوازه خوانی
۴۸	..... غنا و موسیقی در قرآن کریم
۴۹	..... موسیقی و خنیاگری در چهار مذهب
۵۰	..... چهار کرامت برای عمر
۵۳	..... ۵. عمر، امیر مؤمنان خوانده می شود (لقب امیرالمؤمنین برای عمر)
۵۳	..... ۶. افسانه ای دیگر
۵۶	..... ۷. عمر، باطل را دوست نمی دارد
۵۷	..... ۸. فرشتگان با عمر بن خطاب سخن می گویند
۵۸	..... ۹. کاغذی در کفن عمر
۵۸	..... ۱۰. زبان و قلب عمر
۵۹	..... ۱۱. رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره دانش عمر
۶۰	..... ۱۲. عمر و ترس شیطان از وی
۶۱	..... غلو در برتری های عثمان پسر عفان
۶۱	..... اشاره
۶۲	..... ۱. داوری درباره زنی که شش ماهه زایید و سنگ سار شد
۶۳	..... ۲. نظر خلیفه درباره نماز تمام در سفر
۶۳	..... اشاره
۶۵	..... دین و سیاست وقت
۶۶	..... تکلمه بحث
۶۷	..... ۳. تعطیل حدود الهی توسط خلیفه
۶۸	..... ۴. اذان سوم به فرمان خلیفه
۷۰	..... ۵. گسترش مسجدالحرام
۷۱	..... ۶. رأی خلیفه در حج تمتع
۷۲	..... ۷. تعطیل قصاص

۸. نظر خلیفه در جنابت ..... ۷۴
۹. کتمان حدیث نبوی ..... ۷۵
۱۰. زکات اسب ..... ۷۸
۱۱. خطبه ها، پیش از نماز عید ..... ۷۸
۱۲. در قصاص و دیه ..... ۸۰
۱۳. رأی خلیفه در قرائت ..... ۸۱
۱۵. نظر خلیفه در شکار حرام ..... ۸۲
۱۶. داوری به نزد امام علی (علیه السلام) ..... ۸۴
۱۷. عِدّه در طلاق خُلَع ..... ۸۵
۱۸. زنی که شوهرش گم شده ..... ۸۶
۱۹. خلیفه حکم را از اُبی می گیرد ..... ۸۷
۲۰. خلیفه سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از یک زن می آموزد ..... ۸۷
۲۱. احرام قبل از میقات ..... ۸۸
۲۲. اگر علی (علیه السلام) نبود، عثمان هلاک شده بود ..... ۹۰
۲۳. جمع میان دو خواهر برده ..... ۹۲
۲۴. رد مادر از ثلث میراث ..... ۹۴
۲۵. اعتراف به زنا ..... ۹۵
۲۶. خرید و فروش صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ..... ۹۵
۲۷. خلیفه در شب وفات ام کلثوم ..... ۹۶
۲۸. اختصاص چراگاه ها، برای خلیفه و کسان او ..... ۹۷
۲۹. فدک، تیول برای مروان ..... ۹۸
۳۰. رأی خلیفه درباره دارایی ها و صدقه ها ..... ۹۹
۳۱. بخشش های خلیفه به حکم پسر ابی العاص ..... ۱۰۲
- اشاره ..... ۱۰۲
- حکَم را بشناسید ..... ۱۰۴
- حکَم، کی به جنون مبتلا شد؟ ..... ۱۰۴

- ۱۰۶----- حَکَم در قرآن
- ۱۰۷----- نگاهی در دو سخن
- ۱۱۲----- چند سؤال
- ۱۱۶----- ۳۲. بخشش های خلیفه به مروان
- ۱۱۶----- اشاره
- ۱۱۷----- مروان کیست؟
- ۱۲۱----- ۳۳. عطیه خلیفه به حارث
- ۱۲۲----- ۳۴. بهره سعیدبن عاص از عطای خلیفه
- ۱۲۵----- ۳۵. بخشش خلیفه به ولید از دارایی مسلمانان
- ۱۲۵----- اشاره
- ۱۲۶----- ولید و پدر ولید
- ۱۳۰----- این بود پدر، و تو چه دانی فرزند او کیست؟
- ۱۳۲----- ۳۶. بخشش خلیفه به عبدالله بن خالد از بیت المال مسلمانان
- ۱۳۴----- ۳۷. عطای خلیفه به ابوسفیان
- ۱۳۷----- ۳۸. بخشش خلیفه از غنائم افریقا
- ۱۴۲----- ۳۹. گنج های فراهم آمده با عطاهای خلیفه
- ۱۴۲----- اشاره
- ۱۴۸----- فهرست بخشش های خلیفه و گنج های فراهم آمده
- ۱۵۰----- عثمان (خلیفه) و شجره نفرین شده در قرآن
- ۱۵۶----- تبعید ابوذر به ریزه
- ۱۶۶----- کلام امیر المومنین (علیه السلام) به هنگام اخراج ابوذر به ریزه
- ۱۶۹----- پرستش خدا
- ۱۷۱----- دانش ابوذر
- ۱۷۱----- صداقت و زهد ابوذر
- ۱۷۲----- برتری ابوذر
- ۱۷۳----- این است، ابوذر



۱۷۶	.....	جنايات تاريخ
۱۷۷	.....	بلادى
۱۷۹	.....	ابن جرير طبرى
۱۸۰	.....	نگاهى بزرگوارانه به تاريخ طبرى
۱۸۱	.....	كامل ابن اثير جزرى
۱۸۳	.....	عماد الدين ابن كثير
۱۸۶	.....	نظر ابوذر در دارايى ها
۲۰۰	.....	ابوذر و سوسىاليزم
۲۱۱	.....	روايت هاى ابوذر در امر دارايى ها
۲۱۵	.....	سخنانى در ستايش ابوذر
۲۱۹	.....	ثنا و تعريف پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم)
۲۱۹	.....	درنگى در فتواى الازهر
۲۲۸	.....	گواهان در استفتاء
۲۲۹	.....	و آنك اين گواهى آلوسى
۲۳۰	.....	نقطه نظرهاى در كلام آلوسى
۲۳۹	.....	آخرين سخن
۲۴۱	.....	درباره مركز

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: الغدیر همراه/ مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۲۲۶ ص. ۹۰۰۰۰ ریال

شابک: ۶-۰۳۷-۰۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدیر» اثر عبدالحسین امینی است.

مندرجات: واقعه غدیر

موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره: ۵۴/۲۲۳/BP الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۴۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۷۳۴۴۱

الغدیر همراه (جلد ۸)

(نگاهی به سیره خلفا)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۳۷-۶

ص: ۱

**اشاره**



- پیشاهنگ سخن. ۷.
- ابوطالب در یاد قرآن حکیم. ۹.
- تحریف و تطبیق. ۹.
- آیه دوم و سوم ۱۲
- داستان گودال کم عمق آتش. ۱۵.
- مبالغه در برتری ابوبکر. ۱۸.
۲۹. پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه ۱۸
۳۰. سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت ابوبکر ۱۹
- اما متن حدیث. ۲۱.
۳۱. امیر مؤمنان خلیفه را ستایش می کند. ۲۲.
۶۷. شب غار و خلیفه در مغار ۲۳
۶۸. شیطان به شکل ابوبکر در نمی آید ۲۶
۶۹. ابوبکر هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، را اندوهگین نساخت. ۲۶
۷۰. آیاتی درباره ابوبکر. ۲۷.
- افسانه ثروت ابوبکر ۲۸
- غلو در برتری های عمر. ۳۰.
- نظر عمر درباره آوازه خوانی. ۳۵.
- غنا و موسیقی در قرآن کریم. ۳۵.
- موسیقی و خنیاگری در چهار مذهب ۳۶

چهار کرامت برای عمر ۳۷

۵. عمر، امیر مؤمنان خوانده می شود (لقب امیرالمؤمنین برای عمر). ۴۰

۶. افسانه ای دیگر. ۴۰

۷. عمر، باطل را دوست نمی دارد ۴۳

۸. فرشتگان با عمر بن خطاب سخن می گویند. ۴۴

۹. کاغذی در کفن عمر ۴۵

۱۰. زبان و قلب عمر. ۴۵

۱۰. رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره دانش عمر. ۴۶

۱۱. عمر و ترس شیطان از وی ۴۷

غلو در برتری های عثمان پسر عفان ۴۸

۱. داوری درباره زنی که شش ماهه زایید و سنگ سار شد. ۴۹

۲. نظر خلیفه درباره نماز تمام در سفر ۵۰

دین و سیاست وقت. ۵۲

ص: ۳

تکلمه بحث. ۵۳

۳. تعطیل حدود الهی توسط خلیفه ۵۴

۴. اذان سوم به فرمان خلیفه ۵۵

۵. گسترش مسجدالحرام. ۵۷

۶. رأی خلیفه در حج تمتع ۵۸

۷. تعطیل قصاص. ۵۹

۸. نظر خلیفه در جنابت ۶۱

۹. کتمان حدیث نبوی. ۶۲

۱۰. زکات اسب ۶۵

۱۱. خطبه ها، پیش از نماز عید. ۶۵

۱۲. در قصاص و دیه. ۶۷

۱۳. رأی خلیفه در قرائت. ۶۸

۱۵. نظر خلیفه در شکار حرام. ۶۹

۱۶. داوری به نزد امام علی (علیه السلام). ۷۱

۱۷. عِدّه در طلاق خُلَع. ۷۲

۱۸. زنی که شوهرش گم شده. ۷۳

۱۹. خلیفه حکم را از ابی می گیرد. ۷۴

۲۰. خلیفه سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از یک زن می آموزد ۷۴

۲۱. احرام قبل از میقات ۷۵

۲۲. اگر علی (علیه السلام) نبود، عثمان هلاک شده بود ۷۷

۲۳. جمع میان دو خواهر برده ۷۹

۲۴. رد مادر از ثلث میراث ۸۱

۲۵. اعتراف به زنا. ۸۲

۲۶. خرید و فروش صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ۸۲

۲۷. خلیفه در شب وفات ام کلثوم ۸۳

۲۸. اختصاص چراگاه ها، برای خلیفه و کسان او ۸۴

۲۹. فدک، تیول برای مروان. ۸۵

۳۰. رأی خلیفه درباره دارایی ها و صدقه ها ۸۶

۳۱. بخشش های خلیفه به حکم پسر ابی العاص. ۸۹

حکَم را بشناسید. ۹۱

حکَم، کی به جنون مبتلا شد؟. ۹۱

حکَم در قرآن. ۹۳

نگاهی در دو سخن. ۹۴

چند سؤال. ۹۹

۳۲. بخشش های خلیفه به مروان ۱۰۳

مروان کیست؟. ۱۰۴

۳۳. عطیه خلیفه به حارث. ۱۰۸



۳۴. بهره سعید بن عاص از عطای خلیفه. ۱۰۹

۳۵. بخشش خلیفه به ولید از دارایی مسلمانان. ۱۱۲

ولید و پدر ولید ۱۱۳

این بود پدر، و تو چه دانی فرزند او کیست؟ ۱۱۷

۳۶. بخشش خلیفه به عبدالله بن خالد از بیت المال مسلمانان. ۱۱۹

۳۷. عطای خلیفه به ابوسفیان. ۱۲۱

۳۸. بخشش خلیفه از غنائم افریقا. ۱۲۴

۳۹. گنج های فراهم آمده با عطاهاى خلیفه. ۱۲۹

فهرست بخشش های خلیفه و گنج های فراهم آمده. ۱۳۵

عثمان (خلیفه) و شجره نفرین شده در قرآن ۱۳۷

تبعید ابوذر به ریزه. ۱۴۳

کلام امیرالمومنین (علیه السلام) به هنگام اخراج ابوذر به ریزه. ۱۵۳

پرستش خدا ۱۵۶

دانش ابوذر ۱۵۸

صداقت و زهد ابوذر ۱۵۸

برتری ابوذر. ۱۵۹

سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر. ۱۶۰

این است، ابوذر. ۱۶۰

جنايات تاريخ. ۱۶۳

بلاذری ۱۶۴

ابن جریر طبری ۱۶۶

نگاهی بزرگوارانه به تاریخ طبری ۱۶۷

کامل ابن اثیر جزری. ۱۶۸

عماد الدین ابن کثیر. ۱۷۰

نظر ابوذر در دارایی ها ۱۷۳

ابوذر و سوسیالیزم ۱۸۷

روایت های ابوذر در امر دارایی ها ۱۹۸

سخنانی در ستایش ابوذر. ۲۰۲

ثنا و تعریف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۰۶

درنگی در فتوای الازهر. ۲۰۶

گواهان در استفتاء ۲۱۵

و آنک این گواهی آلوسی. ۲۱۶

نقطه نظرهایی در کلام آلوسی. ۲۱۷

آخرین سخن ۲۲۶

ص: ۵



پاک و منزّه هستی تو، من نباید چیزی بگویم که حق من نیست و مرا نسزد.

کسانی را که کتاب دادیم آن را با تلاوتی شایسته، خوانند، آنان به او باور دارند.

و مردمانی که کتاب داده شده اند می دانند که آن حقیقتی است از سوی پروردگارشان و آنان که به ایشان کتاب دادیم او را می شناسند همان گونه که پسرانشان را شناسند در آن کتاب از یادکرد چیزی کوتاهی نورزیده ایم. در حالی که گروهی از ایشان، حقیقت را دانسته پوشیده می دارند.

و منافقان و کسانی که دل هایی بیمار دارند گویند دین آنان (دشمنان) مغرورشان ساخته چه سخن بزرگی از دهانشان بیرون می آید و جز دروغ نمی گویند.

سوگند به پروردگار آسمان و زمین، آن یک حقیقت است مانند آنکه شما حرف می زنید. بگو آری، آن یک حقیقت می باشد و ما آنگاه که آن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم سخن

دروغ نبود. تصدیق کننده کتابی است که پیشتر بوده و خداوند مؤمنان را به اذن خود کسانی را که در حقانیت آن دچار اختلاف شده بودند هدایت فرموده است.

پس از حق چه چیز جز باطل وجود دارد؟! بگو حق و حقیقت از سوی پروردگار شماسست هر کس خواست باور کند و هر که خواست کفر بورزد. و بگو، حمد و ثنا برای خداست و سلام و درود به بندگان برگزیده او.

ص: ۸

همانا گروه دشمنان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناجوانمردانه بر ابوطالب، قهرمان ایمان، نخستین مسلمان پس از فرزند نیکو کارش و تنها یاور دین خدا، ستمگرانه تاختند؛ تا آنجا که به داستان سرابی درباره او بسنده نکرده، به سراغ کتاب خدا رفته و با جابه جایی کلمات در آیات قرآن حکیم، سخنانی به هم بافتند که از حقیقت دور بوده و فاصله ای به بلندای مشرق تا مغرب دارد.

### تحریف و تطبیق

#### آیه نخست

(و هم ینهون عنه و ینئون عنه و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون) (۱)

و آنان از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند و از او دور می شوند و جز خویشتن را به هلاکت نمی اندازند و نمی فهمند.

طبری از قول سفیان ثوری و... روایت می کند که این آیه

ص: ۹

درباره ابوطالب نازل شد. او مردم را از آزار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می داشت، امّا خود به اسلام نمی گروید. (۱)

قرطبی می گوید: این آیه عام بوده و شامل همه کافران است.

مفهوم آن اینست که از پیروی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می داشتند و خود نیز از وی دوری می گزیدند؛ و نیز گفته شده: آیه فوق مخصوص ابوطالب است. او مردم را از آزار دادن به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منع می کرد، و خود از ایمان آوردن به وی خودداری می نمود و دور می شد.

آنگاه حکایت آزار دادن ابوجهل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط ابن زبیری، با نهادن شکمه ای بر سر او هنگام نماز و تا آخر قصه را آورده است. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نزول این آیه در شأن ابوطالب به چند دلیل نمی تواند صحیح باشد:

۱. مرسل بودن حدیث، نداشتن سند پیوسته که شاید راویان ضعیفی در میان باشند.
۲. این حدیث را حبيب بن ابی ثابت به تنهایی گزارش کرده است. ابن حبان او را اهل تدلیس دانسته و به قول عقیلی،

ص: ۱۰

---

۱- تاریخ، طبری ۷/۱۱۰ و...

۲- تفسیر، قرطبی ۶/۴۰۶؛ ملاحظه می کنید: مرجع ضمیر «هم» و متعلق «نهی» در روایت نخست، کفارند که مردم را از پیروی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می دارند و به روایت دوم، ابوطالب است که مردم را از اذیت و آزار نهی می کرد و ما آن برداشت متفاوت را از مصادیق تفسیر به رأی می دانیم.

قَطَّان نیز می گوید. حدیث او محفوظ نیست، و برخی اقوال دیگر در سندیت این قول خدشه وارد کرده اند.<sup>(۱)</sup>

۳. آنچه از ابن عباس ثابت است گزارشی است که با این حدیث منافات دارد. اینکه مشرکان مانع از ایمان آوردن مردم به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می شدند، و از آن حضرت دوری می گزیدند.<sup>(۲)</sup>

۴. از سیاق این آیه چنین بر می آید که خداوند تعالی مردمان زنده ای را مورد نکوهش قرار داده که از محمد دوری می گزیدند و دیگران را از ایمان به وی، باز می داشته اند. مؤید آن نقل دوم قرطبی است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از نزول قرآن در آن جریان خبر داده است و نکاتی دیگر.

۵. باز از سیاق آیات کریمه بر می آید که آن جماعت مشرک، از ایمان به محمد منع می کردند، و دور می شدند. نظیر آیه پنجم سوره غافر که می آمدند با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگو مگو می کردند و قرآن را از افسانه های نخستین می خواندند، آنان بودند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از رسالت خود باز می داشتند و از او دور می شدند.

این ها کجا و آن کارهای شریف و پاکیزه ابوطالب کجا؟ طبری می گوید: مراد آیه، مشرکانند که آیات الهی را تکذیب

ص: ۱۱

---

۱- تهذیب التهذیب ۲/۱۷۹؛ میزان الاعتدال ۱/۳۹۶.

۲- تفسیر، طبری (جامع البیان) ۷/۱۰۹.



کرده و مردم را از تبعیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دور می نمودند. (۱)

## آیه دوم و سوم

برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که ایمان آورده اند، روا نباشد که برای مشرکان، طلب آمرزش کنند هر چند که از خویشان آنان باشند. بعد از آنکه برایشان آشکار شده که آنها از دوزخیان هستند. (۲)

همانا تو نمی توانی هر که را دوست داشته، هدایت کنی و لکن خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند و او به راه یافتگان آشناتر است. (۳)

عده ای از سران مشرکین مکه هنگام وفات ابوطالب بر بالین وی حاضر بودند. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادتین را به او تلقین می کرد. ولی او خودداری کرد و پیامبر فرمود: تا خدا مرا نهی نکرده برای تو طلب آمرزش خواهم کرد. در این شرایط آیه دوم نازل شد. (۴)

علامه امینی (رضی الله عنه) از چند جهت این روایت را به بوته نقد می کشاند:

اول، با یاد هشت نکته در زمینه های رجالی، تفسیری و شأن نزول آیات، و بیان اینکه برخی آیه های یاد شده مکی و

ص: ۱۲

---

۱- تفسیر کبیر، فخر رازی ۴/۲۸.

۲- توبه ۱۱۳/.

۳- قصص ۵۶/.

۴- طبری؛ صحیح، مسلم؛ صحیح، بخاری ۷/۱۸۴؛ کتاب تفسیر سوره قصص.

برخی دیگر مدنی بوده و با موضوع ابوطالب، بی ارتباط هستند؛ سخن مدعیان نزول آن آیه ها را در حق ابوطالب، مردود دانسته است.

دوم: برخی احادیث، ضعیف و مرسل در برابر حدیث های صحیح و معتبر، تاب مقاومت ندارند.

سوم: هدایت و ضلالت به دست خداست و با آیات دیگر مشعر بر اختیاری بودن آن برای بشر، منافات ندارد که اولی تسلط و باعثیت باری تعالی بر کیان هستی است و دوّمی، اقدام و مباشرت عملی است که توضیح خواهیم داد.

چهارم: سعید بن مسیب از گزارشگران آن حدیث، از دشمنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است و به سخن او نتوان استدلال کرد. (۱)

مورخان برخوردار از عمر بن علی را با وی آورده اند و نیز جریان خصومت او با اهل بیت به آن حد بوده که بر جنازه امام سجاد نماز نگذارد و سخنی زشت گفت.

پنجم: از روایت بخاری چنین بر می آید که آن دو آیه به دنبال هم نازل شده اند در صورتی که چنین نیست. آیه دوّم مکی و آیه نخست مدنی است، و فاصله بین نزول دو آیه بیش از ده سال است. روایت بخاری، روایتی درست و پذیرفتنی است.

ششم: علامه امینی (رضی الله عنه) ضمن ارائه بحث های قرآنی و

ص: ۱۳

تفسیری، آیه استغفار را مدنی دانسته که سال ها پس از درگذشت ابوطالب نازل شده است.<sup>(۱)</sup>

هفتم: اگر از روایت بخاری که روایتی پذیرفتنی است، در گذریم و چندین روایت دیگر که در مورد ایمان ابوطالب از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امام علی (علیه السلام) و ابن عباس نقل شده، صرفنظر کنیم؛ باز هم نمی توان پذیرفت که از گرایش به اسلام امتناع کرده باشد؛ زیرا به نقل از شهرستانی در کتاب «الملل و النحل»، ابوطالب تا آخرین لحظات زندگی به درستی و صحت آموزه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اذعان داشته است.<sup>(۲)</sup>

هشتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طلب مغفرت برای پدران مشرک نهی شده اما استغفار او برای ابوطالب پس از ایمان وی بوده است.

از ابن عباس نقل شده که ابوطالب به شهادتین اعتراف کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمو! سپاس خدا را که تو را هدایت فرمود. مجموعه آن آثار مشعر بر ایمان او است؛ اما به مصلحت دفاع از محمد ایمان خود را علنی نمی کرده است و چنان که پیش تر آوردیم؛ مثال این شعر ابوطالب:

«ألم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولاً كموسى خط فى اول الكتب» آیا نمی دانید که ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در آغاز کتاب ها، نوشته شده است و یا در ایمان به کتاب او

ص: ۱۴

---

۱- ر.ك: الغدير ۱۰/۸-۱۲.

۲- اسنى المطالب ۱۸/

گفته: یا ایمان آورند به کتابی شکفت که بر پیامبری نازل شده همچون موسی و یا یونس. (۱).

علامه امینی (رضی الله عنه) پس از ذکر هشت نکته، به تناسب بحث از آیه شصت و پنج سوره قصص، ده آیه به عنوان نمونه، مبنی بر استناد هدایت و ضلالت به خدا، و ده آیه دیگر نیز به عنوان نمونه، درباره هدایت و ضلالت به اختیار انسان بستگی دارد و این دو مطلب با هم منافاتی ندارند؛ به این کلام حکیمانه پرداخته که اسناد هدایت و ضلالت به خداوند بدان معناست که او مبدأ هستی و آفرینش است و جز او در نظام آفرینش تأثیر مستقل و ذاتی وجود ندارد و او برانگیزاننده است؛ اما نسبت آن ها به بشر در چارچوب مشیت خدا مبنی بر مختار بودن انسان است و در مقام مباشرت و اقدام چنان کار، انتخاب با انسان است و این دو معنا، هر دو صحیح اند و مشکلی پدید نمی آورند آنگاه بحث هایی روایی و تفسیری را پی گرفته اند.

### داستان گودال کم عمق آتش

دشمنان ابوطالب درباره داستان گودال کم عمق آتش نیز کف زدن و سوت کشیدن ها دارند.

بخاری و مسلم از قول برخی آورده اند که عباس بن

ص: ۱۵

عبدالمطلب از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسد: عموی شما [ابوطالب]، پیرامون شما را گرفته و برایتان به خشم می آمد. آیا شما سودی به او نبخشیدی؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: او در گودالی کم عمق از آتش قرار داشت که اگر من نبودم، او در درک اسفل جای می گرفت. در تعبیر دیگری از حدیث، این گونه نقل شده است: او را در میانه های آتش یافتیم و به گودالی کم عمق بیرون آوردیم.

در حدیث سوم، نقل است که لیث نیز می گوید: شاید شفاعت من شامل حال او شود و در گودالی کم عمق از آتش قرار داده شود که تا قوزک پا می رسد؛ ولی مغز دماغش از آن به جوش می آید. [\(۱\)](#)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در سندهای این روایات چه بگویم که سفیان ثوری که روایات را در هم می آمیخت و از ضعیفان و دروغگویان، حدیث نقل می کرد؛ و نیز عبدالملک بن لخمی بن عمیر، که عمر طولانی کرد و حافظه اش تباه گشت، و احمد درباره او می گوید: او در بیان روایت، فردی ضعیف است و اشتباه می کند. ابن معین نیز می گوید: او روایات را در هم و آشفته می سازد و... [\(۲\)](#)

ص: ۱۶

- 
- ۱- صحیح، بخاری ۶/۳۳-۳۴ و ۹/۹۹؛ صحیح، مسلم ۱/۱۰۶. مسند، احمد ۱/۲۰۶؛ عیون الاثر ۱/۱۳۲ و....
  - ۲- میزان الاعتدال ۲/۱۵۱.

افزون بر این ها، سند متن ها نیز آشفته هستند. بعضی متون مشعر بر عذاب در گودال آتش موکول به قیامت است که شفاعت سود خواهد بخشید و از برخی دیگر بر می آید که خروج از چنان عذابی، در همین زمان قبل از صدور حدیث بوده است.

اما ما یک سخن بیش نمی گوئیم آن این است که حضرت شفاعتش را برای ابوطالب مربوط به شهادتین، دانسته است. چنانکه در کل موارد شفاعت چنین است و ابوطالب نیز قبل از وفات شهادتین گفته است.

بنابراین، روایت عذاب در گودال کم عمق با آیات و روایاتی که یاد شده منافات دارد و باید آن را به سینه دیوار زد که مخالف کتاب و سنت است. در حدیث صحیح آمده است: اگر احادیث هرچند فراوان پس از من به شما برسد، آن ها را به کتاب خداوند تعالی عرضه کنید، آنچه با قرآن سازگار است، بپذیرید؛ و آنچه ناسازگار است، مردود بدانید. شما فریب این را نخورید؛ چنانکه بخاری، حدیث را در کتاب خود «صحیح»، نقل کرده است و آن خورجین یاوه ها و انبان لغزش هاست.

علامه امینی (رضی الله عنه) در پایان، قصیده ای زیبا و پرمغز از استاد فقه، فلسفه و اخلاق، محمد حسین اصفهانی و دیگران نقل کرده و می نویسد: این است بزرگ بطحاء و نمونه هایی از

ایمان و اخلاص او «ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله»<sup>(۱)</sup> و نیز «لیستیقن الذین اتوا الكتاب و یزداد الذین اتوا الكتاب و المؤمنون» و «الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لإخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم»<sup>(۲)</sup>

## مبالغه در برتری ابوبکر

### ۲۹. پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه

مردی ابوبکر را دشنام می گفت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود و تعجب می کرد و لبخند می زد. ابوبکر به آن ناسزاگو جواب داد. پیامبر به خشم آمده و ایستاد و رفت. ابوبکر خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسانید و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، وقتی آن مرد مرا ناسزا می گفت، شما نشسته بودید، تا من جواب دادم، به خشم آمدید؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فرشته ای جواب او را می داد تا تو ایستادی و پاسخ دادی، او رفت، من هم ایستادم. در عبارت ابوهریره آمده است: ... وقتی تو به برخی سخنان او جواب دادی، شیطان وارد شد، و من با شیطان هم نشین نمی شوم.<sup>(۳)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این حدیث، مرسل است و در

ص: ۱۸

۱- حدید / ۲۷.

۲- مدثر / ۳۱؛ حشر / ۱۰.

۳- الاثار / ۲۰۸؛ مسند، احمد / ۴۳۶.

ضعف آن وجود ابویوسف قاضی، کافی است، چون او بسیار خطا می کرده است. این نقل مورد نظر فلاس، ابوحفص و بخاری نیز هست. ابویوسف نماز را جزو ایمان نمی دانست. علاوه بر سند، متن روایت نیز آشفته است. آن مرد ابوبکر را دشنام می گفت، شیطان حضور نداشت، تا ابوبکر جواب داد، شیطان حضور یافته است. این سخن شگفتی است. وانگهی آیا فرشتگان مأمور پاسخ گویی به دشنام گویان مؤمنان، در حق همه آنان هستند، یا این امر تنها اختصاص به ابوبکر داشته است؟ سوم، مشرکانی که دائما رسول خدا را ناسزا می گفته اند، آیا فرشتگانی به آن ها پاسخ می گفتند؟ من به اثری برنخورده ام.

آری روایت شده که خداوند در آسمان هفتاد هزار فرشته دارد که ناسزا گویان ابوبکر و عمر را نفرین می کنند. راوی آن «مسهل» حدیث ساز است. (۱)

### ۳۰. سخنرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت ابوبکر

#### اشاره

ابوسعید خدری نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مردم سخنرانی می کرد و فرمود: همانا خدا بنده ای را آزاد گذاشت که میان دنیا و آنچه در نزد اوست، یکی را برگزیند، و این بنده، آنچه را که در نزد خداست برگزید. ابوبکر گریست. ما از گریه او

ص: ۱۹



در شگفت شدیم، معلوم شد که مراد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن بنده ای که آزاد گذاشته، تا میان این جهان و آنچه در نزد خداست، یکی را برگزیند، خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. ابوبکر آن را دانست. پس او [ابوبکر] داناترین ما بود. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که پیش از همه مردمان در همراهی با من و دادن مال بر من منت دارد، ابوبکر است. اگر من کسی را جز پروردگارم، برای خود خلیل و دوست بر می گزیدم، به یقین ابوبکر را انتخاب می کردم، لیکن میان ما، جز اخوت و مودت اسلامی چیزی نیست و هرگز دری باقی نماند، مگر آنکه بسته شود بجز در پسر ابی قحافه. (۱)

سند این حدیث از اسماعیل بن عبدالله است که آن را روایت کرده. او شخصی کم خرد بوده است. همچنین ابن معین نیز در مورد این راوی حدیث می گوید: او و پدرش حدیث دزد بوده اند.

نسایی سخن او را غیر قابل اعتماد بر می شمرد و می گوید: او از دایی اش، حدیث های عجیب و غریبی گزارش می کرده که احدی، آن ها را پی نمی گرفت. اسماعیل بن ابی اویس می گوید:

من برای اهل مدینه، حدیث می ساختم، آنگاه که آنان در امری اختلاف می کردند.

ص: ۲۰

بخشی از حدیث سخن خود ابوسعید است. آگاهی از رحلت نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوبکر مخصوص نبوده و همه اصحاب که سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در حجهالوداع شنیدند، از آن مطلع بودند.

اما در مورد حسن مصاحبت و بذل مال ابوبکر، کسی را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منتی نیست که خدا تعالی فرمود: «هر کس کار شایسته ای انجام داد برای خود کرده و هر کس بد کرده باز برای خود اوست» (۱).

«اگر نکویی کردید برای خود نکویی کرده اید و اگر بدی کرده اید باز برای خود بدی کرده اید» (۲).

بلکه برای رسول خدا حق که به بشریت منت نهد که آنان را به خدا فرا خوانده و هدایت و تهذیب نفوس کرده است. هر آنکه با او نیکو هم صحبتی کرد و او را یاری رسانید، بر خویشتن خویش خیرخواه بوده است (۳).

بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند، بگو اسلامتان را بر من منت منهدید، بلکه خدا منت می نهد که شما را به ایمان رهنمون گشته است. اگر از راستگویان بوده باشید. خدا بر مؤمنان منت گذاشت که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند و تزکیه شان

ص: ۲۱

---

۱- فصلت / ۴۶.

۲- اسراء / ۷.

۳- حجرات / ۱۷.

فرماید و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند که پیش تر در گمراهی آشکاری بوده اند. (۱)

اما موضوع خلت و دوستی، از ساخته های ناشیانه حدیث سازان بی خبر از یکدیگر است، که به ضد و نقیض گویی افتاده اند. خدا از آنچه می کنند، غافل نیست.

با این موضوع، آیا از مصادیق گزافه گویی نیست که نووی گفته است: علما اتفاق نظر دارند که صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن عزیز، «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم است!

### ۳۱. امیر مؤمنان خلیفه را ستایش می کند.

ابن جوزی از طریق حسن نقل می کند: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا می رفت، ما نگریستیم و دیدیم که پیامبر ابوبکر را برای پیش نمازی برگزید. امیر مؤمنان فرمود: ما نیز در امر دنیای خویش آن را پسندیدیم که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای دین ما پسندیده پس ابوبکر را جلو انداختیم. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) پس از ذکر سه مورد در گزارش این حدیث، می نویسد: گزارشگران در نقل حدیث با دروغ های آشکار، چه قدر جرأت و جسارت دارند، و چه اندازه ناآگاهان بیچاره این امت را فریب داده و با آن دروغ ها به اشتباه می اندازند.

ص: ۲۲

---

۱- آل عمران ۱۶۴.

۲- صفه الصفوه، ابن جوزی ۴/۹۷؛ الرياض النضرة ۱/۱۵۰.

وگرنه صاحب نظران، نیک می دانند که بسیار فرق است میان این دروغ ها و روایت های ساختگی و آنچه حافظان حدیث معتبر نقل کرده اند، تا فاطمه (علیها السلام) زنده بود، علی (علیه السلام) در میان مردم وجهه، اعتبار و احترامی داشت؛ چون فاطمه (علیها السلام) پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. اما پس از وفات او، آن حرمت و اعتبار از بین رفت و علی (علیه السلام) برای پرهیز از اختلاف گام پیش نهاد و بیعت کرد. آنگاه علامه امینی (رضی الله عنه) سی و هفت حدیث از شماره سی و دو تا شصت و هفت، از احادیث گسسته و سندهای ناپیوسته، منسوب به امیرمؤمنان (علیه السلام) در بیان برتری ابوبکر نقل کرده است که جعل و ساختگی بودن آن ها هویدا است.

برای مثال: اولین کسی که از امت وارد بهشت می شوند، ابوبکر و عمر می باشند و من و معاویه برای پس دادن حساب نگاه داشته شده ایم. این ها دروغ هایی تیره و برخاسته از کین و پرده هایی از فریب کاری و دجال بازی است که همچون تار عنکبوت به هم تنیده شده و کسانی که باید امانت دار احادیث نبوی باشند، تن به خیانت داده و آن ها را به علی (علیه السلام) نسبت داده اند. به راستی که چه سخنان زشت و سخیفی گویند.

### ۶۷. شب غار و خلیفه در مغار

از انس بن مالک نقل می کنند که شب رفتن به غار فرا رسید.

ابوبکر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بگذارید من پیش از شما

وارد شوم تا اگر ماری یا گزنده ای باشد، قبل از شما به من آسیب رساند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وارد شو. ابوبکر وارد شد. دستش را همه جا می کشید و هر گاه سوراخی می دید بخشی از جامه اش را پاره می کرد و آن سوراخ را پر می کرد. تا آنجا که همه جامه اش مصرف شد. تنها سوراخی ماند که پاشنه اش را در آن فرو برد و آن را هم پوشاند. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد. صبح شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: ای ابوبکر پس جامه ات کو؟ او پیامبر را از آنچه کرده بود خبر داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست هایش را برای دعا بلند کرد و گفت: خدایا! ابوبکر را در قیامت هم رتبه من قرار بده.

خدا وحی فرمود: البته، و خدا این دعا را مستجاب کرد.

در روایت حسن بصری: ابوبکر پیش از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل شد و غار را بررسی کرد تا درنده ای یا گزنده ای نباشد و خود را سپر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داد.

در روایت سوم: ابوبکر هر سوراخی را در غار می دید انگشت در آن فرو می برد تا یک روزنه بزرگی که پایش را تا ران در آن فرو برد. پس گفت: یا رسول الله جایتان را آماده کردم بفرمایید.

ابوبکر آن شب را خیلی بد گذراند که افعی او را گزید. و بدنش آماس (ورم) کرده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: ای ابوبکر تو را چه شده؟ گفت: ای رسول خدا، افعی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

پس چرا مرا آگاه نساختی؟ گفت ترسیدم کارها را تباه کرده باشم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست خویش را بر بدن ابوبکر گذراند، آثار رفع گردید. گویا گره ای بود که گشوده شد و نشاط باز آمد.

در روایت چهارم، عمر می گوید: در غار سوراخ ها بود و در آن ها مارها و افعی ها. ابوبکر ترسید گزندی به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد.

با پای خویش آن سوراخ را گرفت. آن مارها و افعی ها ابوبکر را نیش می زدند و اشک از چشمان ابوبکر سرازیر بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: غمگین مباش، خدا با ما است، و خدا سکینه که همان آرامش و اطمینان باشد بر او (ابوبکر) نازل فرمود. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هر انسان پژوهشگر می تواند درباره این روایت، نظر دهد:

اول اینکه روایت سند پیوسته ندارد و حاکم در «مستدرک» عمده عیب و ایراد آن را، مرسل بودن و فقدان زنجیره پیوسته می داند. ابن کثیر هم آن را ضعیف دانسته است.

دوم، اصول حدیثی کهن در قرن های نخست از چنین روایاتی خالی است و در نزد حاکم بخش نخست حدیث صحیح است؛ ولیکن فقرات بعد، به ظاهر در قرن چهارم افزوده شده است. افزون بر این ها، متن نیز، فاقد مطلب معقول بوده که از پریشانی آن حکایت دارد.

ص: ۲۵

---

۱- حلیه الاولیاء، ابونعیم ۱/۲۲؛ سیره، ابن هشام ۲/۹۸؛ تاریخ، ابن کثیر ۳/۱۷۹؛ الریاض النضره ۱/۶۵.

## ۶۸. شیطان به شکل ابوبکر در نمی آید

حذیفه از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند: هر کس مرا در خواب ببیند، خود مرا دیده است؛ چرا که شیطان به صورت من در نیاید، و هر کس ابوبکر صدیق را در رؤیا ببیند، خود او را دیده است که شیطان به شکل او نیز در نمی آید. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: خدمتکاران مکتب خلافت، هیچ خصوصیتی را برای پیامبران، آن انسان های نمونه و پاک، باقی نگذاشتند، مگر آنکه آن ها را به مردمان عادی هم نسبت دادند.

این روایت نیز از آن جمله است.

سیوطی این ویژگی را از ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر شمرده است؛ اما خطیب را این دروغ، خوش آمده که در قرن پنجم این گونه روایت کرده است. وای بر آن ها از آنچه به دستان خود نوشتند، و وای بر کسبی که پیشه خود ساختند. (۲)

## ۶۹. ابوبکر هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، را اندوهگین نساخت

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن هنگام که از حجه الوداع بازگشت، بر منبر بالا رفت و فرمود: ای مردم! ابوبکر هرگز مرا اندوهگین نکرد. این را برای او بشناسید. (۳)

ص: ۲۶

---

۱- بغیه الوعاه، سیوطی ۵/۱۴۴؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی ۸/۳۳۴.

۲- بقره / ۷۹.

۳- الرياض النضرة ۱/۱۲۷؛ الاصابه ۲/۹۰.

ابن منده می گوید: حدیث عجیبی است و ما آن را فقط از طریق خالد بن عمرو اموی شناخته ایم. ابن حجر نیز می گوید: روایت های خالد رها و سست است. (۱) او دروغگو و کارش دروغ سازی بوده است.

احمد حنبل نیز می گوید: حدیث های او همگی ساختگی است.

این سخنان را که شنیدید آن وقت ببینید محب طبری از چنین شخصی با حذف اسناد چنین گزارش می کند و به خورد مردم می دهد. برخی هم به دنبال او گام برداشته و به اغفال و جنایت تحریف پرداخته اند و می پندارند که کار نیکویی انجام می دهند.

## ۷۰. آیاتی درباره ابوبکر

### اشاره

عبیدی مالکی می نویسد: مراد از کلمه «الم» ابتدای سوره بقره، الف ابوبکر و لام الله و میم محمد است.

بغوی می گوید: مقصود از آیه «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» (۲):

از کسی پیروی کن که به سوی من باز گردد، ابوبکر است.

مفسران نیز درباره آیه شریفه «لَا يَأْتِلُ أُولَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ

ص: ۲۷

---

۱- تهذیب التهذیب ۳/۱۰۹

۲- لقمان ۱۵.



السعه»(۱): آنان که گشایشی در کارشان است، نباید قسم بخورند؛ در مورد ابوبکر می دانند. شیخ محمد زین العابدین می گوید: برای صدیق سیصد و شصت، تخت هست و بر روی هر تخت، هزار پوشش نفیس به ارزش هزار دینار، وجود دارد.(۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: سخن درباره برتری های ابوبکر را به پایان می بریم. اما به میزان ثروت و دارایی های او نظری می افکنیم.

### افسانه ثروت ابوبکر

عایشه به نقل از نسایی می گوید: من در جاهلیت به دارایی فراوان پدرم، که هزار هزار اوقیه بود، می نازیدم. من برای او سیصد و شصت میز در خانه اش چیدم و بر روی هر کدام روپوشی گرانقیمت به ارزش یک هزار دینار می انداختم. و شما می دانید که این همه تجمل و ثروت چه لوازمی باید داشته باشد. اول، عایشه، چهار یا پنج سال پس از مبعث به دنیا آمده و این نازش در عهد اسلام بوده و یا در عصر جاهلی که مردم چه شهرنشین و چه اعرابی، گرفتار فقر و فلاکت بودند؟

دوم، ابوبکر آن همه ثروت را از کدام حرفه، صنعت و یا ملک و باغ و بستان به چنگ آورده در حالی که صدیقه طاهره

ص: ۲۸

۱- نور / ۲۲.

۲- عمده التحقيق، مالکی / ۱۳۴.

در سخنرانی اش خطاب به ابوبکر و کسان او فرمود: شما مردمی بودید که آب تیره و بدبو می نوشیدید و خوراکتان برگ های درختان بود. خوار و زبون بودید و خدا به وسیله رسولش شما را نجات بخشید. (۱) به گفته ماوردی، روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شد. ابوبکر و عمر را در آنجا یافت و پرسید چرا در این موقع بیرون آمده اید؟ گفتند: از گرسنگی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا هم گرسنگی بیرون آورد. (۲)

سوم، ابوقحافه با آن همه مال و دارایی پسرش، چطور آهی در بساط نداشته تا برای جیره ای برای عبدالله بن جزعان مزدوری کند با فریاد خود مردم را سر سفره او بخواند. در صفحه ۸۸ تعلیقه «مسامرها لاوائل» آمده که ابوقحافه پدر صدیق، جارچی آن میهمانی بود.

چهارم، عایشه چطور آن همه مال و دارایی (سیصد و شصت تخت و لوازم آن) را در یک غرفه از اتاق های ابوبکر می گسترده؟! چه کافی بوده آن برای رسوایی افسانه سازها، آیا حیا نکرده اند؟!

پنجم، چطور تاریخ نگاران از وجود آن همه ثروت، تا عصر عبیدی مالکی، خبری نداده اند و پس از قرن ها او آمده رازها را برملا ساخته است؟ و چندین سؤال که موجب ملال

ص: ۲۹

---

۱- بلاغات النساء / ۱۳؛ اعلام النساء، کحاله ۴/۱۱۷.

۲- اعلام

و طولانی شدن بحث می شود و علامه در مقایسه حدیث های صحیح در شأن علی (علیه السلام) با این افسانه ها و بازی با آیات قرآنی، مطالبی فراوان دارد. (۱)

## غلو در برتری های عمر

### اشاره

پیش تر نیز تحت عنوان «روحیات، فقه، دانش و گام های گسترده عملی عمر»، بحث هایی داشتیم. اینک در زمینه برتری های زاییده همان گرافه گویی ها از روزگار نخست تا انتقال خلافت از خلیفه اول به وی و تا آخر که بدان وسیله زیسته است، مطالبی می آوریم.

عمر، روزگاری در کوه های پیرامون مکه، شتر می چرانید و چون کار می کرد، او را می ترسانید. و مورد رنج و تعب قرار می گرفت و اگر کوتاهی می کرد کتک می خورد. (۲)

در مدت زمانی نیز، همراه پدرش خطاب، بار هیزم بر سر خود می گذاشت، در حالی که جامه هر دو، پشمینه ای خط خط و کوتاه بود که از شانه تا بازو را می پوشانید و به ساق و قدم نمی رسید. (۳)

مدت زمانی هم، عصا به دست در بازار عکاظ کودکان را می پراکند و آن روز به وی «عمیر»، به معنای عمر کوچک، می گفتند. (۴)

ص: ۳۰

۱- رک: الغدير ۸/۴۹-۵۹.

۲- الاستيعاب ۲/۴۲۸؛ الرياض النضره ۳/۵۰؛ تاريخ ابی الفداء ۱/۱۶۵.

۳- العقد الفرید، ۱/۹۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱/۵۸؛ الناطق، زمخشری ۲/۴۸.

۴- الاصابه ۴/۲۹؛ الفتوحات الاسلامیه ۲/۴۲۳.

پس از اسلام حرفه دلّالی و واسطه‌گری داشت و همین کار اشتغال در بازار، او را از آموزش کتاب و سنت باز می‌داشت.

در روزگاری هم در بقیع به فروش اسباب و ادوات دباغی می‌پرداخت. (۱)

ابن مسعود نقل می‌کند: اما برتری‌های عمر که به دست غالیان گزافه‌گو بافته شده است:

۱. سخنانی در دانش عمر: اگر دانش همه قبایل عرب در یک کفه ترازو و دانش عمر را در یک کفه دیگر بگذارند، کفه عمر سنگین‌تر است، (۲) و روایت‌های دیگر.

شما با آگاهی از تاریخ خوب می‌دانید که این سخنان گزاف و با آن معلومات شگفت عمر که در گذشته آوردیم، سازگاری ندارد.

۲. عمر قاری‌ترین و فقیه‌ترین صحابه: از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند من مأموریت داشتم عمر را قرائت آموزم (۳) عمر، داناترین ما به کتاب خدا و فقیه‌ترین در دین خدا بوده است. (۴)

علامه امینی (رضی الله عنه) چهارده نمونه از آنچه می‌تواند میزان فقاها و امتیاز او در قرائت باشد، آورده است. (۵)

ص: ۳۱

---

۱- سیره عمر، ابن الجوزی ۶/

۲- مستدرک، حاکم ۳/۸۶ .

۳- نوادر الاصول، حکیم ترمذی ۵۸/

۴- الرياضی النضره، طبری ۲/۸ .

۵- رک: الغدير ۸/۶۳ و ۶/۱۹۶ و ۱۹۱.

از جمله آنکه، اگر شخص جنب، آب نیابد، نماز نخواند، یا سنگسار زنی که ۶ ماه پس از شوهر کردن زاییده بود؛ جلوگیری از مهریه های سنگین؛ ... که در فضل و دانش خلیفه، مفصل به آن ها پرداخته و بحث شده است.

۱. شیطان از عمر می ترسد و می گریزد: بریده می گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جنگی باز می گشت، کنیزی سیاه پوست نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) من نذر کرده بودم اگر شما به شایستگی برگردید جلوی شما طبل و موسیقی بنوازم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر نذر کرده ای بزن و گرنه نه.

آن کنیز شروع به نواختن کرد. ابوبکر وارد شد، باز او مشغول نواختن بود. علی آمد، باز می نواخت. عثمان رسید و او همچنان طبل می نواخت. آنگاه عمر وارد شد. آن کنیز طبل را بر زمین انداخت و بر روی آن نشست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر! شیطان از تو می ترسد. من نشسته بودم، آن کنیز طبل می زد، سپس علی نزد من آمد، باز او طبل می زد؛ و بعد عثمان رسید باز او می زد؛ تا تو وارد شدی، او طبل را انداخت.

به نقلی دیگر: در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طبل زده می شد.

ابوبکر وارد شد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جلوی نواختن طبل را نگرفت، تا عمر رسید، آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدای پای او را

شنید و جلوی نواختن طبل را گرفت. آن دو (ابوبکر عمر) رفتند. عایشه گفت: چطور شد؟ ای رسول خدا! آن، حلال بود وقتی عمر آمد، حرام گردید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همه مردم، از آن در گشایش نیستند. (۱)

در روایتی دیگر از قول عایشه نقل است که سر و صدایی شنیده شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد. زنان حبشی می رقصیدند و بچه ها پیرامون آن ها را گرفته بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عایشه بیا تماشا کن. آمدم، چانه ام بر دوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشتم و نگریستم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سیر شدی؟ گفتم نه، تا بینم چقدر مرا دوست می دارد. عمر آمد و مردم از پیرامون آن زنان حبشی پراکنده شدند. (۲) در نقلی دیگر، عمر مشتی سنگریزه برداشت و به طرف آن ها پرتاب کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر! آزادشان بگذار. (۳)

در روایت دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد خانه عایشه شد، دید دو کنیز طبل می نوازند و آواز می خوانند، مانع نشد. عمر بن خطاب به خشم آمد و گفت در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ساز اهریمنی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر آن دو کنیز را واگذار که برای هر قومی، شادی و عیدی هست. (۴)

ص: ۳۳

۱- مسند، احمد ۵/۳۵۳.

۲- صحیح، ترمذی ۲/۲۹۴.

۳- مسند، طیاسی / ۲۰۴.

۴- اللّمع / ۲۷۴.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نیازی نداریم در سند این حدیث ها، بحث کنیم که رسوایی متن آن ها برای آن ها کافی است. هرچند برخی درصدد تصحیح سلسله روایات آن برآمده اند یا شاعر سرزمین نیل در قصیده عمریه اش به این برتری عمر می نازد. بیچاره ها برای اثبات برتری موهوم برای خلیفه، قداست پیامبر گرامی را زیر سؤال برده اند و در عین حال خلیفه را بر او مقدم داشته اند. علامه امینی (رضی الله عنه) سپس از کتاب های معتبر اهل سنت، حدود هفده حدیث درباره غنا و موسیقی آورده است.

در حدیث ابوامامه آمده است: کنیزان خنیاگر و آوازه خوان را نفروشید و نخرید و به آن ها موسیقی نیاموزید که در داد و ستد آن ها خیری نیست، بهایی که پرداخت می شود، حرام است. آیه «و من الناس من یشری لهوالحدیث»<sup>(۱)</sup>: در این خصوص نازل شده است. علامه امینی (رضی الله عنه) سپس روایاتی در تفسیر آیاتی درباره غنا و موسیقی یاد کرده است.

آیا با وجود این نصوص آیات و روایات در نکوهش غنا ساز و آواز، معقول است که به پیامبر اکرم با آن قداست و پاکی چنان نسبت هایی داد که حدیث سازان دین به دنیا فروش، ما را در برابر دشمنان، سرافکننده کرده اند.

ص: ۳۴

## نظر عمر درباره آوازه خوانی

از آنچه آورده شده، جای تعجب است که علمای دربار اموی در ذکر برتری های خلیفه خواسته اند مقام مقدس پیامبر بزرگ خدا را پایین آورند.

اما از دیگر سوی، مطالبی در علاقه خلیفه دوّم به موسیقی و آوازه خوانی نقل شده است، از آن جمله:

خوآت بن جبیر صحابی نقل می کند، در کاروانی برای حج با عمر همسفر شدم. در میان مردم، ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف نیز حضور داشتند. قومی گفتند از شعر خدا و برای ما آوازه خوانی کن. عمر گفت: ای اباعبدالرحمن بگذارید یکی از دخترکان از سوید ای دل برای ما بخواند. خوآت گفت تا سپیده دم برایشان آوازه خوانی کردم تا عمر گفت بس کن که سحر شد، و چندین جریان دیگر که علامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر آورده است. (۱)

## غنا و موسیقی در قرآن کریم

شأن نزول آیه شریفه «و من الناس من یشری لهو الحدیث» (۲)، در مورد موسیقی است.

از ابن مسعود درباره این آیه سؤال شد، او در پاسخ سه بار تکرار کرد: قسم به خدایی که جز او معبودی نیست، مراد آیه،

ص: ۳۵

---

۱- رک: الغدیر ۸/۷۸-۸۰.

۲- لقمان ۶/.



غنا و موسیقی است. از جابر نیز، نظیر آن نقل است که او گفت: مراد آواز خوانی و گوش دادن به آن است و مقصود از خرید آن، عوض کردن آن است چنان که در آیه «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى» (۱) چنین است و مراد جا به جا کردن ضلالت با هدایت و عوض کردن آن ها با یکدیگر است.

برخی نیز گفته اند، خرید لهوالحدیث، دوست داشتن آن است. چنان که گوش فرا دادن به آن، مانند خرید آن است... (۲)

### موسیقی و خنیاگری در چهار مذهب

پیشوای حنفی ها موسیقی را حرام می داند و گوش دادن به آن را گناه می شمارد.

امام مالکی ها از موسیقی و شنیدن آن نهی می کرده است. از مالک پرسیدند، غنا و آوازه خوانی چطور است؟ در پاسخ گفت: آیا موسیقی در ردیف حق قرار دارد؟ از جمعی از حنبلی ها هم حرمت موسیقی نقل شده است. احمد نیز می گوید: موسیقی در دل نفاق می رویاند. یاران شافعی نیز از تحریم حکایت کرده اند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: پس از یادکرد نظر پیشوایان چهار مذهب، احادیثی در تحریم، فسق و گناه بودن غنا و خنیاگری، آورده، سپس ادامه می دهد، آیا معقول است: کاری

ص: ۳۶

---

۱- بقره/۱۶.

۲- ر.ک: تفسیر جامع البیان، طبری ۳۹/۲۱-۴۰.

حرام و گناه که مرّوت و عصمت را از بین می برد به پیامبر بزرگوار، نسبت داده شود. این کدام شیطان است که از عمر می ترسد، لیکن از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) واهمه ای ندارد؟ این، چگونه پیامبری است که در جلوی او رقاصه ها می رقصند و خنیاگران می نوازند و او می شنود؟ چگونه در خانه پیامبر نوازندگی می شود و او لب به اعتراض نمی گشاید، اما عمر به خشم می آید و اعتراض کرده و بگوید آیا ساز و آواز در خانه پیامبر رواست؟! آیا شما تعجب نمی کنید حبشی ها در مسجد شریف مدینه دف می زنند و بر طبل می کوبند، و او (پیامبر) و همسرش می نگرند، و عمر که آن ها را باز می دارد، می گوید: ای عمر، کاری نداشته باش! آیا مسجد در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن قدر بی حرمت شده که اجاره دهد، چنان کارهایی در آنجا رخ دهد؟ جایی که حتی کارهای مباحی مانند معرفی گمشده ها، در آن روا نباشد. وانگهی نذر کار حرام، باطل است و نذر به طور اصولی باید دارای رجحان باشد. سپس علامه روایاتی را در مورد شرایط نذر آورده است.

### چهار کرامت برای عمر

اول: چون مصر گشوده شد مردم نزد عمرو عاص آمدند و گفتند: رود نیل، شیوه ای دارد و جز به آن، جریان پیدا نمی کند. پرسید آن چیست؟ گفتند: آن گاه که سیزده شب از این ماه «بؤنه» (از

ماه های غیر عربی) بگذرد، دوشیزه ای را که در میان خانواده بزرگ شده بعد از راضی کردن پدرش می آوریم و بر اندام او جامه های فاخر می پوشانیم و آن گاه او را در نیل می اندازیم. عمروعاص گفت: چنین کاری در اسلام روا نیست. آیین اسلام آن شیوه ها را از میان برده است.

مردم آن سه ماه را مانند رود نیل نه کم و نه زیاد شد و جریان نداشت. عمروعاص، نامه ای به خلیفه نوشت و او پاسخ داد: تو کار درستی کرده ای؛ اسلام چنان شیوه ها را از بین برده است. من در درون نامه کارت می فرستم، آن را به رود نیل بیانداز. در آن چنین آمده بود: از عبدالله عمر امیرمؤمنان به رود نیل مصر؛ اما بعد، اگر تو از پیش خود جریان داری، جاری مباش و اگر خدای یگانه غالب، جاری سازنده تو است، از خدای واحد قهار مسئلت می کنیم که تو را همچنان روان سازد.

آن کارت را به رود نیل انداختند، روز صلیب خدای تعالی یک شبه شانزده ذراع، آن را روان گردانید و بدین ترتیب آن شیوه از اهل مصر تاکنون برداشته شده است. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: تنها راوی این داستان عبدالله بن صالح مصری است که به شهادت علمای اهل سنت،

ص: ۳۸

دوم: زلزله ای در مدینه رخ داد. عمر چوب دستی خود را بر زمین زد و گفت به اذن خدا از حرکت باز ایست، و آن ایستاد و پس از آن در مدینه، دیگر زلزله ای رخ ندارد. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این ماجرا را با هیچ سند پیوسته یا گسسته ای در میان وقایع اتفاق های عصر عمر نمی یابیم. البته اینکه می نویسد دیگری زلزله ای رخ نداده، چنین نبوده، چنان که در سال ۵۱۵ زمین لرزه ای سخت به وقوع پیوست.

سوم: در برخی از خانه های مدینه آتش سوزی شد. عمر بر قطعه ای پارچه نوشت: ای آتش به اذن خدا ساکن باش، آن را به آتش انداختند و در همان لحظه، خاموش شد. (۳)

چهارم: در زمان خلافت عمر به سال بیستم هجرت، زلزله ای در مدینه رخ داد. امیر، نیزه اش را بر زمین زد و گفت: ای زمین آرام باش. آیا من در بستر تو دادگری نمی کنم؟ زمین آرام گشت. (۴)

ص: ۳۹

---

۱- محاضره الاوائل، سکنواری ۱۶۸/.

۲- تفسیر، رازی ۵/۴۷۸.

۳- تفسیر، رازی ۲۱/۸۸.

۴- سیره عمر، ابن جوزی ۱۵۰/.

## ۵. عمر، امیر مؤمنان خوانده می شود (لقب امیرالمؤمنین برای عمر)

از عایشه پرسیدند: عمر فاروق را چه کسی، امیرالمؤمنین، خواند؟ او گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم). (۱)

داستان سرا را خوش آمده که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به همسر او دروغ ببندد تا با ساختن یک برتری برای عمر، شنونده هایش را راضی گرداند. غافل از آنکه تاریخ او را رسوا می سازد.

## ۶. افسانه ای دیگر

عمر بن خطاب به کارگزار خود در عراق نامه نوشت تا دو مرد زیرک و چابک نزد او بفرستد تا درباره عراق از آن ها سؤالاتی کند. او لیبید و عدی را فرستاد. وقتی به مدینه رسیدند، در آستانه مسجد پیاده شدند. عمرو بن عاص را دیدند و به او گفتند: از امیرالمؤمنین اجازه بگیر. عمرو بن عاص گفت شما اسم او را درست گفتید، او امیر است و ما مؤمنان. عمرو به سرعت وارد شد و گفت درود بر شما ای امیرالمؤمنین. عمر گفت: ای پسر عاص تو را چه شده با این نام و عنوان. پروردگار من می داند تو باید از عهده این کار بریایی. عمرو گفت: لیبید و عدی چنین نامی را مطرح کردند و شما امیر و ما هم مؤمنان هستیم و از آن روز در نامه ها چنان آمد و پیش تر، ابوبکر خلیفه رسول الله می نوشت و بعد عمر، خلیفه رسول الله

ص: ۴۰

نوشت و دیدند با آمدن هر خلیفه بعدی، عنوان طولانی می شد و چنان پسندیدند که امیرالمؤمنین بنویسند. (۱)

پس از این نقل ها به صراحت می گویند که لقب «امیرالمؤمنین» را رسول خدا به عمر نداده و حتی او در آغاز امر، تأمل داشته و بالاخره درباره آن نظر داده است.

حقیقت آن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عنوان «امیرالمؤمنین» را به علی بن ابی طالب داده و او را با آن نام خوانده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای انس برای وضوی من آبی بیاور و آن گاه دو گانه ای به جا آورد و فرمود: ای انس اولین کسی که از این در وارد می شود، او امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روی سفیدان و خاتم اوصیاء است. انس گوید من با خود گفتم کاش چنین شخصی از انصار باشد و این را در دل نگاه داشتم.

علی (علیه السلام) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: کیست ای انس! گفتم: علی (علیه السلام) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شادی برخاست و علی (علیه السلام) را بغل کرد و عرق صورتش را با صورت علی (علیه السلام) می سترد و عرق علی (علیه السلام) را نیز با صورت خود. علی (علیه السلام) گفت ای رسول خدا دیدم با من طوری رفتار کردید که پیش تر نکرده بودید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چرا نکنم که تو دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به گوش مردم می رسانی و پس از من. موارد اختلاف را

ص: ۴۱

به نقلی دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه، سرش در دامن دحیه بن خلیفه کلبی بود که علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: درود بر شما، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه صبح کرده است؟ دحیه گفت: ای برادر، رسول خدا به خیر و خوشی صبح کرده است.

علی (علیه السلام) فرمود: خدا از سوی ما اهل بیت به تو پاداش نیکو دهد. دحیه گفت: من شما را دوست می دارم و ستایشی برای شما به ارمغان دارم: تو امیرالمؤمنین و پیشوای سفید و درخشان پیشانیان هستی. در این وقت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دامن خویش نهاد، پیامبر پرسید: آن صحبت های آهسته چه بود؟ علی (علیه السلام) گفت: من خود را به دحیه باز گفتم: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای علی او دحیه نبود، جبرئیل بود که تو را با نامی که خدا تو را نامیده است، نامید. (۲) ۲

علّامه امینی (رضی الله عنه) احادیث دیگری هم مضمون و مؤید، از منابع مختلف آورده و در پایان می نویسد: حقیقت در عنوان «امیرالمؤمنین» همین است؛ لیکن آن جماعت حدیث ساز در برابر برتری های ذاتی علی (علیه السلام) از رهگذر غلو و گزافه، درباره خلیفگان، برتری هایی به شکل داستان، تراشیده اند.

ص: ۴۲

---

۱- حلیه الاولیاء ۱/۶۳.

۲- ابن مردویه ، حافظ ابوالعلا حسن، طبرانی و....

## ۷. عمر، باطل را دوست نمی‌دارد

اسودبن سریع نقل می‌کند: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم، گفتم: پروردگرم و شما را با ستایش و ثنا، ستوده‌ام. فرمود: همانا پروردگار تو عزوجل ستایش را دوست می‌دارد شروع کردم آن را می‌خواندم مردی بلند بالا و موی سر اندک، اجازه ورود خواست. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: ساکت باش. او کمی صحبت کرد و سپس بیرون رفت.

من خواندن را ادامه دادم. آن مرد باز آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا فرمان به سکوت داد. آن مرد حرف زد و بعد رفت. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو یا سه بار این کار را کرد و من گفتم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این کیست که مرا برای او فرمان سکوت دادی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این عمر است، مردی است که باطل را دوست ندارد. در روایت دیگر در دنباله حدیث گفت: به خدا سوگند وقتی گفته شد عمر بن خطاب است، او اگر سخنان مرا می‌شنید پای مرا می‌گرفت و تا بقیع مرا می‌کشید و بیرون می‌کرد.

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) مانند این روایت را به چند طریق آورده است.

سپس در ادامه می‌نویسد: آیا اینان دانسته و آگاهانه چنین یاوه‌هایی بافته‌اند؟ یا از روی شیفتگی و علاقه مندی به خلیفه، این گونه به غلوپردازی و گزافه‌گویی کشانده شده‌اند؟ تا



جایی که زشتی سخن خود را نفهمیده اند و چشم و دلشان نابینا گشته است.

آیا تصور نکرده اند، ممکن است کسی بپرسد آن چه ستایش و ثنایی بوده که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن ها گوش می داده، اما عمر را به خشم می آورده است؟ اگر نمی دانند مصیبتی است و اگر می دانند مصیبت بزرگ تر است. (۱)

### ۸. فرشتگان با عمر بن خطاب سخن می گویند

بخاری از قول ابوهریره نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: میان پیشینیان از بنی اسرائیل، مردانی بودند که فرشتگان با آن ها حرف می زدند؛ هر چند که پیامبر نبوده اند. اگر کسی در میان امت من چنین باشد، او عمر است. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: هدف فرشتگان از سخن گفتن با او مشخص نیست، تا فضیلتی برای او محسوب شود. آیا فرشتگان با او انس داشته اند، یا اینکه به او آموزش می داده اند تا خطا نکند و او را از اشتباهات برگرداند و یا دست خالی نباشد که در مشکلات علمی نماند و خلاف شریعت حکم ندهد. (۳)

ص: ۴۴

---

۱- حلیه الاولیاء ۲/۴۶.

۲- صحیح، بخاری؛ المناقب عمر. از ابی هریره؛ رک: الغدیر ۵/۴۶-۴۲.

۳- ر.ک: الغدیر ۶/۵۳.

## ۹. کاغذی در کفن عمر

حسن و حسین بر عمر بن خطاب وارد شدند. او مشغول بود، تا متوجه شد برپاخواست و آنان را بوسید و به هر یک هزار درهم داد. آن دو برگشتند و به پدرشان گزارش دادند. علی (علیه السلام) فرمود: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عمر در دنیا نور اسلام است و در بهشت چراغ اهل بهشت است. آن دو برگشتند و حدیث را به وی بازگفتند. عمر کاغذ و قلم خواست و نوشت: دو سرور بهشتیان از پدرشان به من حدیث کردند که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین و چنان فرمود: و وصیت کرد آن را در کفن وی بگذار و چنان شد. فردای آن روز دیدند آن کاغذ روی قبر است؛ در حالی که بر روی آن نوشته شده است. حسن و حسین راست گفتند، و راست فرمود: رسول خدا.

علی‌امه امینی (رضی الله عنه) در جواب می نویسد: این قصه خیالی و خرافی در حدی است که ابن جوزی آن را از احادیث ساختگی دانسته و سیوطی در تحذیر الخواص به آن اشارت دارد. (۱) خانه گزافی گویی ویران باد که چگونه صفحه تاریخ را تیره و تار و چهره فقها و مؤمنان را زشت کرده اند.

## ۱۰. زبان و قلب عمر

ابوهریره نقل می کند: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خدا، حق را

ص: ۴۵

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: ما از قلب آن مرد اطلاع نداریم و آن اسرار را جز خدا نمی داند. چرا، گاهی آنچه بر زبان جاری می شود از آنچه در دل است، خبر می دهد و اگر شما خواستید از امام احمد حنبل پرسید: در آن زمان که عمر با آن کلام رکیک و سخن غلیظ با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روبه رو شد و او دوات و کاغذ خواست تا چیزی بنویسد، تا مسلمانان پس از او گمراه نشوند و عمر مانع شد و آن سخنان را گفت که مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن حرف ها پاک بوده و دردی بر او غلبه نیافته و هر سخنی از رهگذر وحی بوده که بر زبانش جاری می شده است. آنگاه آن سخن گزنده را حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت.

یا در آن یکصد مسئله نمونه دانش عمر که در جلد ششم الغدیر آوردیم، حق بر زبان عمر جاری بوده اضافه بر این، راوی حدیث نوح بن میمون در سند این روایت، ضعیف است و ابن حبان او را خطا کار می داند. (۲)

### ۱۱. رؤیای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره دانش عمر

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در خواب بودم، شیری نوشیدم می نگریستم آن نوشیدنی از ناخن و یا ناخنهایم می چکد.

ص: ۴۶

---

۱- مسند، احمد حنبل ۲/۴۰۱.

۲- تهذیب التهذیب ۱۰/۴۸۹.

سپس آن را به عمر دادم. پرسیدند تعبیر آنچه باشد؟ فرمود: دانش. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) این روایت را به چندین صورت دیگر نیز آورده است. ایشان می نویسد: چنین روایاتی به یقین پس از مسلمانی عمر و بعد از گذشت سال ها از بعثت می باشد. آیا او در این مدت خالی از بهره علمی بوده است؟ آن وقت او چگونه عذر می آورده که واسطه گری در بازار او را از فراگیری دانش مشغول ساخته بود و معنای کلام او که گفت: همه مردم حتی بانوان پرده نشین از عمر، داناتر هستند چه خواهد بود و...

## ۱۲. عمر و ترس شیطان از وی

عده ای از زنان قریش نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودند، در حالی که با او زیاد و با صدای بلند صحبت می کردند. عمر اجازه خواست تا به حضور برسد. در آن موقع همه بانوان پشت پرده رفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه داد عمر وارد شد و دید رسول خدا می خندد.

عمر گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! همواره خندان باشید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من از این بانوان در شکفت شدم نزد من بودند تا صدای تو را شنیدند به پشت پرده شتافتند. عمر گفت

ص: ۴۷

یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! سزاوار بود که از شما بترسند. سپس عمر گفت: ای دشمنان جان های خود، از من می ترسید و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی ترسید؟

آن زنان گفتند: آری تو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درشت تر و تندتر هستی.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا هرگز شیطان را ندیدم، مگر اینکه راهی دیگر برگزید.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: گزارشگر این قصه ساختگی چقدر وقیح بوده و حدیث برتری او در ردیف یاوه ها جای دارد.

اول: آیا آن زنان، همسران او بودند یا زنان نامحرم؟ در صورت نخست علت نداشت که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بترسند و هر کسی با همسرش شتون ویژه دارد و فرار کردن آن ها از ترس نبوده؛ بلکه چون او نامحرم بوده است، آن ها به پس پرده رفته اند. در صورت دوم، آیا عمر در دین خدا سخت تر و بی گذشت تر بوده، پناه به خدا از این سخن بدون اندیشه. افزون بر این به کتاب الغدیر در جلد های دیگر رجوع کنید. (۱)

### غلو در برتری های عثمان پسر عفان

#### اشاره

پیش از آنکه به بیان برتری های (پنداری) عثمان پردازیم شما

ص: ۴۸

را به میزان دانش خلیفه، اندازه سرمایه های روانی او و پایه پارسایی اش و جایگاه ایمانی اش، آگاه می سازیم تا درباره کیستی او و چیستی آن برتری ها، شناخت کامل پیدا کنید.

### ۱. داوری درباره زنی که شش ماهه زایید و سنگ سار شد

مردی با زنی از قبیله جهنی ازدواج کرد. آن زن در شش ماهه فرزند شوهر او به عثمان شکایت کرد و او حکم سنگسار صادر کرد. موضوع به گوش علی (علیه السلام) رسید فرمود: می خواهی چه بکنی.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: «... و حمله و فصاله ثلثون شهراً...»<sup>(۱)</sup>: بارداری و زمان شیردهی بر روی هم سی ماه می شود.

همچنین فرمود: «... والولادات یرضین اولادهن حولین کاملین»<sup>(۲)</sup>: مادران، فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند.

عثمان گفت: به خدا سوگند به این آیه توجه نداشتم. دستور داد آن زن را برگردانند اما او سنگسار شده بود.<sup>(۳)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: اول، چرا خلیفه کتاب خدا را در مورد مسئله ای مورد ابتلای جامعه، نداند و با آبرو و خون یک بی گناهی بازی کند؟ دوم، اگر خود نمی دانسته چرا از صحابه دیگر نپرسیده است؟ سوم، پیش از او و در زمان خلافت عمر،

ص: ۴۹

---

۱- احقاف / ۱۵.

۲- بقره / ۲۳۳.

۳- ر.ک: الغدیر ۹۴/۶-۹۳.

چنان وضعی پیش آمد و علی (علیه السلام) جلوی آن را گرفته است، ناآگاهی تا این حد؟ چهارم، حکم باید مستند داشته باشد.

مستند خلیفه چه بوده است؟ قرآن که نیست، سنت هم متنفی است، می ماند فتوای بی اساس. زهی فقاہت و زهی خلافت که از بیت اموی بهتر از او بار نیاید و از درخت ناپاک، میوه خوشگوار چیده نشود.

## ۲. نظر خلیفه درباره نماز تمام در سفر

### اشاره

عبدالله بن عمر نقل می کند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در منی نماز را دو رکعت خواند و بعد از او، ابوبکر و عمر نیز دو رکعت خواندند.

اما عثمان در آغاز خلافتش، دو رکعت و پس از آن چهار رکعت می خواند. عبدالله بن عمر خود نیز هنگامی که با امام (خلیفه) نماز می گزارد، چهار رکعت می خواند؛ لیکن زمانی که تنها نماز می گزارد، دو رکعت می خواند. (۱)

در عبارت ابن حزم آمده: پسر عمر زمانی که در منی با امام، نماز می خواند، چهار رکعت می خواند به خانه اش که بر می گشت آن را دو رکعت، اعاده می کرد. (۲)

عَلَمَاهُ امینی (رضی الله عنه) چندین روایت با همان مضمون آورده و از جمله می نویسد: عبدالله بن مسعود با جمعی داخل مسجد

ص: ۵۰

---

۱- صحیح، بخاری، ۲/۱۵۴؛ صحیح، مسلم، ۲/۲۶۰؛ مسند، احمد، ۲/۱۴۸، سنن، بیهقی، ۳/۱۲۶.

۲- ابن حزم، المحلی، ۴/۲۷۰.

منا شد؛ پرسید، امیر (عثمان) نماز را چند رکعت خواند؟ گفتند چهار رکعت، و او نیز، چهار رکعت خواند. به او گفتند تو خود برای ما حدیث گفته ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دو رکعت می خواند و همین طور ابوبکر. گفت: آری. اکنون نیز برای شما چنان حدیث می گویم، لیکن عثمان پیشواست من با او مخالفت نمی کنم. اختلاف، چیز بدی است. (۱)

عثمان درباره تغییر سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است: سنت همان سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سنت دو صحابه اوست. لیکن امسال، واقعه ای رخ داد، ترسیدم آن عادت شود؛ به همین جهت آن را تغییر دادم. (۲)

سالی عثمان مریض بود و نتوانست در منی نماز گزارد؛ به سراغ علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: یا علی! با مردم نماز گزار.

علی (علیه السلام) فرمود: اگر خواستید همانند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دو رکعت می خوانم. گفتند: نه همان گونه که عثمان می خواند، چهار رکعت باید بخوانی. علی (علیه السلام) پذیرفت. (۳)

علما امینی (رضی الله عنه) چندین گزارش از کتاب های مختلف در این مورد آورده است. در یکی از آن گزارش ها آمده است: عثمان گفت: این رأی من است و این رأی و نظر هیچ

ص: ۵۱

---

۱- سنن الکبری، بیهقی ۳/۱۴۴.

۲- کنز العمال ۴/۲۳۹.

۳- ترکمانی در ذیل سنن، بیهقی ۳/۱۴۴.



مستندی ندارد و داشتن ملک و انتخاب همسر در شهری و امثال آن‌ها مجوز چنان عملی نمی‌شود. بخصوص بر مذاق اهل سنت که در نکاح دو شاهد عادل را شرط می‌دانند و به حج تمتع عقیده ندارند که حاجی با انجام عمره تمتع از احرام بیرون می‌آید و بعد برای حج محرم می‌شوند. و بسیاری از عذرها که فقهای اهل سنت در توجیه کار خلیفه بیان کرده‌اند. (۱)

## دین و سیاست وقت

از این روایات وارد در نماز مسافر، به روشنی بر می‌آید که دین برای بیشترین مردم، سیاست وقت است و گرنه چه دلیلی دارد که نماز دو رکعتی به چهار رکعتی تبدیل شود آن‌هم به بهانه اینکه اختلاف، بد است. و این ابن مسعود است که دین را در نماز مسافر دو رکعت می‌داند و چهار رکعت را به تبعیت از سیاست گذاری خلیفه پیروی می‌کند.

علی (علیه السلام) نیز بر اجرای سنت رسول خدا تأکید می‌کند و زیر بار سیاست وقت مبنی بر چهار رکعت، نمی‌رود و حتی در زمان‌های پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) موضوع از نماز مسافر می‌گذرد و مانند حج تمتع و نکاح متعه و ترک قرائت و خواندن نماز نافله بعد از عصر و ده‌ها نمونه دیگر که به مرور جا می‌اندازند.

ص: ۵۲

پس شما در امر دین خود بینا باش و به دنبال کسانی مباش که نمی دانند و به هوش باش که دچار فتنه نشوی که مرگ و حیاتشان برابر است و چه بد داوری می کنند. (۱)

### تکلمه بحث

علامه امینی (رضی الله عنه) در جلد چهارم الغدیر باز درباره نماز مسافر و شرایط افزوده خلیفه، سخن گفته و ما آن را به دنبال همین بحث می آوریم.

عثمان به کارگزارانش نوشت به من گزارش رسیده: عده ای برای بازرگانی یا گردآوری خراج و یا چوپانی حیوانات، از شهر بیرون می روند و نماز را شکسته می خوانند، نماز شکسته وظیفه کسی است که به جایی اعزام شود یا در برابر دشمن قرار گیرد. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عثمان آن قید و شرط را از کجا آورده است؟ در احادیث و همچنین آیه ۱۰۱ سوره نساء به طور مطلق آمده است.

ابوحنیفه و برخی فقهای اهل سنت در تجویز قصر، دائره را وسیع تر گرفته و شامل سفر معصیت هم دانسته همانند راهزنان و امثال آنان. (۳)

پس حضور دشمن داخلی در تعدد رکعات زمینه ای ندارد

ص: ۵۳

---

۱- سوره های جائیه ۱۹ و ۲۱؛ مائده ۴۹؛ در بعضی نقل ها چهار رکعت آمده است.

۲- سنن، بیهقی ۳/۱۲۶.

۳- لمحلی، ابن حزم ۴/۲۶۴.

و اما خوف دشمن وضع خاص خود را دارد و نماز خوف قانونی ویژه دارد و مقتضای ادله بنا بر مذاهب همه ملت ها، آن است که بازرگان، مأمور گردآوری خراج و مالیات و کشاورز و چوپان و امثال آن ها اگر مسافت را طی کنند مسافرند و قصر می خوانند و حکم شکسته خواندن نماز برای همه برابر است و گرنه تمام می خوانند و سخن خلیفه بی دلیل است.

مردی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: من یک بازرگان هستم به بحرین می روم. فرمود نمازت را دو رکعت بخوان. (۱)

### ۳. تعطیل حدود الهی توسط خلیفه

ولید بن عقبه (۲) شراب نوشید و مست کرد. نماز صبح را دو رکعت اضافه گزارد. (۳)

و رو به مردم کرد و گفت: افزونتر بخوانم؟ گفتند: نه، ما نمازمان را خواندیم. سپس ابوزینب و جندب، انگشتی از دست او می کشند، از بس مست بود، نفهمید.

آن چهار گواه نزد عایشه رفتند و او را در جریان کار گذاشتند و اینکه عثمان آنان را ترسانده و از خود رانده است.

عایشه گفت: عثمان حدود را تعطیل و گواهان را تهدید کرده است. حتی عثمان برخی گواهان را تازیانه زد و آنان شکایت به علی (علیه السلام) بردند. علی (علیه السلام) نزد عثمان آمد و فرمود: حدود را

ص: ۵۴

---

۱- الدر المنثور ۲/۲۱۰.

۲- ولید برادر امی عثمان بوده است.

۳- انساب الاشراف، بلاذری ۵/۳۳.

تعطیل کردی و مردمی را که بر ضد برادر تو گواهی دادند، زدی.

حکم را دگرگون کردی و عمر گفته بود: بنی امیه و بخصوص خاندان ابی معیط را بر گرده مردم سوار مکن. عثمان پرسید: می گویی چه کنم؟ فرمود: او را بر کنار و هیچ پست و منصبی به وی مده و اگر گواهان، متهم نیستند و دشمن نمی باشند، حدّ را بر پا بدار.

عایشه نیز با عثمان تندی کرد و او نیز به عایشه تندی نمود و گفت: تو در خانه ات باید قرار بگیری. عده ای جانب عایشه و عده دیگر طرف عثمان را گرفتند، و کفش به هم پرتاب کردند.

این اولین درگیری بود که پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بین مسلمانان رخ می داد.

طلحه و زبیر همان سخن علی (علیه السلام) را گفتند، و کلام درباره ولید، بسیار است. [\(۱\)](#)

ما متن صحیح تاریخ را در مورد ولید برادر خلیفه آوردیم و سؤالاتی مطرح است که هواداران خلیفه باید پاسخگو باشند و یا خواننده خود داوری کند.

#### ۴. اذان سوم به فرمان خلیفه

در آغاز امر، آوای اذان در روز جمعه وقتی نماز به پا می شد،

ص: ۵۵

به زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و در زمان ابوبکر و عمر، عادی بود تا در عصر عثمان مردم افزون شدند: آوای سوم را در جایی به نام «زوراء» افزودند و تاکنون هم مانده است. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) پس از یاد گزارش هایی در زمینه افزودن اذان سوم در نماز جمعه در زمان عثمان می نویسد: مراد از کثرت جمعیت که موجب تکرار اذان شده آیا، زیادی جمعیت در مرکز خلافت، مدینه منوره بوده یا کثرت مسلمانان در عالم؟

در صورت دوم هزار بار هم اذان تکرار شود آوای اذان گوی مدینه به گوش مردم شهرها و کشورها نمی رسد و وانگهی آنان موظف نیستند به اذان مدینه گوش دهند یا با آن، نماز گزارند (که افق ها مختلف است). در صورت نخست، کثرت اذان گویان در نقاط مختلف مدینه همزمان، کافی بوده است نه آنکه پس از اقامه، اذانی دیگر که میان اقامه و نماز فاصله ایجاد می کند گفته شود؛ اما کار عثمان افزودن آوای دیگر بعد از اقامه است نه فراوان کردن اذان گوها. (۲)

در روایت صحیح آن است که آوای سوم پس از اذان و اقامه است. به گفته ابن حجر نظر شارحان بر آن است که اول،

ص: ۵۶

---

۱- صحیح بخاری ۲/۹۵ و ۹۶.

۲- شرح سنن کبری، ترکمانی ۱/۴۲۹.

اذان، دوّم اقامه و آوای سوّم پس از اقامه است. (۱) به ظاهر این نام گذاری آن است که پیش از آن آوا، دو اذان بوده است و عینی گفته: (۲) اطلاق اذان بر اقامه بدین مناسبت بوده که آن، نوعی اعلان نماز می باشد. در نهایت باید گفت: خلیفه (عثمان) باب جرئت و جسارت را به خدا گشوده و بعد از او معاویه، مروان، زیاد و حجاج به اقتضای خواهش های نفسانی خود، با دین بازی کرده اند. البته آغازگر، ستمگرتر است.

## ۵. گسترش مسجدالحرام

عثمان در سال ۲۶ هـ\_ مسجدالحرام را گسترش داد، (۳) خانه هایی را خرید و خانه جمعی که از فروش خانه خودداری کرده بودند، خراب کرد و بهای آن ها را در بیت المال نهاد. آنان بر سر عثمان فریاد زدند و شعار دادند، آنان را حبس کرد. عثمان گفت: می دانید چه چیزی شما را جرئت و جسارت بخشیده؟

حلم و بردباری من بود. همین کار را عمر کرد، صدایتان در نیامد. آن گاه عبدالله بن خالد بن اسید درباره محبوسین با عثمان صحبت کرد و آنان از حبس بیرون آورده شدند.

بلاذری نقل می کند که عثمان با هزینه کردن ده هزار درهم، مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را توسعه داد و سنت او را تغییر

ص: ۵۷

---

۱- فتح الباری ۲/۳۱۵.

۲- العمده (عمده التاری)، عینی ۲/۲۹۰.

۳- طبری ۵/؛ تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۲؛ کامل، ابن اثیر ۳/۳۶.

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: خلیفه برای قانون در اسلام، کلیت قائل نبوده و مالکیت شخصی را به رسمیت نمی شناخت و برای تملک شخصی، احترام قائل نبوده است. گویا به گوش او نخورده بود که مال هیچ مسلمانی جز با رضای او حلال نمی باشد. (۲) از همه شگفت تر آنکه خود عثمان عصر عمر را دیده و توسعه مسجد را به دست او شاهد بوده که چگونه عباس بن عبدالمطلب مسئله را به محاکمه و دادخواهی کشانده است. (۳)

امّا او به هیچ یک از این ها اعتنا نداشته و با سنت قطعی و ثابت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مخالفت برخاست. او ترس مردم از خلیفه وقت، عمر را بهانه کرده و کار در زمان او به آنجا کشید، تا مردم گفتند: عثمان، بنای مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را گسترش داد، لیکن سنت پیامبر را تغییر داده و دگرگون ساخته است.

## ۶. رأی خلیفه در حج تمتع

با عثمان، حج می گزاردیم. مردی برای حج و عمره تلبیه می گفت.

عثمان پرسید او کیست؟ گفتند: علی (علیه السلام) است. عثمان گفت آیا تو نمی دانی که من از آن، نهی کرده ام؟ علی (علیه السلام)

ص: ۵۸

---

۱- الانساب، بلاذری ۵/۳۸.

۲- احکام القرآن، قصاص ۱/۱۷۵.

۳- الغدير ۶/۲۶۲-۲۶۶.

فرمود: آری می دانم؛ لیکن من کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خاطر سخن تو رها نمی کنم. (۱).

ما در مورد مسئله (متعّه حج) در بحث یکصد نمونه از دانش های شگفت عمر، (۲) به طور تفصیل، سخن گفته و اثبات کرده ایم حجّ تمتّع با کتاب و سنّت ثابت است و در نسخ آن آیه ای نازل نشده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن، نهی نفرموده است؛ بلکه تنها نظری بود که خلیفه دوّم، معتقد به آن بود. آیا غلوّ و گزافه گویی آشکار نیست که ابن شیرین گفته: عثمان و پس از او عبدالله، پسر عمر، داناترین مسلمانان در زمینه مناسک و آداب حج بوده و اگر سیره و روش داناترین امت، این باشد؛ پس فاتحه اسلام خوانده شده است.

## ۷. تعطیل قصاص

عبدالرحمن پسر ابی بکر نیز می گوید: وقتی عمر کشته شد، من، هرمرزان را ملاقات کردم در حالی که او با جفینه و ابولؤلؤه صحبت می کردند، تا مرا دیدند از جا برجستند. در میان ایشان خنجری افتاد دو سر که دسته آن در میانه او بود؛ دیدم همان خنجری بود که عمر با آن کشته شد. عبدالله ابن عمر راه افتاد شمشیر برگرفت و تا آن سخن از عبدالرحمن پسر ابی بکر

ص: ۵۹

---

۱- بخاری ۳/۶۹ و ۷۱؛ صحیح، مسلم؛ مسند احمد؛ سنن، سنن، سنن، بیهقی؛ مستدرک، حاکم و...

۲- الغدیر ۶/۱۹۸ - ۱۳۰ و ۲۲۰/.



شنید و هر زمان را بکشت و جفینه دختر کوچک ابولؤلؤه را هم کشت و خواست تمام اسیران مدینه را بکشد، جلوی کار او را گرفتند.

وقتی عثمان خلیفه شد. عمرو عاص به او گفت: وقتی آن واقعه رخ داد که تو سلطان بودی و خون هر زمان تباه شد. (۱)

بلاذری نیز می نویسد: عثمان بر منبر بالا رفت و گفت: ای مردم ما سخنران نبوده ایم، اما اگر زنده بمانیم سخنرانی های خوبی (ان شاء الله) خواهیم داشت. از قضا عبدالله، هر زمان را که از مسلمانان بود، کشت و وارث او همه مسلمانان هستند و من پیشوای شما می باشم من او را بخشیدم آیا شما نیز می بخشید. گفتند: آری.

علی (علیه السلام) فرمود: آن فاسق (عبدالله پسر عمر) را قصاص کن که گناهی بزرگ مرتکب شده و مسلمانی را بدون گناه کشته است. رو به عبدالله کرد و فرمود: ای نابکار اگر دست بر تو یابم به خون هر زمان تو را می کشم. (۲)

به روایت یعقوبی، (۳) مقداد به پاخاست و گفت هر زمان بنده خدا و رسول او بود، تو نمی توانی آنچه را که از آن خدا و رسول اوست، بر کسی ببخشی. عثمان، عبدالله را به کوفه تبعید کرد.

ص: ۶۰

---

۱- طبری ۵/۴۲؛ و دیگران با اندک تفاوت.

۲- الانساب، بلاذری ۵/۲۴.

۳- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۱.

عَلَمَاهُ امینی (رضی الله عنه) از مجموع گزارش های نقل شده، نتیجه می گیرد که عثمان عبدالله بن عمر را برای ریختن خون هرمان و دختر کوچک ابولؤلؤه قصاص نکرد. حال آنکه او از مسلمانان بود. جدای از حکم خدا، اصرار داشتند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرور مسلمانان او را به کیفر تهدید کرد. او نیز در زمان حکومت علی (علیه السلام) به شام فرار کرد و به معاویه پیوست و در صفین کشته شد. در اینجا در تاریخ نگاری اموی مطالبی آمده که تاریخ صحیح آن ها را تأیید نمی کند و چنان عذر تراشی ها را قابل قبول نمی داند. (۱)

## ۸. نظر خلیفه در جنابت

از عثمان پرسیدند: مردی با همسرش هم بستر شد و منی از وی بیرون نیامد، چگونه است؟ عثمان گفت: وضو می گیرد همان گونه که برای نماز وضو می گیرد، و موضع را آب می کشد. عثمان گفت این مسئله را از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم. (۲)

عَلَمَاهُ امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این میزان دانش خلیفه است در زمینه فقه و احکام در زمان خلافت و فرمانروایی اش، در حالی که کتاب خدا جلوی چشم او بود که می فرماید: «نزدیک نماز نشوید در حالی که شما مست هستید تا بدانید که چه می گوئید و نه در حال جنابت مگر در حال گذر تا غسل کنید». (۳)

ص: ۶۱

---

۱- الغدیر ۸/۱۳۲-۱۴۳.

۲- صحیح، مسلم ۱/۱۴۲؛ صحیح، بخاری ۱/۱۰۹.

۳- نساء/ ۴۳.

از نظر شافعی، غسل از جنابت واجب است و آن برای جماع است؛ هر چند آب جهنده نباشد.

علامه امینی (رضی الله عنه)، مطالب زیادی از کتاب های فقهی و حدیثی بزرگان اهل سنت، که بالغ بر چندین حدیث و قول در امر جنابت و لزوم غسل آن آورده است. هر چند که عده ای از روی تعصب و در توجیه سخن ناآگاهانه عثمان یاوه ها بافته اند.

## ۹. کتمان حدیث نبوی

ابوصالح: شنیدم عثمان می گفت: من از بیم پراکندگی شما حدیثی را که خودم از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده ام و تاکنون، پنهان داشته ام، می گویم تا هر کس هر راهی خواست برگزیند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: یک روز مزداری برای خدا بهتر است از هزار روز در موقعیت های دیگر. در حدیث دوم به جای «مزداری» پاسداری آمده و آن با هزار شبی که با عبادت، سحر شود و روزش با روزه سپری گردد، مقایسه شده و در حدیث سوم آمده که عثمان روی زمین پست و هموار(۱) وضو ساخت سپس گفت: برای شما حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهم گفت که اگر آیه ای در قرآن نبود، آن را نمی گفتم.

شنیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس وضویی نیکو بگیرد و سپس وارد شود و نمازی بخواند، تمام گناهان او در میانه این

ص: ۶۲

---

۱- بلاط، نام مکانی است میان بازار مدینه و مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم).

نماز و نمازی که خواهد خواند، آمرزیده شود. این چند حدیث را هم از احمد برگرفته اند. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کاش کسی به من خبر می داد که سبب این بخل ورزی از آموختن آن احادیث به دیگران چه بوده است؟ حدیث هایی که با شنیدن آن ها مردم بیش از پیش به جهاد در راه خدا رغبت پیدا می کردند و نه تنها پراکنده نمی شدند؛ بلکه گردهم می آمدند تا آن حدیث های نبوی را بشنوند، و خوف پراکندگی از چه بوده است؟ چنان که خلیفه پنداشته که مردم به میدان های جهاد رو کنند، اطراف خلیفه خالی بماند و آنان نتوانند با خلیفه انس گیرند و نشسته با هم گپ بزنند. اما روایت سوم که در زمان صلح بوده است، چه می شد اگر مردم می آموختند که وضوی کامل بسازند و به مسجد روند و نمازی که بهترین کار است، انجام دهند؟ کاش آیه ای را که خلیفه از تصریح به آن خودداری کرده، بیان می نمود تا ما می فهمیدیم کدام است و شاید مراد، آیه ۱۵۹ سوره بقره است: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا...»: به طور یقین، آنان که نشانه های روشن و رهنمودهایی را که برای مردم در قرآن فرو فرستادیم پوشیده می دارند، مورد لعن و نفرین خدایند و نفرین گران بر آنان باد.

به نقل ابوهریره، عثمان پس از جمله «لولا آیه فی کتاب

ص: ۶۳

الله عزوجل...»، این آیه را تلاوت کرده و معلوم داشته، حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جزئی از بینات و هدایت بوده که خدای تعالی نازل فرموده است. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) در جمع بندی پیرامون این کتمان حدیث به دو مطلب رسیده است و می نویسد:

۱. نکوهش پوشیده داشتن دانش حدیث؛

۲. لزوم آموزش این دانش.

در مورد نخست، شانزده حدیث از منابع معتبر آورده از جمله حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که می فرمایند: کسی که دانشی آموخته و آن را به دیگران نیاموزد، همچون کسی است که گنجی دارد و آن را هزینه نمی کند؛ اما در مورد دوم هم چندین حدیث از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد می کنند؛ از جمله این حدیث که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: خدا مورد رحمت قرار دهد کسی را که حدیثی از من شنید و حفظ کرد آن را به دیگری رسانید. (۲) با این وضع، خلیفه چرا آن حدیث ها را پنهان می داشته است؟ شاید در تبعیت از شیخین بوده که مانع از نقل فراوان احادیث نبوی بوده اند. اما چیزی نمی دانیم و شاید خلیفه نکته ای را می دانسته که ما از آن آگاهی نداریم. (۳)

خدا می داند در سینه ها چه دارند و چه آشکار می سازند.

ص: ۶۴

---

۱- آیات الاحکام، حصاص ۱/۱۱۶.

۲- ابن عساکر، رک: الغدیر ۸/۱۵۲-۱۵۴.

۳- شذرات الذهب ۱/۱۳۶، رک: الغدیر ۶/۲۹۴.

## ۱۰. زکات اسب

عثمان، اسب را هم شامل زکات می دانست. (۱) مردم این کار را بر او ایراد می گرفتند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: من زکات اسب و برده را برای شما بخشیدم. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این فتوای خلیفه بدون دلیل است. سپس بیست حدیث در نفی زکات از اسب، برده، استر، الاغ و جانوران خانگی، یاد می کند، (۳) و می آورد که اگر در اسب و امثال آن زکات می بود، آن را در کتاب فرائض مانند برنامه ای بود. علی امیرالمؤمنین فرمود که بر آن برنامه عمل می کرد، یادی از آن می نمود.

ابن حزم می نویسد: برای اسب، در اصل زکات نیست و مالک، شافعی، احمد، ابویوسف و ... همگی گفته اند، به هیچ وجه بر اسب زکات نیست، فقط حنفی ها بدون دلیل و برهان به تفصیل قائل اند و در نهایت کوشش اصحاب ابی حنیفه، استناد به حدیث هایی است که اول سند آن ها مخدوش است. دوم اینکه بر چنان چیزی دلالت ندارند.

## ۱۱. خطبه ها، پیش از نماز عید

حسن بصری می گوید: اولین کسی که قبل از نماز سخنرانی کرد،

ص: ۶۵

---

۱- بلاذری، انساب الاشراف ۵/۲۶؛ المحلی، ابو حزم ۵/۲۲۷.

۲- صحیح، ۳۰/ و ۳۱ و ...

۳- میزان الاعتدال ۲/۳۲۳ و ۳۶۰.

عثمان بود. او اول نماز می خواند، بعد سخنرانی می کرد؛ ولی وقتی دید عده ای به نماز نمی رسند، روش خود را تغییر داد. البته عثمان ترجیح می داده که مردم به نماز برسند. ولی سیاست مروان جز این بود. او بیشتر مصلحت می دانست که مردم سخنرانی را گوش کنند.

علامه امینی (رضی الله عنه) توضیح می دهد که در سنت شریفه ثابت است که خطبه ها در نمازهای عیدین، پس از نماز بوده است.

آن گاه چندین حدیث از صحاح، مسانید و سنن آورده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز عید فطر یا قربان، نماز برگزار و سپس سخنرانی فرمود و خطبه خواند. (۱)

از این احادیث بر می آید که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن منوال بوده، ولی بعد، عثمان از سلطه گران اموی پیروی کرده و با سنت نبوی مخالفت ورزیده است.

واقعیت آن است که خاندان امیه، به مولای ما امیرالمؤمنین علی درود خدا بر او در سخنرانی ها و بر منبرها، ناسزا می گفتند و مردم برای شنیدن خطبه نمی مانده اند و نماز خوانده و می رفتند.

سیاست گزاری اموی چنان اجرا شد که خطبه ها قبل از نماز باشد و مردمی که برای نماز می آیند، ناگزیر آن سخنرانی ها و ناسزاها را بشنوند. ابن حزم، این کار را از بدعت های بنی امیه در نماز می داند. (۲)

ص: ۶۶

---

۱- فتح الباری، ابن حجر ۲/۲۶۱ و ...؛ رک: الغدير ۸/۱۶۱-۱۶۷.

۲- المحلی، ابن حزم ۵/۸۶.

ابن شاس جذامی، مردی از نبطی های شام (اهل ذمه) را کشت. عثمان حکم قصاص داد. زبیر و برخی اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پادرمیانی کرده و او را از قتل بازداشتند. عثمان او را نکشت؛ ولی دیه ای همانند دیه یک مسلمان برای او تعیین کرد. (۱)

شگفتا! خلیفه با این نظر، اول خواسته مسلمانی را برای قتل کافری بکشد؛ و دوم اینکه دیه مسلمان و کافر را برابر دانسته است. در حالی که نه حکم اولی همراه با دلیل بوده و نه حکم دومی موافق سنت می باشد؛ سوم اینکه خلیفه با سخن زبیر معلوم الحال که زندگانی اش براساس هوی و هوس بوده، رأی خود را تغییر داده است؛ و چهارم اینکه همان زبیر و دیگران، به موضوع برابری دیه اعتراض نکرده و سکوت نموده اند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نه مسلمانی به سبب قتل کافری، کشته می شود و نه دیه آن ها برابر است. آن گاه در هر دو زمینه به ذکر ادله فقهی و حدیثی مسئله پرداخته است. در مسئله نخست هشت روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده، از آن جمله که می فرمایند: «مسلمانی به سبب قتل کافری کشته نشود» و در عبارت شافعی نیز آمده: «مؤمنی به کافری کشته نشود». (۲)

ص: ۶۷

---

۱- سنن، بیهقی ۸/۳۳.

۲- کتاب الام، شافعی ۶/۳۳، ۹۲؛ صحیح، بخاری ۱۰/۷۸.



در مسئله دوم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنان داوری کرده که دیه اهل کتاب نصف دیه مسلمانان است. (۱)  
سنت نبوی این بوده و جمهور فقهای مذاهب نیز از همان پیروی کرده اند؛ تنها ابوحنیفه از اصل لغزیده است. (۲)

### ۱۳. رأی خلیفه در قرائت

عثمان، در دو رکعت نماز عشاء، حمد و سوره را نخواند و در دو رکعت آخر آن را قضا کرد و بلند هم خواند.

علّامه امینی (رضی الله عنه) معتقد است که آنچه خلیفه انجام داده و پیش تر عمر در نماز مغرب چنان کرده، از دو جهت مخالف سنت نبوی است. اول اینکه برگزار کردن یک یا دو رکعت بدون خواندن حمد و سوره صحیح نیست؛ دوم اینکه تکرار حمد در رکعت های بعد به صورت قضا هم صحیح نبوده است، که در هر دو مورد احادیث فراوانی وجود دارد. علّامه امینی (رضی الله عنه) به سی حدیث اشاره کرده و نظر فقهی هر یک از پیشوایان مذاهب چهارگانه شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی را آورده است. در پایان گفته است: **والحقّ احقّ ان یتّبع: سزاوار آن است که حق دنبال شود.**

ص: ۶۸

---

۱- سنن، ابن ماجه ۲/۱۴۲.

۲- سنن، بیهقی ۸/۳۰.

(۱)

پیشوای حنبلی ها با اسناد صحیح آورده اند که عثمان به مکه آمد. اهل آب (بندر نشینان)، کبکی شکار کرده و آن را با آب و نمک پختند و پیش آوردند. همراهان عثمان دست نگاه داشتند و اما او گفت: این را ما شکار نکرده و فرمان شکار هم نداده ایم.

مردمانی که مُحَرَّم نبوده اند، شکار کرده و برای ما آوردند، چه اشکالی دارد؟

او کسی به سراغ علی (علیه السلام) که در کاروان بود، فرستاد. حضرت به خشم آمد و فرمود: می خواهم کسانی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شهادت دهند؛ آن گاه که ران گورخری را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، و ایشان فرمود: ما مُحَرَّم هستیم؛ آن را به کسانی که در جامه احرام نیستند، بخورانید. دوازده مرد از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گواهی دادند. سپس علی (علیه السلام) فرمود با قید سوگند به خدا، مردمانی را به گواهی می طلبم که تخم های شتر مرغ آوردند، باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که ما مُحَرَّم هستیم، آن ها را به کسانی که در احرام نیستند، بدهید. در اینجا از آن دوازده نفر عده ای گواهی دادند. در این وقت عثمان، از سر سفره کنار رفت و داخل چادر خود شد و طعام را اهل بندر، خود خوردند.

این ماجرا به تعبیرهای گونه گونه در کتاب های مختلف از

ص: ۶۹

---

۱- شماره چهارده ضمیمه شماره دو گردیده است.

گزارشگران متفاوت نقل شده است. (۱) علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: این قصه با شفافیت نشان می دهد که فقه خلیفه از درک ژرفای مسئله چقدر دور بوده یا خوش داشته که از خلیفه دوم در آن مسئله، پیروی کند و مفتیان را از ناسازگاری نمودن با این دستور پرهیز می داد. این نشان می دهد که میان مولای ما علی (علیه السلام) و خلیفه اختلاف زیادی بوده؛ ولی مطابق گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) با حق است و حق با علی (علیه السلام) بوده است. به دلیل معیار بودن علی (علیه السلام) و همراهی او با قرآن و نیز وجود حدیث ثقلین و مؤید بودن آن با آیات قرآن مجید:

(أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) (۲):

و شکار خشکی بر شما حرام است؛ مادامی که مُحْرَم هستید.

روایات زیادی در صحاح و مسانید آمده است. (۳) علامه امینی (رضی الله عنه) به پاره ای از آن ها اشاره دارد:

(ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۴):

به دنبال کسانی مباش که نمی دانند.

ص: ۷۰

---

۱- ر. ک. احمد حنبل؛ کتاب الأم للإمام الشافعی، ابی داوود، بیهقی، ابن حزم و ...

۲- مائده ۹۶.

۳- قرطبی، تفسیر ۶/۳۲۱.

۴- جاثیه ۱۸.

## ۱۶. داوری به نزد امام علی (علیه السلام)

یحیسی و صفیه از اسیران و برده های خمس بودند. صفیه با برده ای که او هم از اسیران و بردگان خمس بود، زنا داد و کودکی آورد. کار یحیسی با مرد زناکار به دعوی کشید و داوری نزد عثمان بردند و او آن ها را نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد.

علی (علیه السلام) فرمود: من درباره آن ها همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داوری کرده، قضاوت می کنم. فرزند از آن شوهر قانونی است و جزای زناکار سنگ است و هر کدام از آن ها را پنجاه تازیانه زد. [\(۱\)](#)

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: عثمان حکم این مسئله را نمی دانسته و در ارجاع آن به علی (علیه السلام)، انصاف به خرج داده است؛ زیرا حکم خدا نزد کسی است که علم کتاب و سنت نزد اوست و به قول شاعر:

اگر کاری از تو ساخته نیست آن را واگذار و به کاری پرداز که می توانی.

یحیسی شوهر قانونی آن زن بوده و درست است، و حدّ زناى فرد شوهر دار یا زن همسر دار، سنگسار کردن است؛ ولیکن رجم تبعیض و نصف نمی شود، ناگزیر حدّ تازیانه مطرح می گردد که طبق آیه یکصد تازیانه است، که تقسیم به

ص: ۷۱

دو می شود. مستند مولا (علیه السلام) آیه ۲۵ سوره نساء بوده است. (۱)

## ۱۷. عده در طلاق خلع

دختر معوذ گفت، همسری داشتم که وقتی در نزد من بود، کم خیر بود و هنگامی که غایب بود، مایه غم و اندوه من می شد. روزی لغزشی از من سر زد. به او گفتم: و در برابر دادن هرچه دارم، خود را مطلقه کنم. شوهرم پذیرفت. پسر معاذ به عثمان گزارش داد و او خلع را روا دانست و گفت که یک طهر، عده نگاه دارم. در این باره نقل های دیگری از جمله دو بار حیض و طهر برای عده و روایت هایی با تفاوت های اندک آمده است. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: خداوند عزیز و حکیم به صراحت فرمود:

(وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ أَنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُو لَتْهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۳):

زنان طلاق داه شده، سه حیض یا سه طهر، درنگ کنند...

فرقی میان انواع طلاق نیست که از کراهت زن و شوهر، نشئت می گیرد؛ اگر ناخوشایندی از سوی شوهر باشد، طلاق

ص: ۷۲

۱- صحیح، بخاری ۱/۴۸ و....

۲- سنن، ابن ماجه ۱/۶۳۴ و...

۳- بقره/۲۲۸.

رجعی است یا از ناحیه همسر باشد، خلعی است، اگر کراهت طرفینی باشد، مبارات نام دارد. این سه نوع طلاق از جهت عده فرقی ندارند و دلیل آن، عام بودن حکم آیه است. فتاویٰ صحابه، تابعین و علمای پس از آنان و پیشاپیش همه، پیشوایان چهار مذهب، بر آن قرار دارد. (۱)

در میان آرای و فتاوا چیزی که موافق رأی عثمان باشد، وجود ندارد. برخی بر اساس تعصب به خلیفه، درصدد توجیه کلام عثمان بر آمده اند؛ ولی، تلاشی مذبحانه است. (۲)

### ۱۸. زنی که شوهرش گم شده

عمر بن خطاب برای زنی که شوهرش را گم کرده و نمی داند او کجاست، چنین حکم کرده که چهار سال انتظار کشد و سپس چهار ماه و ده روز (عِدّه نگاه دارد). آن گاه حلال می گردد و می تواند ازدواج کند. پس از عمر، عثمان پسر عفان نیز با نقل های متفاوت، چنین داوری کرده است. (۳)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: کدام فقیه می تواند به من بگوید، که چرا آن زن چهار سال باید صبر کند و انتظار کشد؟ آیا چنین چیزی در قرآن کریم آمده است؟ کجای قرآن؟ یا از سنت برگرفته شده که صحیح و مسند قوم از چنان مطلبی

ص: ۷۳

---

۱- تفسیر، ابن کثیر ۱/۲۷۶.

۲- سنن، بیهقی ۷/۴۵۱.

۳- مؤطا، مالک ۲/۲۸. و ...

تهی است.

جز آنچه به افسانه شبیه است که چهار سال نهایت مدت حمل و بارداری است.<sup>(۱)</sup> این مسئله دارای فروعی است که به کتاب های فقهی باید رجوع شود.

### ۱۹. خلیفه حکم را از اُبی می گیرد

عثمان مردی به نزد اُبی فرستاد و حکم این مسئله را پرسید که اگر مردی زن خود را طلاق دهد، و آن زن با دیدن سومین بار خون، به شوهرش رجوع کند، با این حال تکلیف چیست؟

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می گوید: از آن گزارش بر می آید که خلیفه حکم مسئله را نمی دانسته و از اُبی آموخته است. شکی نیست آن کس که وی را آموخت، بهتر از وی بوده؛ پس چرا مقام پیشوایی را به او یا کسی که بالاتر از او بوده و نگذاشت؟ «فوق کل ذی علم، علیم» و اگر چنان می کرد از در شهر دانش وارد می شد و برای آگاهی از اندازه دانش خلیفه، همین بس که عینی گفته: عمر، از عثمان داناتر و فقیه تر بوده است و ما در گذشته درباره دانش عمر صد اثر آوردیم. بنگرید چه می بینید.<sup>(۲)</sup>

### ۲۰. خلیفه سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از یک زن می آموزد

فریعه دختر مالک بن سنان پس از کشته شدن شوهرش به

ص: ۷۴

---

۱- فیض الاله المالک، بقاعی ۲/۲۶۳؛ و...؛ درباره آن افسانه ها ر.ک: الفقه علی المذاهب الاربعه، مقدمات مدونه الکبری، ابن رشد و...

۲- عمده القاری، عینی ۲/۷۳۳.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد و پرسید که آیا می تواند به میان قبیله اش برگردد؛ چون خانه ای ندارد که در آنجا بماند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به او بگویید، در خانه اش بماند تا مدت سر رسد. عثمان در زمان خلافت خود، در پی فریعه می فرستد و داستان را از او می پرسد و خود نیز به همان ترتیب داوری می کند. حدیث با اندک تفاوتی در منابع حدیثی و فقهی آمده است. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: این قضیه نیز همانند مورد پیشین است که خلیفه حکم مسئله را نمی دانسته و یک زن معمولی او را آموخته است. شگفتا! کسی که مرجع امت است و مردم باید معارف و آموزه های دینی خود را از او فرا گیرند، خود از این و آن می آموزد و گاهی به کار می بندد و تعجب از ابن عمر است که گفت: عثمان داناترین و فقیه ترین صحابه در روزگار خود بوده است و تا زنده باشی، روزگار به تو شگفتی ها نشان می دهد.

## ۲۱. احرام قبل از میقات

عبدالله بن عامر (۲) به شکر فتح خراسان، از نیشابور برای عمره احرام بست. وقتی او بر عثمان وارد شد، عثمان به نکوهش او پرداخت و گفت: کاش از همان جایی که مردم مُحرم

ص: ۷۵

---

۱- کتاب الام، شافعی ۵/۲۰۸ و...

۲- او پسر خاله عثمان بن عفان بوده. رک: الاصابه ۳/۶۱.



می شوند، مُحْرَم می شدی. قضیه به صورت های مختلف با اندک تفاوتی آمده است.(۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: در احرام برای حج یا عمره، میقات ها، کمترین حد برای احرام بستن است که بدون احرام از آن ها نباید گذشت و اما محرم شدن پیش از آن میقات ها از هر شهری یا خانه خود محرم به عنوان میقات تلقی کردن آنجا، بی تردید بدعت و حرام است. برای مثال، تأخیر انداختن احرام از آن میقات ها، اما اگر به عنوان عبادت و انجام کار خیر و نیکو یا سپاسگزاری نعمت خدا یا نذر به جا آورده شود چه اشکالی دارد؟ آنچه در روایت ها، فراوان آمده جواز آن است از جمله:

پیشوایان حدیث به سند صحیح گزارش کرده اند: هر کسی از مسجد اقصی برای عمره و یا حج، تلبیه گوید و محرم شود خداوند گناهان گذشته او را می آمرزد. در تفسیر آیه:

(وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (۲)

آمده که تمامیت حج و عمره در آن است که در خانه های اهل خود، احرام بندد و آن از علی (علیه السلام) نیز نقل شده است.(۳)

علامه امینی (رضی الله عنه) از منابع معتبر بسیاری در جواز احرام

ص: ۷۶

---

۱- المحلی، ابن حزم ۷/۷۷ و...

۲- بقره ۱۹۵/.

۳- نیل الاوطار ۵/۲۶ و....

پیش از میقات، گزارش ها دارد. نتیجه دقت در آن منقولات این است که اجماع بر جواز جلو انداختن احرام از میقات هاست. منتهی افضل آن است که احرام در میقات صورت گیرد و انسان ها بر خود سخت نگیرند، یا کسی ندانسته چیزی نگوید.

به قول ابو عبدالله ذهبی: دانش، آن است که «قال الله»، «قال رسول الله» با سند صحیح و اجماع و باید از مخالفت ناشی از جهالت و نادانی، پرهیز داشت و میان قول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخن فقیه دو گانگی ایجاد نکرد. (۱)

آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) در برخی کلمات ایرادهایی مطرح کرده است و با آیه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» (۲)، به چیزی که زبان های شما برای آن می گردد، نگوید این حلال است یا این حرام...

## ۲۲. اگر علی (علیه السلام) نبود، عثمان هلاک شده بود

در زمان خلافت عثمان، مردی نزد وی آمد، در حالی که جمجمه انسانی مرده را در دست داشت و گفت: شما می پندارید که آتش در قبر بر این عرضه می شود و او معذب

ص: ۷۷

---

۱- تفسیر، قرطبی ۲/۳۴۳ و رک: الغدیر ۸/۲۱۰-۲۱۳.

۲- نحل/ ۱۱۶.

می گردد؟ من دست روی آن می گذارم، اما حرارت و گرمایی احساس نمی کنم. عثمان ساکت بود و به دنبال علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد. علی (علیه السلام) آمد و عثمان در میان اصحاب به آن مرد گفت: سؤال خود را تکرار کن او سؤال را باز گفت. عثمان گفت: ای ابالحسن جواب بده.

علی (علیه السلام) فرمود: برای من سنگ چخماق و آتش زنه ای بیاورید.

آن مرد و همه حاضران می نگریستند. علی (علیه السلام) آن ها را به هم زد و آتش جرقه زد. سپس به آن مرد فرمود: دست بر این سنگ بگذار. گذاشت؛ فرمود دست روی این آتش زنه بگذار. گذاشت؛ فرمود در آن ها حرارت آتش احساس کردی؟ آن مرد مات ماند. عثمان گفت: اگر علی نبود، عثمان هلاک شده بود. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: ما از عثمان، زاده خاندان امیه، انتظار نداریم او به چنان دانش هایی که اسرار جهان آفرینش بوده و گنجور دانش های الهی آن را حمل می کند، احاطه داشته باشد. اما از او انتظار می رفت پس از نشستن بر کرسی خلافت، به مسائلی احاطه داشته باشد که صحابه از صاحب شریعت شنیده بودند تا برخلاف، فتوا ندهد و راه ارشاد و رستگاری را نبندد؛ ولی با کمال تأسف...

ص: ۷۸

## ۲۳. جمع میان دو خواهر برده

مردی از عثمان پرسید، آیا میان دو خواهر برده را می توان جمع کرد؟ عثمان گفت: آیه ای آن ها را حلال و آیه ای دیگر حرام می داند؛ اما من دوست ندارم چنان کنم. آن مرد بیرون آمد. مردی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید و همان را پرسید.

او گفت: اگر کار در دست من بود و کسی را می یافتم که چنان کرده، او را کیفر می دادم. ابن شهاب گفته: به گمانم او علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده است. (۱)

زمخشری نیز گفته: در جمع میان دو خواهر برده، علی علیه السلام حرمت را ترجیح داده و عثمان حلّیت را. (۲) همچنین رازی گفته: آیه ای آن را حلال و آیه ای دیگر آن را حرام کرده است و حلّیت، شایسته تر است. (۳)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: بحث در این مسئله، دو صورت دارد: صورت اول اینکه در حکم جمع میان دو خواهر برده و جواز و طی هر دو، چنان امری مشهور بین تمام فقهاء، حرام است و میان فقهای مذاهب چهارگانه هم، مشهور، حرمت است؛ هر چند که برخی اظهار نظر قطعی نکرده اند.

ص: ۷۹

---

۱- موطأ مالکی ۲/۱۰؛ بیهقی و بدائع الصنایع و...

۲- تفسیر، زمخشری ۱/۳۵۹.

۳- تفسیر کبیر ۳/۱۹۳؛ ر.ک: احکام القرآن، قصاص ۲/۱۵۸؛ تفسیر، ابن کثیر ۱/۴۷۲ و ۴۷۳.

دلیل این منع در آیه «و ان تجمعوا بین الاختین»<sup>(۱)</sup> است که حرمت را در ازدواج نکاحی یا زر خریدی مطلق گذاشته، و از این رو، امیرالمؤمنین در این مسئله سخت می گرفت.

ایاس بن عامر گفت: به علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفتم: من دو خواهر زر خرید در اختیار دارم با یکی همبستر شده ام و از او فرزندان به وجود آمده اکنون به دیگری میل دارم چه کنم؟

علی (علیه السلام) فرمود: اولی را آزاد کن.<sup>(۲)</sup>

اما صورت دوم اینکه، پس از ثبوت برابری حرمت، جمع میان دو خواهر چه آزاد یا برده، این سؤال مطرح می شود که آیا مخصّصی وجود دارد که حکم کلی در قرآن را تخصیص دهد؟ عثمان چنان تصویری داشته و مدعی بوده که آیه ای حلال و آیه ای دیگر حرام کرده است؛ امّا او آیه را تعیین نکرده و آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُجِّلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ كَانَ عَلَيَّ حَكِيمًا»<sup>(۳)</sup>، گاهی اوقات شاهد آورده است؛ حال آنکه از آن آیه چنان مطلبی استفاده نمی شود. این آیه در مقام بیان حکم زنانی است که شوهر داشته و به اسارت در آمده اند و موضوع آن فرق می کند. در آیه قبل حرمت جمع میان دو خواهر

ص: ۸۰

۱- نساء/۲۳.

۲- الدر المنثور ۲/۱۳۷.

۳- نساء/۲۴.

مطلق است و این آیه نیز با آن معارض نیست؛ بلکه فقط در میان بیان حکم زنان شوهردار اسیر است. منهای آن آیه، حرمت جمع بین دو خواهر، همچنان باقی است و دانشمندان در این زمینه بحث‌هایی طولانی دارند.<sup>(۱)</sup>

## ۲۴. رد مادر از ثلث میراث

ابن عباس نزد عثمان آمد و گفت: چرا دو برادر، سهم ارث مادر را به یک ششم بر می‌گردانند. خدا فرمود: «فان كان له اخوه»<sup>(۲)</sup> و دو برادر در زبان قوم تو «برادران» نیستند. عثمان در پاسخ گفت: من چیزی را که پیش‌تر عمل شده و میراث بدان گونه تقسیم گردیده و در شهرها شناخته شده است، نمی‌توانم بشکنم. همین مضمون در عبارت طبری، حاکم، بیهقی، ابن حزم، رازی، ابن کثیر، سیوطی و آلوسی آمده است.<sup>(۳)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می‌نویسد: نوع جواب عثمان به ابن عباس، حکایت از آن دارد که خلیفه به ادبیات زبان قوم خود آشنا نبوده است و گرنه می‌توانست بگوید که در زبان عرب اطلاق جمع به دو و بیشتر، رایج است و در قرآن نیز نمونه‌هایی وجود دارد.

جای تعجب از ابن عباس است که او به این نکته ادبی، قرآنی و فقهی توجه نکرده است؛ مگر آنکه او خواسته باشد

ص: ۸۱

---

۱- ر. ک. احکام القرآن، قصاص ۱/ ۱۵۸ و ۲/ ۱۹۹ و ....

۲- نساء / ۱۱.

۳- جامع البیان، طبری ۴/ ۱۸۸ و ....

بی مایگی خلیفه را آشکار سازد که در این مسئله ساده کمیت (۱) او لنگ است تا چه رسد به مسائل سخت و دشوار.

## ۲۵. اعتراف به زنا

کنیزی زنگی در نزد عمر، به زنا اعتراف کرد. عمر با علی (علیه السلام)، عثمان و عبدالرحمن عوف، مشورت کرد، جز عثمان. همگی حکم به رجم را دادند. عمر نظر عثمان را جویا شد. او گفت: کنیز به گونه ای صریح اقرار کرد که گویی حکم را نمی دانسته و حد بر کسی است که آن را بداند.

عمر گفت: راست گفتم؛ سوگند به خدا که جانم به دست او است، اجرای حد جز بر کسی که دانسته، کاری کرده باشد، روا نیست.

آن گاه عمر او را یکصد تازیانه زد و تبعیدش کرد.

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: اگر سخن عثمان خلیفه راست باشد، تمام اقرارها از اعتبار می افتند؛ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اقرار صریح و نبودن راه گریز، حد اجرا کرده است. عمر سخن علی (علیه السلام) را شنیده و حد رجم نکرده و از سویی او را یکصد تازیانه زده و تبعید کرده است؟!

## ۲۶. خرید و فروش صدقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

عثمان، ملکی را که حق وقف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن بود، خرید.

ص: ۸۲

علی (علیه السلام) اعتراض کرد. او برتافت و چوبدستی به علی (علیه السلام) بلند کرد و علی (علیه السلام) هم بر او عصا بالا برد، ولی با وساطت ابن عباس مسئله فیصله یافت. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: از گفتمان علی و عثمان بر می آید که خلیفه آب و ملکی را خریده که خرید آن جایز نبوده است.

او اگر نمی دانسته، علی (علیه السلام) او را آگاه کرده و اگر می دانسته، چرا لجبازی و چوبدستی بلند کردن بر علی (علیه السلام)؟ به نظر می رسد ذیل حدیث هم مهر کلام است که به آن چسبانده اند؛ زیرا علی (علیه السلام) در انجام هیچ کار خلافی، با کسی کنار نیامده است.

## ۲۷. خلیفه در شب وفات ام کلثوم

بر سر جنازه ام کلثوم، دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم. از چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اشک می ریخت. فرمود: چه کس از شما دیشب با زنی همبستر نشده است؟ زیدبن سهل انصاری گفت: من. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو پایین برو و جنازه را در گور بگذار. (و به عثمان که همسر او بود، اجازه ورود به قبر را نداد.)

فلیح گفته منظور آن حضرت، گناه بوده نه مطلق همبستر

ص: ۸۳



شدن با زن و در مسند احمد هم، گناه مطرح است. (۱)۱

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: مشکل است انسان بپذیرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن رأفت و رحمت که بر آحاد امت خود دارد، کار مباح اراده کرده باشد و چنان سخنی بگوید؛ زیرا نوعی کشف راز است، آن هم درباره کسی که در آینده بر کرسی خلافت خواهد نشست. این نظر من است و شما خوش گمان باش و خبر را پی نگیر. حدیث سازان در امر ازدواج های عثمان، چیزهایی باور نکردنی آورده اند، (۲) و سند ها، چندان سالم نیستند (۳)

## ۲۸. اختصاص چراگاه ها، برای خلیفه و کسان او

مرغزارها و چراگاه های سرسبز هر منطقه اگر مالک نداشته باشند، متعلق به همه مسلمانان است؛ مگر جاهایی که برای نگهداری اسبان جهادی و باری در راه خدا و شتران زکات فرق شود، مانند «تقیع» که عمر، آن را برای این مقصد فرق کرده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مسلمانان در سه چیز شریک اند: چراگاه، آب و آتش. (۴)

ص: ۸۴

---

۱- مسند، احمد ۳/۵۷۹ و....

۲- طبقات، ابن سعد، چاپ لیدن ۸/۲۵.

۳- تهذیب التهذیب ۶/۱۷۱.

۴- معارف، ابن قتیبه ۸۴/ و....

اما عثمان پس از آنکه خلیفه شد، برای خود و کسانش جاهایی را قُرق کرد(۱) و این از ایرادهایی بود که مردم به وی گرفتند. این کار، ریشه در رسوم جاهلیت قبل از اسلام داشت و او بدان وسیله این شیوه غلط را خواست زنده کند و سنت اسلام را از بین ببرد. «فلن تجد سنه الله تديلاً و...»(۲) و هرگز سنت خدا جابه جا نمی شود و سنت الهی، از حالی به حالی بر نمی گردد.

## ۲۹. فدک، تیول برای مروان

از جمله ایرادهایی که بر عثمان گرفتند آن بود که فدک را به مروان بخشید؛ در حالی که آن، صدقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. همان فدک که فاطمه (علیها السلام) آن را به عنوان میراث پدر، خواست و ابوبکر نداد و آن در دست فرزندان مروان بود تا عمر بن عبدالعزیز آن را از دست آنان بیرون آورد.

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می گوید: من نمی دانم حقیقت این تیول چیست؟ اگر فدک چنان که ابوبکر ادعا کرد به همه مسلمانان بر می گشت، پس چرا به مروان اختصاص یافت و اگر میراث خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود چنان که صدیقه طاهره (علیها السلام) در سخنانی خود و پس از ایشان، پیشوایان هدایت از اهل بیت

ص: ۸۵

---

۱- تاریخ، ابوالغداء ۱/۱۶۸ و....

۲- فاطر/۴۳.

پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشاپیش همگی، سرور آنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چنین استدلال کردند، مروان که از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود. اگر بخشش رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده به دخت گرامی اش فاطمه پاک از گناه که خود نیز چنین ادعا کرد و امیرالمؤمنین و پسران ایشان، امامان سبط، و اُمّ ایمن که بهشتی بودن او مورد گواهی است بر آن شهادت دادند اما برخلاف رضای خدا و رسول او، آن گواهی ها و شهادت ها مردود شد و وقتی شهادت و گواهی اهل آیه تطهیر مردود باشد به چه چیز می توان اعتماد کرد و به چه حجتی می توان دل بست؟

داستان عجیبی است که فدک را دست به دست کردند و پیش از همه ابوبکر طی دست نوشته ای آن را به فاطمه (علیها السلام) برگرداند ولی عمر آن نامه را گرفت و پاره کرد که قصه طولانی است.

### ۳۰. رأی خلیفه درباره دارایی ها و صدقه ها

عثمان اموال (غنایم جنگی، صدقات و مالیات ها) را مال خدا می دانست و چون خود را سرپرست مسلمانان می پنداشت، به خود حق می داد تا با آن دارایی ها و مردم هرطور که می خواست، رفتار می کرد. چنان که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: او باد نخوت بر غبغب افکنده و هدفی جز کامجویی در سر نپرورده و پیای پهلوی پرکرد و تهی ساخت و خویشان

نزدیک او همراه وی برخاستند و مال خدا را مانند شتری که بر علف بهاری افتد، خوردند و بر باد دادند.<sup>(۱)</sup>

عثمان دارایی هایی را که همه مسلمانان در آن ها سهمی برابر و همه سائلان و محرومان، در آن ها حقی معلوم داشتند، به خویشاوندان خویش می بخشید. در شریعت حق و قانون مقدس اسلام نیز بی بهره گذاشتن احدی و دادن حق او به دیگری بدون رضایت وی روا نباشد. سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در توزیع اموال و صدقات، چنان بود که اهالی همان شهر و سرزمین نسبت به آن اموال سزاوارتر بودند و زکات و صدقات هیچ شهری به شهر دیگر برده نمی شد مگر آنکه مستحقّی در آن شهر یافت نشود.<sup>(۲)</sup>

اما عثمان همه این سنت ها را از یاد برد و شیوه ای غیر از آن در پیش گرفت.

برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غنیمتی آوردند. ایشان آن را در همان روز تقسیم فرمود. به گونه ای که شخص عیالوار دو سهم و مجرد یک سهم دریافت کرد.<sup>(۳)</sup> پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معاذ را به یمن فرستاد و دستور داد، مردم را به اسلام فراخواند و دارایی از مردمان ثروتمند بگیرد و به بینوایان دهد. او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، همچنان در یمن،

ص: ۸۷

---

۱- نهج البلاغه ۱/۳۵ (ترجمه سید جعفر شهیدی و ترجمه سید جمال الدین دین پرور و ر.ک: سنن، بیهقی ۶، ۳۲۴ و ۳۴۶).

۲- صحیح، بخاری ۳/۲۱۵.

۳- سنن، ابی داود ۲/۲۵.

طبق فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می کرد، تا اینکه در دوران عمر به مدینه برگشت عمر هم، معاذ را به همان مأموریت برگرداند؛ اما او یک سوم صدقات را برای عمر می فرستاد. عمر گفت: من شما را باجگیر نفرستادم؛ همه را برای اهالی هزینه کن. معاذ گفت: در یمن دیگر، مستحقّی وجود نداشت که از من بگیرد، و من برای شما فرستادم. (۱) نظیر آن است عملکرد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با قثم بن عباس فرماندار مکه، از سوی ایشان منصوب شده بود. (۲)

مردی نزد علی (علیه السلام) آمد و مالی درخواست کرد. علی (علیه السلام) فرمود: این مال نه برای من است و نه برای تو. آن غنیمت هایی است که از شمشیر زنی های مسلمانان به دست آمده است. اگر در جنگ و جهاد، با آنان شریک بوده ای برای تو سهمی همانند آنان است و گرنه حاصل دسترنج ایشان برای دهان های دیگران، نباشد. (۳)

در زمان علی (علیه السلام) دو زن یکی عرب و دیگر غیر عرب به نزد حضرت آمدند و چیزی خواستند. به هر کدام چهل درهم داد. زن عرب اعتراض کرد و گفت: یا علی تو به آن زن غیر عرب، همان مقدار دادی که به من دادی. علی (علیه السلام) فرمود: من کتاب خدای عزوجل را نگرستم و در آن ندیدم که فرزندان

ص: ۸۸

---

۱- الاموال، ابو عبید / ۵۹۶.

۲- نهج البلاغه ۲/۱۲۸.

۳- نهج البلاغه ۱/۴۶۱.

اسماعیل به فرزندان اسحاق، برتری داشته باشند. (۱) از اصفهان مالی به دست او رسید. آن را هفت قسمت کرد؛ یک قرص نان، اضافه آمد آن را هم هفت قسمت فرمود. (۲)

بر همین اساس، صحابه از عملکرد خلیفه دوّم خوشنود نبودند؛ زیرا او برخی را بر برخی دیگر برتری می بخشید. برای مثال، به همسران رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر از دیگر زنان می داد یا مهاجران را بر انصار و بدریون را بر دیگران، ارجح می دانست. (۳)

در حالی که سیاست کلی اسلام برابر آیات شریف قرآن در سوره های انفاق، آیه ۴۱ و توبه، آیه ۶۰ و حشر، آیه ۶، معلوم است.

عثمان بر این اساس عمل نمی کرد و هر کس اعتراض می کرد با ضرب و شتم و تبعید روبه رو می شد. چوبدستی او از چوبدستی عمر، انعطاف پذیرتر بود؛ زیرا تازیانه و عصا نیز همراه داشت. (۴)

### ۳۱. بخشش های خلیفه به حکم پسر ابی العاص

#### اشاره

عثمان، صدقات قبیله قضاعه را که بالغ بر سیصد هزار درهم

ص: ۸۹

---

۱- سنن بیهقی ۶/۳۴۹.

۲- سنن بیهقی ۶/۳۴۸.

۳- الاموال، ابی عیید / ۲۲۴- ۲۲۷.

۴- محاضره الاوائل، سکتواری / ۱۶۹.

می شد، یک جا به عمومی خود حکم، همان رانده شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بخشید و او را به خود نزدیک کرد. پس از آنکه او در حالی که پیراهن کهنه و پاره ای به تن داشت و بزی را می راند، زیر نگاه مردم، وارد خانه خلیفه شد. وقتی از آنجا بیرون آمد، مردم دیدند او جُیّه ای از خز و عبایی اشرافی بر دوش دارد. (۱) از ایرادهایی که مردم به عثمان گرفتند، همین کار خلاف او بود (۲) که رانده شده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوباره پناه داد و به مدینه آورد و یکصد هزار به او بخشید. (۳)

عثمان وقتی به خویشاوندان خود، چیزی می بخشید، آن را از بیت المال حساب می کرد. روزی به عبدالرحمن بن یسار خزانه دار، دستور داد اموالی را به حکم بن ابی العاص بدهد. او امتناع کرد و گفت، ان شاء الله اگر مالی بیاید، خواهم داد. عثمان پافشاری کرد و به او گفت: تو گنجور ما هستی، هرگاه به تو دادیم، بده و وقتی سکوت کردیم، ساکت باش. او گفت دروغ گفتی: من گنجور تو و خاندانت نیستم؛ من گنجور مسلمانانم و روز جمعه که عثمان، سخنانی می کرد کلیدها را آورد و جلوی خلیفه انداخت و به مردم گفت ای مردم، عثمان می پندارد که من گنجور او و خاندان وی هستم. عثمان کلید

ص: ۹۰

---

۱- تاریخ، یعقوبی ۲/۴۱.

۲- المعارف، ابن قتیبه ۸۴/ و.....

۳- محاضرات، راغب ۲/۲۱۲.

### حکم را بشناسید

او در مکه با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) همسایه بود و مانند ابولهب، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بسیار آزار می داد. کارش اخته کردن گوسفند بود. (۲) حکم در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می نشست و وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لب به سخن می گشود، او با حرکات چشم، تقلید پیامبر را در می آورد.

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید و فرمود: «کن کذلک»: همین طور باش و او تا دم مرگ با این حرکات، ماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از جایگاهی دیگر او را نفرین کرد: خدایا! رعشه بر اندامش بیافکن. او در جا خشک شد زد و رعشه گرفت و یک ماه در همان حال بیهوشی ماند. (۳)

حکم بعد از فتح مکه به مدینه آمد. در حالی که در دین و ایمان او تردید بود.

### حکم، کی به جنون مبتلا شد؟

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه یکی از همسرانش بود، او پنهانی (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر را می نگریست و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شناسایی کرد و با نیزه ای بیرون آمد و فرمود: کیست که مرا در مورد این

ص: ۹۱

۱- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۵.

۲- حياه الحيوان، دمیری ۱/۱۹۴.

۳- الاصابه ۱/۳۴۵-۳۴۶.



مارمولک نفرین شده، معذور بدارد؟ سپس فرمود: او و فرزندانش نباید در این جا با من بمانند و همه آن ها را به طائف تبعید کرد؛<sup>(۱)</sup> چرا که او اسرار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را، فاش می ساخت.

پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، عثمان با ابوبکر سخن گفت که او و خانواده اش را برگرداند. ابوبکر این کار را نکرد و گفت: من رانده شده های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را پناه نمی دهم. وقتی عمر خلیفه شد باز عثمان درباره آن ها، وساطت کرد. او هم مانند ابوبکر جواب رد داد؛ تا زمانی که خود عثمان خلیفه شد، آن ها را وارد مدینه کرد و مردم این کار او را بروی عیب گرفتند.<sup>(۲)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: حکم، مردم را به گمراهی می خواند و از اسلام باز می داشت و قصه هایی درباره او و فرزندانش آورده اند که همگی حکایت از ناپاکی اصل و نسب او دارند. او روزی آمد و اجازه ملاقات با پیامبر خواست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدای او را شنید و فرمود بگذارید بیاید نفرین خدا بر او و بر هر آن کس که از صلب او بیرون آید، جز مؤمنان اند کند....<sup>(۳)</sup>

حسان بن ثابت درباره او سروده ها دارد و به سرنوشت شوم وی اشاره هایی کرده است. حکم در مدینه مرد و عثمان بر قبر او خیمه ای برپا کرد.<sup>(۴)</sup>

ص: ۹۲

---

۱- بلاذری، انساب الاشراف ۵/۲۷.

۲- بلاذری، انساب الاشراف ۵/۱۲۵.

۳- حیوه الحیوان، دمیری ۲/۲۹۹؛ صواعق ابن حجر ۱۰۸.

۴- ر. ک: الغدیر ۸/۲۴۳-۳۴۷.

مروان مدعی بود: آیه «والذی قال لوالدیه اف لکما...»<sup>(۱)</sup>: آن کس که به پدر و مادرش گفت: وای بر شما، درباره عبدالرحمن ابن ابی بکر نازل شده است. عایشه این سخن شنید و گفت: در مورد خاندان ما آیه ای نازل نشده. ولی در شأن پدر تو (حکم) آیه های: «وَلَا تُطِغْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ \* هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنَمِيمٍ»<sup>(۲)</sup> مباحش به دنبال هر سوگند پیشه زبون که عیب جو و سخن چین است، نازل شده است.<sup>(۳)</sup> عایشه به مروان گفت که شنیدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: پدر و نیای تو درخت نفرین شده در قرآن هستند.<sup>(۴)</sup>

ابن ابی حاتم از زبان یعلی بن مره آورده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در رؤیا دیدند که بنی امیه بر منبرهای زمین بالا می روند و به شما سلطه می یابند. آن ها را حاکمان بدی می یابید و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از این رؤیا اندوهگین بود. پس خدا نازل فرمود: و آنچه در رؤیا به تو نشان دادیم، فتنه و آزمونی است برای مردم و درخت نفرین شده در قرآن، و ما آن ها را بیم می دهیم اما جز طغیان و سرکشی آن ها را نمی افزاید.<sup>(۵)</sup>

علامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه حدیث های متعددی به

ص: ۹۳

۱- احقاف / ۱۷.

۲- قلم / ۱۰ و ۱۱.

۳- الدر المنثور ۶/۴۱، ۲۵۱ و...

۴- تفسیر، الوسی ۱۵/۱۰۷.

۵- اسراء / ۶۰.

روش های گوناگون و با یادکرد منابع بسیار آورده است. (۱)

به هر حال در لعن و نفرین بنی امیه به طور خاص و عام در قرآن کریم، آیاتی وجود دارند، از جمله: سوره احزاب/۵۷ و محمد/۲۲ و ۲۳.

### نگاهی در دو سخن

اول قرطبی گفته: عثمان، عمر بن عبدالعزیز و معاویه در این رؤیا (شجره نفرین شده) داخل نیستند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: پیرامون این استثناء و تخصیص عموم آیه با وجود انبوه روایت های معتبر، بحث را طول نمی دهیم که به طور کلی بنی امیه و به ویژه فرزندان ابی العاص را دربرمی گیرد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: پس از من اهل بیت من از سوی برخی امّتم کشته و آواره و دربه در خواهند شد و دشمن ترین افراد برای ما، پسران امیه، پسران مغیره و پسران مخزومند. (۲)

این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از ابوذر رسیده که هرگاه تعداد بنی امیه به چهل تن رسید، بندگان خدا را برده خویش و مال خدا را عطایی برای خود و کتاب خدا را مایه دغلكاری قرار دهند. (۳) روایت دیگر: اگر تعداد پسران ابی عاص سی تن شد

ص: ۹۴

---

۱- تفسیر، طبرسی ۱۵/۷۷؛ تاریخ، طبری ۱۱/۳۵۶ و ... .

۲- مستدرک، حاکم ۴/۴۸۷.

۳- کنز العمال ۶/۳۹.

مال خدا را دست به دست و بندگان خدا را برده و دین را اسباب تبهکاری قرار دهند<sup>(۱)</sup>. روزی مروان برای نیازی نزد معاویه آمد و گفت: هزینه زندگی ام سنگین شده: پدرِ ده پسر و برادرِ ده تن و برای ده تن دیگر، عمو شده ام او گفت و رفت. معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وقتی تعداد پسران ابی حکم به سی تن رسید نشانه های خدا را در میان خود دست به دست می کنند و بندگان خدا را برای خود بنده می پندارند و کتاب خدا را وسیله دغلكاری می سازند و وقتی به چهار صد و هفت تن بالغ شدند هلاکت آن ها، خیلی سریع خواهد بود. ابن عباس گفت: آری می دانم.<sup>(۲)</sup>

امیرالمؤمنین (علیه السلام): «لكل امه آفه و آفه هذه الامه بنوامیه» هر ائمتی آفتی دارد و آفت این ائمت، فرزندان امیه هستند.<sup>(۳)</sup>

دوم: ابن ظفر گفته: حکم و ابوجهل به دردی سخت دچار بودند.<sup>(۴)</sup>

نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق حاکم و فرزند او، ضرری به ایشان ندارد؛ زیرا این نفرین، با حدیث دیگر جبران شده است که فرمود:

ص: ۹۵

---

۱- مستدرک، حاکم ۴/۴۷۹.

۲- تطهیرالجنان، ابن حجر در حاشیه صداعق/۱۴۷.

۳- کنز العمال، ۶/۹۱.

۴- حیوه الحیوان، دمیری ۲/۴۲۲.

من بشری هستم همانند دیگر انسان ها که به خشم می آیند.

ایشان (علیه السلام) از خدا خواسته هر که را دشنام گفت یا لعنت کرد و یا نفرین فرمود؛ این ها را موجب رحمت، پاکی و کفاره برای او قرار دهد. (۱) سخن ابن ظفر در حق ابوجهل، توجیه ندارد که او مشرک از دنیا رفته است؛ برخلاف حکم که او صحابی بود و بسیار زشت است که یک صحابی چنین باشد. پس باید گفت: این حدیث اگر صحیح باشد شامل قبل از اسلام است.

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم آیا ابن حجر می فهمد که چه می گوید؟ آیا او جدی سخن می گوید و یا شوخی می کند؟ چگونه نفرین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حکم و پسرش مروان بی ضرر است آن هم بر اساس یک روایت تحریف شده ابوهریره که مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پایین ترین درجه ممکن، فرود می آورد؟ آن حدیث برخلاف کلام خدا است که فرمود: پیامبر از روی هوا و خواهش نفس سخن نمی گوید، کلام او جز وحی نیست که به وی القاء می شود. آری او بشری است همانند دیگر انسان ها و «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» پس اگر لعن و نفرین او با وحی باشد، آن رانده شده چه راه نجاتی دارد؟

مگر آنکه به پندار ابن حجر، وحی نیز تابع هوس ها باشد! چه سخن بزرگی است که از دهان های شان بیرون می آید.

ص: ۹۶

وانگهی گذشته از عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او با آن همه حدیث های صحیح چه می کند که فرمود: «سباب المسلم فسوق»<sup>(۱)</sup>. ناسزاگویی مؤمن، فسق است و رسول خدا فرمودند: هرگز سباب، فحاش و بسیار نفرین کننده مباشید.<sup>(۲)</sup>

پس آن روایت ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم که با عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناسازگار است، پرداخته دست هوی در عصر معاویه است که برای ایجاد محبوبیت برای خاندان ابی عاص ساخته شده و علامه شرف الدین پنبه آن حدیث های ساختگی را زده است.<sup>(۳)</sup>

اگر ما گاهی با ابن حجر در آن یاوه های نفی عصمت و قداست از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راه آمدم، آن انسان به خود وا گذاشته شده درباره آیه های نازل شده در شأن حکم و فرزندان وی چه می گوید؟ آیا آن ها هم ضرری بر آنان ندارد و بر ایشان براءت، رحمت، کفاره و طهارت خواهد داشت؟!

چقدر فاصله است میان این سخن ابن حجر در تبرئه حکم بن ابی العاص و سخن ابی بکر که به عثمان گفت: عموی تو در آتش است و نیز کلام عمر به عثمان که گفت: وای بر تو درباره آن نفرین و رانده شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چگونه

ص: ۹۷

- 
- ۱- این حدیث ها را احمد، بخاری، ترمذی، نسایی و ابن ماجه و دیگران گزارش کرده اند.
  - ۲- این حدیث ها را هیشمی، سیوطی و مناوی، صحیح دانسته اند. و صحیح بخاری ۴/۷۱ و صحیح مسلم ۲/۳۹۱
  - ۳- ابوهریره، شرف الدین عاملی ۱۷۰/ - ۱۲۹.

ابن حجر خواسته با مطرح کردن صحابی گری، حکم را تبرئه کند؛ اما کار او رسواتر از این هاست. مسخره کردن رسول الله که آزاری بود برای وی «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (۱) آنان که خدا و رسول او را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت برایشان لعنت و عذابی خفت بار فراهم آورده است. (۲)

رفتارهای اهانت آمیز به قدری از حکم سرزد که نفرین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق او تحقق یافت؛ چنان که گذشت. آیا ابن حجر نگاه مخفیانه او را به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با صحابی دانستن او حل می کند؟ رفتار ناپسندی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در پاسخ به آن از خانه بیرون آمد و گفت: اگر او را می یافتم، چشم وی را در می آوردم.

بنابراین، حال منافقان چه می شود که صحبت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده اند (۳): «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمُ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۴) و از اهل مدینه، برخی بر

ص: ۹۸

۱- احزاب / ۵۷.

۲- چندین آیه دیگر، رک: سوره توبه / ۶۱؛ صف / ۲.

۳- اگر حکم با آن کارنامه سیاه خود به عنوان صحابه تبرئه شود به طریق اولی منافقان، مورد تبرئه واقع می شوند!

۴- توبه / ۱۰۱.

نفاق، خوگرفته اند تو آنان را نمی شناسی، اما ما آن ها را می شناسیم؛ زود باشد که دوبار، عذابشان کنیم آن گاه به عذابی بزرگ برگردانده شوند. آیا هم عصر بودن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و درک صحبت آن حضرت می تواند به حال آنان مفید باشد؟

وانگهی فرض کنیم این بیماری سخت روحی و روانی را مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر طرف کند؛ دردهای جسمانی او چه می شود که با نفرین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، به آن مبتلا گردید و شاید این بیماری سخت ناشی از راندن وی از مدینه بوده است و اینکه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواستند او در میان اصحاب حضور داشته باشد، سبب ایجاد عقده روانی در حکم گردیده است و خباثت او را دو چندان کرد. جانب داران فرزندان امیه و ابی العاص شعرهایی در تمجید او سروده اند. پناه به خدا از محیطی که بهترین آن ها، حکم بن ابی العاص و بنی مروان باشند!

### چند سؤال

با وجود این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم را رانده و نفرین کرده و او به لعن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتار شده و ابوبکر و عمر وساطت عثمان را در برگرداندن وی به مدینه نپذیرفته اند، چرا عثمان او را - چون عمویش بوده- بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقدم می دارد؟

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ



تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۱): بگو اگر پدران شما، پسران شما، برادران شما، همسران شما، ایل و تبار شما و دارایی هایی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد و بی رونقی آن بیم دارید و مسکن هایی که دوست دارید و به آن دلخوش هستید، نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا دوست داشتنی تر باشد، پس انتظار بکشید تا فرمان خدا فرا رسد و خدا قوم بدکار را هدایت نمی کند!

مگر نباید اسوه و سرمشق خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و آیا ابن حجر این آیه را دیده و آن سخن را گفته است؟!

— حال او با سوء استفاده از قدرت، حکم را از تبعیدگاه برگرداند؛ به چه دلیل از مال مسلمانان، عطاهای کلان را به او بخشید و او را امین صدقات و گردآوری زکات قرار داده، که او نه مورد وثوق و نه امانت دار بود.

— دیگر اینکه چطور خلیفه صدقات قضاعه را به مدینه آورد در حالی که چنان که گذشت باید آن را بین بینوایان قضاعه توزیع می کرد؟ این شرط مصرف صدقات است (۲) و علما بر آن اتفاق نظر دارند و یا آنکه در میان قبیله قضاعه، بینوا و تهیدستی یافت نمی شده است؟!

ص: ۱۰۰

---

۱- توبه / ۲۴.

۲- الاموال، ابو عبید / ۵۹۶.

مردم بیچاره ای که خواهی یا نخواهی صدقات و زکات مال پرداختند، دارایی خود را در دست جبارانی روسیاه مانند حکم، مروان، ولید و سعید باید بریزند و سؤال نکنند، چنان که مغیره بن شعبه آن زناکار حرفه ای ثقیف به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت داد که فرمود: اموال را در اختیار امیران قرار دهید، حساب با آن هاست. پسر عمر نیز می گوید اموال را به ایشان بدهید هرچند که با آن باده نوشند و بر سر سفره خود گوشت سگ بنهند. (۱)

آیا پاکسازی حاصل از گرفتن زکات که فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِيْلَاتَكَ سَيَكُنْ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲): از دارایی هایی آنان، زکات بگیر تا آن ها را پاک و پاکیزه کنی...، همین است؟

ما برای این سخنان، وزنی قائل نیستیم و آن افکار را زاییده مغزهای علیل گردانندگان مکتب خلافت می دانیم و مقام مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را از آن نسبت ها میزبان دانیم؛ چنان که خود فرمود: ای کعب خدا تو را از امارت و حکومت سفیهان، نگاه دارد. پرسید: یا رسول الله امارت سفیهان چیست؟ فرمود: پس از من کسانی خواهند بود که بر راه من نیستند و بر سنت و روش من، زندگی نمی کنند. کسانی که دروغ های

ص: ۱۰۱

---

۱- سنن، بیهقی ۴/۱۱۵؛ اموال، ابو عبید ۵۷.

۲- توبه ۱۰۳.

آن‌ها را راست پندارند و در ستمگری یاریشان نمایند، از من نیستند و من هم از آن‌ها نیستم...! (۱) پس پرداخت صدقات و زکات به این گروه حاکمان از آشکارترین نمونه‌هایی کمک و یاری به گناه است.

خداوند فرمود: بر تقوا و نیکوکاری کمک کنید و با گناه و تجاوز همیاری ننمایید. (۲) وانگهی صدقات در دارایی‌های ثروتمندان مانند مالیات است و باید به مصرف بینوایان برسد و بس.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ان الله سبحانه فرض فی أموال الأغنیاء أقوات الفقراء فما جاع فقیراً إلا بما متع به غنیّ والله سائلهم عن ذلك» (۳) خداوند سبحان روزی بینوایان را در دارایی ثروتمندان، قرار داده، پس هیچ بینوایی، گرسنه نماند مگر آنکه شخص دارایی از آن، بهره‌مند گردیده و خدا از آنان، بازخواست خواهد کرد.

جریان صدقات در شریعت مطهر، همین است؛ اما چه باید کرد که خلیفگان و علمای مکتب آن‌ها چنان کردند که اندکی از بسیار را بازگو کردیم و به خدا باید پناه برد و بس.

ص: ۱۰۲

---

۱- مستدرک حاکم ۴/۴۲۲.

۲- مائده ۲/.

۳- نهج البلاغه ۲/۲۱۴.

عثمان به مروان پسر حکم پسر ابی العاص که پسر عمو و شوهر دخترش، أم أبان بود، یکجا خمس غنائم افریقا را بخشید.

شاعری خطاب به خلیفه گفت: به پروردگار بندگان، سوگند یاد می کنم خدا مردم را خودسر رها نفرموده. تو، آن نفرین شده را آوردی و به خود نزدیک کردی، برخلاف روش گذشتگان عمل نمودی، خمس، حق بندگان خدا را به وی دادی و چراگاهی اختصاصی ساختی...! (۱)

عثمان، عبدالله بن سعد را به آفریقا فرستاد... و دستور داد سیصد قنطار طلا به خاندان حکم یا به شخص مروان بدهند. (۲)

به نظر می رسد عثمان یک پنجم غنائم را در جنگ اول به عبدالله بن سعد داد و در جنگ دوم نیز یک پنجم از غنیمت ها را به مروان بخشید. (۳) مروان در مدینه خانه ای نو ساخت و مردم را برای سور دعوت کرد. مسور نیز از جمله مدعوین بود. مروان در ضمن صحبت گفت: به خدا سوگند من در ساختن این خانه حتی یک درهم نیز از مال مسلمانان هزینه نکرده ام. مسور گفت: اگر غذایت را بخوری و حرفی نزنی، برایت بهتر است. تو همراه ما در جنگ آفریقا بودی. مال، برده و دارایی تو از همه ما کمتر بود؛ پسر عفان (خلیفه) خمس

ص: ۱۰۳

۱- معارف، ابن قتیبه / ۸۴؛ الانساب، بلاذری ۵/۳۸؛ عقد الفرید ۲/۲۶۱.

۲- طبری ۵/۵۰.

۳- الکامل، ۳/۳۸.

آفریقا را به تو بخشید. تو مأمور صدقات شدی و اموال مسلمانان را برای خود بردی. (۱)

عثمان فرمان داد یکصد هزار از بیت المال به مروان پرداخت شود و دخترش أم أبان را نیز به عقد او در آورد. زیدبن ارقم گنجور بیت المال کلیدها را آورد و در جلوی عثمان نهاد و گریست.

عثمان پرسید، گریه برای چه؟ من صله رحم کرده ام. زید گفت: گریه من به این جهت است که گمان دارم تو می خواهی هرچه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در راه او هزینه کرده ای، باز پس بگیری.

یکصد درهم نیز برای مروان زیاد است، عثمان گفت کلیدها را واگذار و ما جز تو کس دیگر را مأمور می کنیم. (۲)

### مروان کیست؟

او در صُلب پدرش نفرین شده است و به قول عایشه: او لُته و تفاله ناپاکی از نفرین الهی بوده است. (۳) در مدینه هر نوزادی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می آوردند، مروان را هم آوردند؛ فرمود: او مارمولک بچه مارمولک، لعنت شده پسر لعنت شده است. (۴)

ص: ۱۰۴

۱- بلاذری، ۵/۲۸.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷؛ سیره، حلبی ۲/۸۷

۳- مستدرک، حاکم ۴/۴۷۹.

۴- حیات الحيوان، دمیری ۲/۳۹۹.

شاید معاویه بر همین سابقه به مروان گفت: ای مارمولک جایگاه تو اینجا نیست. (۱) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در یک پیشگویی فرمود: وای بر امت من از کسانی که در صلب این (مروان) قرار دارند. (۲) نظیر آن از علی (علیه السلام) نقل است. (۳) روزی دو سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند. مروان با شما بیعت می کند. فرمود: مگر قبل و بعد از قتل عثمان، بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست. آن دست یهودی است او با دست بیعت می کند؛ آن گاه پشت می کند. (۴)

مروان را نخ پوسیده لقب داده بودند، چون باریک بود و دراز و برادرش عبدالرحمن بن حَکَم او را چنین خوانده است. (۵)

روزی حسن و حسین (علیه السلام) با مروان بگو مگو داشتند و امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) را به سکوت فرا می خواند. در اینجا مروان گفت: شما خاندانی نفرین شده هستید. امام حسن (علیه السلام) فرمود: چه گفتی؟ به خدا قسم که تو را خداوند در صلب پدر لعن فرموده است. (۶)

ص: ۱۰۵

---

۱- شرح ابن ابی الحدید ۲/۵۶.

۲- اسدالغابه ۲/۳۴ و....

۳- ابن ابی الحدید ۲/۵۵.

۴- نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید ۲/۵۳.

۵- بلاذری ۵/۱۲۶.

۶- ترتیب مجمع الجوامع ۶/۹۰.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: با بررسی زندگانی مروان و عملکردهای او چنان به دست می آید که او به آیین حنیف اسلام و نوامیس و قوانین دینی به دید سیاست های وقت می نگریست و باکی در از بین بردن و دگرگونی آن ها نداشت. آنگاه سه نمونه را خاطر نشان ساخته است:

۱. او نماز، آن فریضه بزرگ الهی را دگرگون کرد و آن را به بازی گرفت و پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمازهای چهار رکعتی را در سفر، قصر می خواند و معاویه در سفر حج به مکه ظهر را شکسته خواند و به دارالندوه رفت مروان و تنی چند او را نکوهش کردند که چرا روش عثمان را که در سفر تمام خواند، عمل نکردی و در واقع به او اهانت شد و بالاخره معاویه را واداشتند بیاید و نماز عصر را تمام بخواند. هرچند برخلاف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل شود. (۱)

۲. خطبه نماز عید قربان یا فطر را پیش از نماز قرار داد، بدان بهانه که مردم در پای صحبت او نمی نشینند و در موقع سخنرانی می روند؛ زیرا او به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناسزا می گفت. (۲)

ناسزاگویی به مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقای صحابه به طور مطلق، سرور اوصیاء، پسر عموی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که به صریح آیه، ذکر حکیم، کار او بود. لعن و ناسزاگویی

ص: ۱۰۶

---

۱- مجمع الزوائد، هیشمی ۲/۱۵۶.

۲- سرخسی، مبسوط ۲/۳۷.

۱. علی (علیه السلام)، لعن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که خود فرموده:

(من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله)

هر کس علی را ناسزا گفت مرا ناسزا گفته و هر کس مرا ناسزا گفت خدا را ناسزا گفته است.

از جمله زشتکاری های مروان آن بود که مانع از دفن سبط پیامبر حسن مجتبی (علیه السلام) در حجره شریفه نبوی، شد. (۱)  
پس از قتل عثمان، مروان با عده ای نزد عبدالله بن عمر آمده و پیشنهاد بیعت با وی کردند. او گفت با مردم چه کنم؟ گفتند با آنان می جنگیم. او نپذیرفت و مروان و همراهان او بیرون آمدند و گفتند: سلطنت پس از ابی لیلی، با کسی است که چیره گشت. (۲)

چرا این سوسمار مارمولک زاده، روش انتخاب قانونی را در امر خلافت پس از آنکه نوبت به سرور عترت رسید، رها کرد؟

مجوز او در این خلافت چه بود؟ چرا پسر عمر را تحریک کرد و به او وعده داد در کنار وی با علی (علیه السلام) بجنگد؛ در حالی که بیعت مردم با امیرالمؤمنین به اجماع مردم بوده است. آری، از اول، انتخاب صحیحی در کار نبوده و اهل حل و عقد آزادی رأی نداشته اند. حکومت پس از ابوالزہرا (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)، برای کسی شد که به زور چیره گشت. والله من ورائهم حسیب: خدا به دنبال آنان، حسابگر است.

ص: ۱۰۷

---

۱- تاریخ، ابن عساکر ۴/۲۲۷.

۲- استیعاب، در ترجمه و شرح احوال عبدالله بن عمر (ج ۲/۳۴۲ حاشیه الاصابه)



### ۳۳. عطیه خلیفه به حارث

عثمان به حارث، پسر حکم بن ابی العاص، برادر مروان و داماد خلیفه و شوهر دخترش عایشه، سه هزار درهم عطا کرد و زمانی که شتران زکات را به مدینه آوردند، عثمان آنها را به حارث بخشید. (۱)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جایی به نام مهزون واقع در بازار مدینه را بر مسلمانان وقف فرمود. اما عثمان آن را به حارث تیول داد. (۲) به گفته حلبی، عثمان یک دهم آنچه را در بازار مدینه به فروش می رسید، به حارث بخشید. (۳)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عثمان خلیفه، در حق این مرد (حارث) سه کار کرد که گمان ندارم از عهده جواب برآید:

۱. بخشش سیصد هزار، نه از مال خود.

۲. شتران صدقه را تنها به او داد.

۳. تیول دادن صدقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی، در حالی که متعلق به همه مسلمانان بود.

عقیل، وامدار شده بود. در کوفه به خدمت علی (علیه السلام) رسید. امام به فرزندش حسن (علیه السلام) فرمود: برایش لباس آوردند. شب شد و شام حاضر کردند. نان، نمک و باقلا. عقیل گفت: همین؟

علی (علیه السلام) فرمود: نه پس چه؟ عقیل گفت: قرض و وام مرا

ص: ۱۰۸

---

۱- انساب، بلا ذری ۵۲/۵-۵۸.

۲- محاضرات، راغب ۲/۲۱۲ و ...

۳- سیره، حلبی ۸۷/۲.

ادا کن.

علی (علیه السلام) فرمود: قرض تو چقدر است؟ عقیل گفت: چهار هزار.

علی (علیه السلام) فرمود: من چنان مبلغی را ندارم. صبر کن تا ماهانه ام پرداخت شود، آن را که چهار هزار باشد به تو می‌دهم. عقیل گفت: بیت المال در دست توست و تو امروز و فردا می‌کنی؟

علی (علیه السلام) فرمود: تو دستور می‌دهی من دارایی مسلمانان را که مرا امین قرار داده‌اند، به تو بدهم؟! شما بخوانید و با کارهای عثمان مقایسه کنید و داوری حق کنید و پیرو هوی نباشید.

### ۳۴. بهره سعید بن عاص از عطای خلیفه

خلیفه، به سعید بن عاص، فرزند سعید بن عاص پسر امیه یکصد هزار درهم بخشید. مردم به چنان عطا اعتراض داشتند.

علی (علیه السلام) زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن بن عوف، در این باره، با وی سخن گفتند. عثمان جواب داد: او از خویشاوندان نزدیک من است. در پاسخ وی گفتند: آیا ابوبکر و عمر خویشاوند نزدیک نداشت؟ عثمان گفت: آن دو نفر برای خدا از خویشاوندان خود دریغ داشتند و من برای خدا به خویشاوندان نزدیکم صله می‌کنم و آنان به عثمان گفتند: به خدا سوگند روش آن دو تن از روش تو دوست داشتنی تر است. عثمان جوابی

ص: ۱۰۹

نداشت جز گفتن: لا حول ولا قوه الا بالله. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: عاص پدر سعید از همسایگان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که به آن حضرت آزار می رساندند و مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) او را که مشرک بود، در جنگ بدر کشت. (۲)

اما فرزند او سعید، همان جوان خوشگذرانی است که پس از عزل ولید از حکومت کوفه، از سوی عثمان و بدون سابقه نیکو به عنوان حکمران، وارد کوفه شد. او هیچ عقل و درایتی نداشت و از اولین روز، سخنانی بر زبان راند که دل ها را به جوش آورد و عواطف را تحریک کرد. مردم را به چند پارچگی و اختلاف نسبت داد و به صراحت گفت که این سرزمین عراق بستانی است برای جوانان قریش. (۳) او به هاشم بن عتبّه مرقال، آن صحابی بزرگ و پرچمدار مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین و آن بنده شایسته خدا که یک چشمش را در یرموک در راه خدا از دست داد و سپس در سپاه علوی شهید گردید، ایراد گرفت:

در یک ماه رمضان، سعید در کوفه گفت چه کسی هلال شوال را دیده است؟ عده ای گفتند: ما ندیدیم. هاشم بن عتبّه گفت: من آن را دیدم. سعید گفت: با این چشم عیناک در

ص: ۱۱۰

- 
- ۱- به نقل ابومخفف و واقدی، انساب الاشراف، بلاذری ۵/۲۸.
  - ۲- طبقات، ابن سعد ۱/۱۸۵؛ اسدالغابه ۲/۳۱۰.
  - ۳- همان ۵/۲۱ چاپ لیدن و رجوع کنید: تاریخ، ابن عساکر ۱۳۵/.

میان این همه جمعیت تو آن را دیدی؟! هاشم گفت: آیا مرا به این چشم که در راه خدا صدمه دیده، شماتت می کنی؟ آن گاه هاشم در خانه اش نشست و افطار کرد و کسانی که با او بودند افطار نمودند. این جریان به گوش سعید رسید، کسی را فرستاد و هاشم را کتک زده و خانه اش را به آتش کشید. پسر عاص چه قدر جرأت داشت که چنان کند؟ آن هم بدین سبب که آن صحابه بزرگ به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار کرد که فرمود: هرگاه هلال (ماه رمضان) را دیدید روزه بگیرید و اگر هلال (شوال) را دیدید افطار کنید. (۱)

گویا هاشم نمی دانست هوی و هوس والیان در مسائل شرعی مثل رؤیت هلال هم، وارد میدان شده و توسن نفس را به حرکت در می آورد و نمی دانست که گواهی دادن به رؤیت هلال گناهی نابخشودنی است و سیاست گذاری وقت در امر گواهی مردمان نیز دخالت می کند به گونه ای که گواهی کسانی که مهر علی (علیه السلام) در دل دارند، پذیرفته نیست.

مردمان کوفه از دست سعید به خلیفه (عثمان) شکایت بردند او در پاسخ آنان گفت: هرگاه یکی از شما از امیر و فرمانروای خود، جفایی می بیند، می خواهد که من او را از مقام خود برکنار کنم!

ص: ۱۱۱

---

۱- ر.ک: صحیح؛ بخاریه صحیح، مسلم؛ سنن، ابی داود؛ سنن، دارمی؛ سنن، نسایی؛ سنن، ابن ماجه؛ سنن، بیهقی ۴/۲۰۶.

سعید دوباره به کوفه برگشت و به مردم بسیار آسیب رسانید. (۱) او در سال سی و سه هجرت، به فرمان خلیفه (عثمان) جمعی از شایستگان و قاریان کوفه را به شام تبعید کرد و به همان روش نکوهیده خود ادامه داد. در سال سی و چهار، بار دوم از کوفه رهسپار حضور خلیفه شد و با جمع شاکیان که عبارت بودند از: اشتر پسر حارث، یزید بن مکلف، ثابت بن قیس، کمیل بن زیاد، یزید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، حارث اعور، جندب بن زهیر، ابوزینب ازدی و اصغر بن قیس حارثی، روبه رو شد.

آنان از خلیفه خواستند که سعید را برکنار کند؛ اما او خودداری کرد و سعید باز به پست خود بازگشت. آن جماعت پیش از او به کوفه بازگشتند و شهر را به اشغال خود درآوردند و سعید به دنبال آنان رسید و خواست وارد شهر شود. اشتر، با سپاهی مانع ورود او به کوفه شد و او را به مدینه نزد خلیفه برگرداندند. داستانی است که بعد می آید. ان شاء الله تعالی.

### ۳۵. بخشش خلیفه به ولید از دارایی مسلمانان

#### اشاره

عثمان آنچه را که ولید بن عقبه بن ابی عمر بن امیه برادر مادری خلیفه به وسیله عبدالله بن مسعود، از بیت المال وام گرفته بود،

ص: ۱۱۲

به او بخشید.

بلاذری می نویسد: زمانی که ولید به عنوان والی و حاکم به کوفه آمد، عبدالله بن مسعود را خزانه دار یافت و از او مالی را قرض خواست. پیش تر از آن هم حاکمان از خزانه، وام می گرفتند و پس از مدتی باز می گرداندند و عبدالله به او قرض داد. سپس آن را به موقع مطالبه کرد. ولید موضوع را به عثمان گزارش داد عثمان به عبدالله بن مسعود نوشت: تو خزانه دار ما هستی؛ در مورد مالی که ولید گرفته، کاری نداشته باش. ابن مسعود کلیدها را انداخت و گفت: من گمان می کردم گنجور مسلمانان هستم اکنون که خزانه دار شما شده ام؛ مرا به آن نیازی نیست و در کوفه ماند. (۱)

عبدالله بن سنان گفت: ما در مسجد بودیم که عبدالله بن مسعود وارد شد و او در زمان حکومت ولید بن عقبه، گنجور بیت المال کوفه بود. گفت: ای اهل کوفه دیشب از بیت المال شما صد هزار گم کرده ام و از سوی خلیفه نامه ای مبنی بر براءت گیرنده رسیده است. ولید، جریان را به خلیفه گزارش کرد و عثمان، عبدالله بن مسعود را از پست خزانه داری برداشت. (۲)

### ولید و پدر ولید

عقبه بن ابی معیط پدر ولید از دشمنان سرسخت و از

ص: ۱۱۳

---

۱- الانساب، بلاذری ۵/۳۰.

۲- عقدالفرید ۲/۲۷۲.

همسایگان آزار دهنده رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. عایشه از قول رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: من میانه دو همسایه شرور قرار داشتم. ابولهب و عقبه بن ابی معیط.

آن ها شکمبه ها و زباله بر در خانه من انداختند. (۱) سر منشاء عداوت و آزارها، ابوجهل، ابولهب و عقبه بن ابی معیط بودند. (۲)

ابن هشام آورده: ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط با هم دوستی صمیمانه داشتند. روزی عقبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همنشین شد و سخن او را گوش داد. این جریان به گوش ابی بن خلف رسید.

او نزد عقبه آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو با محمد نشسته و سخن او را شنیده ای؟ رویارویی من با تو حرام باد و هرگز با تو حرف نزنم. او سوگندها خورد و سخنانی خشن گفت؛ مگر آنکه پیش او روی و آب دهان به روی او اندازی و عقبه چنان کرد که ولید خواست؛ لعنت خدا بر او باد! خدای تعالی در حق او دو آیه نازل فرمود: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (۳): و روزی آن ستمگر، دست به دندان گرد و گوید کاش با آن فرستاده خدا، یک راه در پیش می

ص: ۱۱۴

۱- طبقات، ابن سعد ۱/۱۸۶-۱۸۵.

۲- سیر ه، ابن الهشام ۲/۲۵.

۳- فرقان ۲۸/۲۹-۲۹.

گرفتم؛ وای بر من، کاش من فلانی را دوست خود نمی گرفتم. او پس از آنکه به یاد حقیقت بودم، به سراغ من آمد و مرا گمراه کرد و شیطان، خوار کننده انسان است.

به گفته مفسران، مراد از ظالم مذکور در این آیه، عقبه و مقصود از فلانی، ابی بن خلف است. به روایتی از ابن عباس، عقبه بن ابی معیط در مکه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همنشینی می کرد و او را آزار نمی رسانید. عقبه دوستی داشت که به شام رفته بود.

قریش گفت: عقبه از آیین قوم خود برگشته است. دوست او (ابی بن خلف) از سفر برگشت و از همسر خود پرسید: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دعوتی که داشت چه کرده؟ او گفت کاری سخت و بزرگ.

پرسید، دوست من عقبه چه کرد؟ گفت از آیین، بیرون آمده است. ابی بن خلف آن شب را به سختی سحر کرد. صبح، عقبه به دیدن او آمد و تهنیت و خوش آمد گفت. ابی پاسخ نداد.

عقبه گفت: چرا جواب نمی دهی؟ ابی گفت: چگونه جواب دهم در حالی که تو از آیین ما بیرون رفته ای؟ آیا قریش کار خود را کرد؟ ابی گفت: آری. عقبه گفت چه کار کنم دل های آنان نسبت به من صاف گردد؟ ابی گفت: می روی در آنجا که او (پیامبر) نشسته، آب دهان بر صورتش می اندازی و بدترین



عقبه آمد، آنچه ابی خواسته بود، انجام داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واکنشی نشان نداد، جز آنکه صورت خود را پاک کرد و رو به ابی کرد و گفت: اگر تو را در بیرون از کوه های مکه بیابم گردنت را بزنم و تو را بکشم.

ضحاک گفت: وقتی عقبه نفرین بر او باد آب دهان بر روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انداخت، آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نرسید و به خود او برگشت و به جایی از صورتش خورد و آن را سوزانید، و اثر آن تا وارد آتش شد، باقی بود. در روایتی دیگر عقبه بن ابی معیط، با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فراوان نشست و برخاست داشت. روزی یک میهمانی تشکیل داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دعوت نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از خوردن طعام او خودداری کرد مگر آنکه شهادتین بر زبان آورد و عقبه خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جا آورد. ابی بن خلف که با عقبه دوست بود او را مورد نکوهش قرر داد و گفت: تو از آیین نیاکانت بیرون رفته ای؟ عقبه گفت: نه، محمد سوگند خورد که در خانه از طعام من نمی خورد و من حیا کردم و شهادتین بر او گفتم، اما نه از ته دل. ابی گفت: دیدار من با تو حرام باشد، مگر آنکه تو محمد را دیدار کنی و بر پشتش پا گذاری و بر صورت وی آب اندازی و سیلی بر وی بزنی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در دارالندوه به سجده افتاد بود و آنچه را ابی خواسته بود، انجام داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در

بیرون مکه تو را دیدار نکنم؛ مگر آنکه شمشیر بالا برده و سرت را بزنم و نقل های مختلف دیگر.

### این بود پدر، و تو چه دانی فرزند او کیست؟

ولید بن عقبه به زبان آشکار قرآن، فردی فاسق، زناکار و دائم الخمر بوده و نسبت به احکام و تعالیم اسلام بی حرمتی های فراوان کرده و در جلوی دیدگان مردم تازیانه خورده است.

از آیه و کلام خدای تعالی بپرس:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنْتًا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) (۱)

هرگاه فاسق و نابکاری برای شما خبر آورد، تحقیق کنید... که این آیه در حق او نزول یافته است.

از سخن خدای تعالی بپرس:

(أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ) (۲)

آیا آن کس که مؤمن بوده، همانند کسی است که فاسق و نابکار بوده است؟ هرگز برابر نیستند.

از محراب جامع کوفه بپرس آن روز که از مستی باده در محراب استفراغ کرد و نماز صبح را در چهار رکعت برگزار کرد. او شعر عاشقانه خواند و به مردم گفت می خواهید بیشتر نماز گزارم که عبدالله بن مسعود با لنگه کفش به وی زد و

ص: ۱۱۷

---

۱- حجرات ۶/

۲- سجده ۱۸/

مردم با سنگریزه او را زدند و فرار کرد تا جایی که وارد خانه اش شد.

باز از عبدالله جعفر پیرس، وقتی که ولید را به فرمان مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سبب می خوارگی، تازیانه می زد. از پسر عمویش سعید بن عاص پیرس، آن گاه که از طرف عثمان، پس از ولید به حکومت کوفه رسید، دستور داد منبر و محراب مسجد جامع کوفه را از آلودگی های ایجاد شده ولید پاک کنند.

از امام حسن مجتبی (علیه السلام) پیرس، روزی که در مجلس معاویه سخن می گفت، فرمود: ای ولید تو را نکوهش نمی کنم که چرا علی (علیه السلام) را دشمن می داری. او تو را به علت می خوارگی، هشتاد تازیانه زده و پدرت را در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، کشته است و تو همان هستی که قرآن، فاسقت خوانده و علی (علیه السلام) را مؤمن نامیده است.

...ای ولید هر چه را فراموش کنی. سخن آن شاعر (حسان بن ثابت) را از یاد نبرده ای.

قرآن، گواهینامه ای است نازل شده از خدا درباره علی و ولید، خدا آیه فرو فرستاد: ولید به عنوان فاسق، یاد شد و علی (علیه السلام) شاخص ایمان. به خدا قسم آنکه مؤمن باشد، با فاسق خیانتکار برابر نیست. روز قیامت ولید و علی (علیه السلام) به پای حساب آیند. علی (علیه السلام) پاداش بهشت داده شود و ولید خفت و خواری بیند.

نیاکان عقبه فرزند ابان(۱)، در سرزمین ما شلوارهای کوتاه پا می کردند... (۲)

### ۳۶. بخشش خلیفه به عبدالله بن خالد از بیت المال مسلمانان

عثمان به عبدالله بن خالد پسر اسید بن عیص فرزند امیه، سیصد هزار درهم و به هر مردی از قوم خود، هزار درهم داد و بنا به نقلی به عبدالله چهار صد هزار درهم بخشید. (۳)

به گفته ابومخفف، عبدالله بن ارقم از سوی عثمان سرپرست بیت المال بود. عثمان یکصد هزار درهم از وی وام خواست و عبدالله بن ارقم سندی صادر کرد و حق مسلمانان را یادآور شد. آن سند را به گواهی علی (علیه السلام)، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر رساند. وقتی زمان بازپرداخت فرا رسید، عثمان آن وام را پس داد. سپس عبدالله بن خالد پسر اسید همراه جنگجویانی از مکه بر او وارد شدند. عثمان فرمان داد سیصد هزار درهم به عبدالله و به دیگران نفری یکصد هزار درهم بپردازد. آن مبالغ را به زید بن ارقم حواله کرد. زید مبلغ را زیاد دید و حواله را برگردانید و به نقلی او به عثمان نوشت که در آن حواله حق مسلمانان یاد شود و عثمان خودداری کرد. پسر ارقم نیز از پرداخت وجه خودداری نمود. عثمان به زید گفت: تو گنجور ما هستی، چرا چنان کردی؟ پسر ارقم گفت: من خود را

ص: ۱۱۹

۱- ابان نام ابو معیط جدّ ولید است.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۲/۱۰۳.

۳- عقدالفرید ۲/۲۶۱؛ معارف، ابی قتیبه ۸۴/؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۶.

خزانه دار مسلمانان می دیدم. گنججور تو (عثمان) غلام تو است و به خدا سوگند از سوی تو سرپرست بیت المال نشوم. او کلیدها را آورد و بر منبر آویخت و به روایتی آن ها را به سوی عثمان پرتاب کرد و عثمان آن کلیدها را به خدمتکار خویش، ناقل داد و بعد، زیدبن ثابت انصاری را سرپرست کرد. برای زیدبن ارقم (به عنوان دلجویی) سیصد هزار درهم بخشید؛ ولی او نپذیرفت. (۱)

به نقل از یعقوبی، عثمان دخترش را به عقد عبدالله بن خالد پسر اسید در آورد و به عبدالله بن عامر فرمان داد از بیت المال بصره ششصد هزار درهم به وی بخشید. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: من نمی دانم آیا در شریعت، برای بیت المال مسلمانان، حساب و کتابی وجود ندارد؟! آیا بدون محاسبه، وزن و پیمانه می شود و به هر کس و ناکس عطا می گردد؟! اگر چنین باشد پس دستور مستقیم عادلانه و برابر بین مردم و رعایت اصل عدل و داد چه می شود و چه کسی آن فرمان را پاس می دارد؟

در عصر این خلیفه (عثمان) هرج و مرج در امور مالی به حدی رسید که سرپرستان امین بیت المال نتوانستند به کار خود ادامه دهند و کلیدهای آن را پس دادند. چون نمی توانستند برابر مقررات اسلامی رفتار کنند، کنار رفتن را

ص: ۱۲۰

---

۱- انساب الاشراف، بلاذری ۵/۵۸؛ رک: استیصاب، الاصابه با اندک تفاوت.

۲- تاریخ، یعقوبی ۲/۱۴۵.

ترجیح دادند. آیا عبدالله بن خالد، داماد خلیفه امتیازی داشته؟ گویا داماد خلیفه بودن و پیوستگی به خاندان امیه، فضیلت و امتیازی محسوب می شده است؟

### ۳۷. عطای خلیفه به ابوسفیان

خلیفه (عثمان) در همان روزی که به مروان بن حکم صد هزار از بیت المال داد، به ابی سفیان بن حرب دوست هزار بخشید. (۱)

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: من نمی دانم به ابوسفیانی که سزاوار بود از هر چیزی بازداشته شود، به چه سبب این عطای کلان، عطا شد؟ و چنان که در استیعاب آمده: او از روزی که به ظاهر مسلمان شد، پناهگاه منافقان بود و در جاهلیت زندیق محسوب می شد.

پسر زبیر در روز یرموک دید که ابوسفیان می گوید: هان بیایید ای پسران اصغر و به پدر گزارش کرد. زبیر گفت: خدا ابوسفیان را بکشد از نفاق دست بر نمی دارد. آیا ما برای او از فرزندان اصغر و (رومیان) بهتر نیستیم؟ علی (علیه السلام) به ابوسفیان گفت: تو همواره دشمن اسلام و مسلمانان بوده ای.

از حسن گزارش شده: ابوسفیان پس از خلافت عثمان نزد وی آمد و به او گفت: پس از تیم و عدی، خلافت به تو رسید؛ آن را مانند گوی بگردان و میخ خلافت را از بنی امیه قرار ده. من بهشت و جهنمی نمی بینم؛ فقط سلطنت و حکومت است و بس.

ص: ۱۲۱

---

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷.

عثمان بر وی فریاد زد: از نزد من بلند شو و بیرون برو. خدا با تو آن کند که کرد. (۱)

در تاریخ طبری آمده است: ابوسفیان گفت: ای فرزندان عبدمناف، خلافت را مانند گوی، به سرعت بگیرید که آنجا بهشت و جهنمی نیست. (۲) به نقل مسعودی: ای فرزندان امیه حکومت را مانند توپ به پای یکدیگر بفرستید. سوگند به آنکه ابوسفیان به او قسم خورد، امیدوار بودم آن، به شما برسد و برای پسرانتان میراث باشد. (۳)

به تعبیر ابن عساکر: ابوسفیان پس از آنکه نابینا شده بود، بر عثمان وارد شد و پرسید: آیا کس دیگری اینجا هست؟

گفتند: نه. گفت: خدایا این حکومت را به شیوه جاهلیت بگردان و سلطنت را غاصبانه قرار بده و میخ های قدرت را در زمین برای بنی امیه بکوب. (۴)

ابن حجر گفت: ابوسفیان، رئیس و سرکرده مشرکان در روز احد و احزاب بود و ابن سعد در روزگار مسلمانی اش گفت: وقتی دید مسلمانان به دنبال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند به وی حسد برد و گفت: ای کاش این مردم از او بر می گشتند. رسول خدا بر سینه او زد، سپس فرمود: آن وقت خدا تو را رسوا

ص: ۱۲۲

---

۱- الاستیعاب ۲/۶۹۰.

۲- تاریخ، طبری ۱۱/۳۵۷.

۳- مروج الذهب ۱/۴۴۰.

۴- تاریخ، ابن عساکر ۶/۴۰۷.

می کند. و در روایتی دیگر ابوسفیان در دل خود گفت: چه طور شد که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ما غلبه یافت؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بر پشت ابوسفیان گذاشت و فرمود: به یاری خدا غلبه کرد. (۱)

اگر از مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیم، از دانایی سؤال کرده ای که در حدیثی فرمود: معاویه آزاد شده ای فرزند آزاد شده، حزبی از این حزب های (کفر). او همواره با خدا عزوجل و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان دشمن خواهد بود. او و پدرش با ناخوشایندی مسلمان شدند. (۲)

در شناسایی معاویه و پدرش کافی است به سخن علی (علیه السلام) عنایت کنیم: ای پسر صخره، ای فرزند لعین و نفرین شده که اشاره است به سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که ابوسفیان و دو پسرش معاویه و یزید را لعن فرمود زمانی که او را سواره دید که یک پسرش از پیش و دیگری از پس، می راندند و فرمود: «اللهم العن الراكب و القائد و السائق»: خدایا سواره و آنکه را که جلو می کشد و آن کس را که از پشت می راند، لعن فرما. (۳)

به نقل ابن ابی الحدید، امام علی (علیه السلام) در نامه ای به معاویه نوشت: تو راه های پدرت ابوسفیان و جدت عتبه و امثال آن ها را رفتی که همگی اهل کفر و اختلاف و باطل بودند.

وقتی معاویه به ابوذر گفت: ای دشمن خدا و رسول او!

ص: ۱۲۳

---

۱- الاصابه ۲/۱۷۹.

۲- تاریخ، طبری ۶/۴.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۳/۴۱۱ و ۴۴۰/۵۱.



ابوذر در پاسخ گفت: من دشمن خدا و رسول او نیستم، بلکه تو و پدرت دشمن خدا و رسول او بودید به ظاهر مسلمان شدید و کفر پنهان داشتید. آن وقت عثمان به چنین فردی از مال مسلمانان هزاران می بخشید، موافق شریعت باشد یا نه؟!

### ۳۸. بخشش خلیفه از غنائم افریقا

خلیفه (عثمان) به عبدالله بن ابی سرح، برادر شیری خود، یک جا خمس غنیمت های افریقا را بخشید و به گفته ابن کثیر، یک پنجم خمس غنائم را که بیش از یکصد هزار دینار می شد، به وی عطا کرد. ابوالفداء نیز گفته: مقدار آن خمس، پانصد هزار دینار و بهره هر سرباز سواره از این غنیمت بزرگ سه هزار و پیاده نظام هزار بوده است. (۱)

ابن ابی الحدید نوشته: عثمان، تمام آنچه را که در فتح آفریقا در مغرب از طرابلس تا طنجه، به دست آمده بود، به عبدالله پسر ابی سرح بخشید و احدی از مسلمانان را در آن شریک نکرد. (۲)

عثمان، بسیاری از بنی امیه را، حتی کسانی که شرف صحبت و همنشینی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشتند به فرمانروایی می گماشت.

مردم از برخی امیران منصوب او شکایت داشتند و او به

ص: ۱۲۴

---

۱- اسدالغابه ۳/۱۷۳؛ تاریخ، ابن کثیر ۷/۱۵۲.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱/۶۷.

عثمان در شش سال آخر حکومت خود، پسر عموهایش را بر همه مقدم می داشت. حکومت مصر را به عبدالله بن ابی سرح داد. او سال ها در آنجا حکمروایی کرد و اهل مصر از بیدادگری او به فغان آمدند و به شکایت برخاستند. مردم مصر به مدینه آمدند؛ امّا عثمان تنها به نامه نکوهش وی قناعت جست و فقط به تهدید پرداخت. عبدالله نه تنها از کارهای خود دست نکشید؛ بلکه برخی از شاکیان را چوب زد و بعضی را کُشت.

در نتیجه حدود هفتصد تن از مصریان به مدینه آمده و در مسجد جمع شدند. آنان هنگام نماز از عملکرد عبدالله ابن ابی سرح به اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، زبان به شکایت گشودند. طلحه با عثمان دیدار کرد و با او به تندی سخن گفت. عایشه نیز پیام فرستاد و به رفتار منصفانه با مردم درباره کارگزارش، تأکید داشت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) که سخنگوی مردم بود، فرمود: این مردم از تو می خواهند شخصی دیگر را به جای عبدالله تعیین کنی. عثمان گفت: فردی را معین کنید تا به او حکم دهم.

مردم، محمد بن ابی بکر صدیق را به آن مصریان پیشنهاد دادند.

ص: ۱۲۵

آن‌ها به عثمان گفتند: او را برای ما حاکم و فرمانروا کن و عثمان حکم برای او نوشت. عده‌ای از مهاجران و انصار را به عنوان ناظر بر جریان امر، میان عبدالله و مردم به مصر گسیل کرد؛ ولی عبدالله طی نامه‌ای به عبدالله ابن ابی سرح فرمان سرکوبی آنان را صادر نمود.

علامه امینی (رضی الله عنه) می‌گوید: این پسر ابی سرح، همان است که پیش از فتح (مکه) مسلمان شد، هجرت کرد، سپس برگشت و مشرک گردید و در مکه به قریش پیوست و به آن‌ها گفت من محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از آنجا که بخواهم می‌زنم. وقتی روز فتح فرا رسید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خون او را حلال و به قتل وی حتی اگر در زیر پرده کعبه پنهان شده باشد فرمان داد. او به عثمان پناه برد و پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم مکه امان داد، عثمان او را نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و برایش امان خواست. رسول خدا سکوتی طولانی کرد و سرانجام فرمود: آری، امان دادم. وقتی عثمان رفت، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیرامونیان فرمود: من سکوت نکردم مگر برای آنکه یکی از شما برخیزد و او را (پسر ابی سرح) را گردن زند. مردی از انصار گفت: ای رسول خدا چرا اشاره نکردید؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سزاوارتر نیست پیامبری با گوشه چشم

قرآن کریم درباره کفر او آیه دارد: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (۲) و چه کسی ستمکارترین است از آنکه به خدا دروغ بست و یا گفت: به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده و کسی که گوید من هم مانند آنچه را خدا نازل کرده، فرود می آورم.

همه مفسران اتفاق نظر دارند که مراد از این آیه، پسر ابی سرح است و سبب نزول را یاد کرده اند. (۳) البته او گرایش اموی داشته و با عثمان از یک زن اشعری، شیر خورده بوده و همین اخوت رضاعی، پسر ابی سرح را به خلیفه نزدیک ساخته و عثمان برخلاف شریعت، آن همه مال به او بخشیده و قوانین الهی را زیر پا گذاشته است: بدانید خمس غنیمت ها

ص: ۱۲۷

---

۱- سنن ؛ ابی داود ۲/۲۲۰؛ الانساب، بلاذری ۵/۴۹؛ مستدرک حاکم ۳/۱۰۰؛ استیعاب ۱/۳۸۱ تفسیر قرطبی ۷/۴۰؛ اسدالغابه ۳/۱۷۳؛ الاصابه ۲/۳۱۷؛ تفسیر شوکانی ۲/۱۳۴.

۲- انعام / ۹۳.

۳- ر.ک: به منابع پیشین؛ تفسیر، بیضاوی ۱/۳۹۱؛ کشاف، زمخشری ۱/۴۶۱؛ تفسیر، رازی ۴/۹۶؛ تفسیرهای خازن؛ فسقی در حاشیه آن ۲/۳۷ و....

برای خدا و رسول او و خویشاوندان قریب است.

پسر ابی سرح هم به شکرانه آن همه بذل و بخشش های خلیفه پس از آنکه او به دست مردم کشته شد، با علی (علیه السلام) بیعت نکرد «والله يعلم متقلبهم و مثواهم»: و خدا داند بازگشتگاه و جایگاه ایشان را.

این بود عملکرد عثمان درباره دارایی های مسلمانان و این است سخن او که در بالای منبر گفت: این، مال خدا است به هر کس بخواهم می دهم و از هر کس بخواهم دریغ می ورزم خدا دماغ هر که را که نتواند ببیند بر خاک بمالد و او فریاد عمار یاسر را نشنید که گفت: خدایا گواه باش دماغ من اولین است در این خصوص.

عثمان با صراحت به زبان آورد و گفت: ما نیاز خود را از بیت المال می گیریم هر چند عده ای را خوش نیاید. او کلام مولای ما امیرالمؤمنین را نشنید که فرمود: ای عثمان اگر چنان کنی، مانعت می شوند و جلوی کار تو را می گیرند.

آری این بود عمل و سخن عثمان در حالی که شارع اعظم (علیه السلام) فرمود: ای مردم من تقسیم کننده و گنجور هستم عطا و بخشش به دست خداست و... و فرمود: از تصرف مال و دارایی خدا بدون حق، بر حذر باشید همانا مردمانی بدون حق در مال الهی، فرو روند که روز قیامت آتش برای

آن هاست. (۱)

(تلك حدود الله فلا تقربوها) (۲):

این است مرزهای الهی، نزدیک آن ها نشوید.

(من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون) (۳)

هر کس از مرزهای خدا بگذرد آنان، ستمگرانند.

### ۳۹. گنج های فراهم آمده با عطاهای خلیفه

#### اشاره

جماعتی از سیاست گذاران وقت و صاحبان فتنه و آشوب، از رهگذر فساد اقتصادی و در پرتو خط مشی اموی به دور از کتاب و سنت شریف و روش سلف صالح، املاکی آبادان، خانه هایی باشکوه، کاخ های آسمانخراش و ثروت های انبوهی به دست آوردند. آنان از اموال مسلمانان، دارایی های کلان گردآوردند و خوردن ها راه انداختند و همه را یکجا به غارت بردند. زیربن عوام یکی از آن ها بوده است.

او در مدینه یازده خانه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه، خانه ای در مصر، داشت. وی دارای چهار همسر بوده که به هر یک از آنان بعد از کسر ثلث یک میلیون و دویست هزار رسید. (۴) ابن هاشم گفته درست آن است که مجموعه ثروت او بر حسب محاسبه پنجاه و نه میلیون و دویست هزار

ص: ۱۲۹

---

۱- صحیح ، بخاری ۵/۱۷؛ سنن، ابی داود ۲/۲۵؛ طرح تشریح ۷/۱۶.

۲- بقره ۱۸۷/.

۳- بقره ۲۲۹/.

۴- صحیح، بخاری ۵/۲۱.

بوده است.

ابن بَطَّال و قاضی عیاض سخن او را صحیح دانسته و کلام بخاری را اشتباه در محاسبه، شمرده اند.

البته در منابع تاریخی، آن رقم با قید درهم و دینار نیامده، فقط در کتاب ابن کثیر، درهم قید شده است. (۱) به گفته ابن سعد، زیبر در مصر، اسکندریه و کوفه زمین هایی و در بصره خانه هایی داشته و از املاک مدینه، غلاتی برای او بار می شده است. (۲) مسعودی نیز می نویسد: او هزار اسب، هزار غلام و هزار کنیز و زمین هایی از خود باقی گذاشته است. (۳)

طلحه تمیمی فرزند عبیدالله نیز یکی دیگر از آن ها بوده است. او در کناس کوفه خانه ای معروف به خانه طلحتین ساخت.

غلات او در عراق روزانه یک هزار دینار بوده است و بیشتر هم گفته اند. طلحه در ناحیه سرات (میانه تهامه و نجد نزدیک ای طائف تا صفا) بیشتر از آنچه یاد شد املاک داشته است و در مدینه خانه ای ساخت با آجر و گچ و چوب ساج. گفته اند: بهای غلات او روزانه هزار «وافی» وزن طلا بوده و او دو میلیون و دویست هزار درهم به علاوه دویست

ص: ۱۳۰

---

۱- تاریخ، ابن کثیر ۷/۲۴۹؛ رک؛ شارحان: بخاری، فتح الباری، ارشاد الساری؛ شذرات الذهب، ۱/۴۳.

۲- طبقات، ابن سعد ۳/۷۷ چاپ لیدن.

۳- مروج الذهب ۱/۴۳۴.

هزار دینار میراث گذاشت و مال او همچنان، افزون می شد. بهای کل املاک و دارایی درهم و دینار طلحه بالغ بر سی میلیون درهم بوده است. دو میلیون و دویست درهم و دویست دینار نقدینه باقی گذاشت و بقیه زمین و ملک بود. وقتی طلحه کشته شد در دست خزانه دار او یک میلیون و دویست درهم بوده و اصله ها و املاک او نیز سه میلیون قیمت گذاری شد.

عمر و عاص می گوید: دارایی باقی مانده از طلحه یکصد پوست گاو پر از طلا و نقره و به قولی سیصد پوست گاو پر از نقره و زر بوده است. ابن جوزی ثروت طلحه را سیصد بار شتر که طلا و نقره باشد، دانسته است. عثمان در زمان خلافتش نیز به طلحه دویست هزار دینار بخشیده بود. (۱)۱

از عثمان نقل است که گفت: وای بر پسر حضرمیه (طلحه) من به او چقدر زر دادم ولی او مردم را بر ضد من می شوراند.

عبدالرحمن بن عوف زهری، یکی دیگر از آنان بوده است.

میراث او یک هزار شتر، سه هزار گوسفند و یکصد اسب بود که در بقیع می چریدند و زمین کشت او با بیست شتر آبکش، آبیاری می شد. در دارایی های او مقداری شمش طلا

ص: ۱۳۱

---

۱- طبقات ابن سعد ۳/۱۵۸ چاپ لیدن، انساب بلاذری ۵/۷؛ مروج الذهب ۱/۴۳۴؛ عقدالفرید ۲/۲۷۹؛ الریاض النضره ۲/۲۵۸؛ دول الاسلام ذهبی ۱/۱۸؛ خلاصه خزر جی ۱۵۲/.



بوده که با تیر شکسته شدند و دست کارگران از شدت کار، تاول زد. او چهار همسر داشت و به هر کدام هشتاد هزار رسید و در مورد یک هشتم ارث زنی را که در موقع بیماری طلاق داد، با هشتاد و سه هزار و به گفته یعقوبی با یکصد هزار دینار مصالحه کردند.

عبدالرحمن، خانه ای وسیع ساخت و در اصطبل آن یکصد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند نگاه می داشت. پس از وفات، یک هشتم دارایی او به هشتاد و چهار هزار بالغ گردید. (۱)

و یکی دیگر از آن ها سعد بن وقاص است. ثروت سعد بن وقاص در روزی که مُرد، دویست و پنجاه هزار درهم بوده و در کاخ عقیق خود در گذشته است. مسعودی گفته: او خانه ای در عقیق ساخت با طبقات بلند و فضای گسترده و بر بالای آن کنگره ها قرار داد. (۲)

لیلی بن امیه نیز یکی دیگر از آن ثروت اندوزان بوده است.

او پانصد هزار دینار باقی گذاشت با بدهی هایی بر عهده مردم و املاک دیگر که مجموع ما ترک او به صد هزار دینار می رسید. (۳)

ص: ۱۳۲

---

۱- ر.ک: طبقات ابن سعد ۳/۶۹ چاپ لیدن، تاریخ یعقوبی ۲/۱۴۶؛ صفوه الصفوه ابن جوزی ۱/۱۳۸؛ الرياض النضرة، محب طبری، ۲/۲۹۱.

۲- طبقات ابن سعد، ۳/۱۰۵.

۳- مروج الذهب، ۱/۴۳۴.

زیدبن ثابت تنها مدافع عثمان نیز از آن گروه بوده است. او آنقدر طلا و نقره باقی گذاشت که آن‌ها را با تبر می شکستند.

ارزش ما ترک او اعم از نقد و املاک، بالغ بر صد هزار دینار بوده است.<sup>(۱)</sup>

این بخش‌هایی از حیف و میل‌های مالی بود که در عصر عثمان صورت گرفته و مسلم است که تاریخ همه آن‌ها را بر شمرده و رخدادها و آشوبگری‌هایی وجود داشته که به تدریج پدید آمده‌اند.

اما درباره اندوخته‌های خود خلیفه (عثمان) سخن بگو و باک نداشته باش. او دندان‌های خود را با زر می‌چید و جامه شاهان بر تن می‌کرد و لباسی از خز به ارزش صد دینار می‌پوشید و می‌گفت: این، برای نائله (همسرش، دختر فرافصه) است؛ آن را بر تن او پوشاندم و من برای اینکه او را شاد کنم. آن را بر تن می‌کنم. ابوعامر گفت: من به تن عثمان بُردی دیدم به بهای یکصد دینار. به گفته بلاذری<sup>(۲)</sup> در بیت المال مدینه جعبه جواهرات و زینت‌آلاتی بود که عثمان از آن برخی چیزها می‌گرفت و اعضای خانواده خود را می‌آراست. مردم در این خصوص با او سخن گفتند و به شدت به وی ایراد گرفتند؛

ص: ۱۳۳

---

۱- مروج الذهب، ۱/۴۳۴.

۲- صراعق محرقه ۶۸/؛ سیره حلبی ۲/۸۷.

طوری که او را به خشم آوردند. او در جواب مردم گفت که این مال خداست؛ به هر کس خواستم از آن می دهم و از هر کس خواستم دریغ می کنم، هر چند دماغ عده ای به خاک مالیده شود چنان که گذشت و ابوموسی پیمانۀ ای پر از سیم و زر برای خود آورد و عثمان آن ها را میان زنان و دختران خود قسمت کرد. بیشتر بیت المال را در سامان دادن به املاک و خانه های خود به مصرف می رسانید.

روزی که عثمان کشته شد در نزد گنجور او سی میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار موجود بود که همه آن به غارت رفت. او هزار شتر در ربنده و صدقه هایی در برادیس و خیبر و وادی القری به قیمت دویست هزار دینار است. (۱)

عثمان در مدینه بنایی با سنگ و آهک پخته ساخت و درب های آن را از چوب ساج و درخت عرعر، فراهم آورد و اموالی بسیار اندوخت و در مدینه باغ ها و چشمه هایی داشت. به گفته عبدالله بن عقبه نزد گنجور عثمان در روز قتل، یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود و املاک او در وادی القری و حنین و دیگر جاها صد هزار دینار ارزش داشت.

او اسبان بسیار و شتر فراوان باقی گذاشت. (۲) به گفته ذهبی

ص: ۱۳۴

---

۱- طبقات ابن سعد، ۳/۵۳ چاپ لیدن.

۲- مروج الذهب ۱/۴۳۳.

## فهرست بخشش های خلیفه و گنج های فراهم آمده

این فهرست را ببینید و کلام مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بخوانید که درباره عثمان فرمود:

او برخاست و از کبر شانه ها بالا برده و راه تهی گاه و چراگاه را طی می کرد و فرزندان پدر او همراه وی همانند شترانی که در میاه گیاه بهاران بچرند، مال خدا را حیف و میل کردند، و کلام دیگر او را بخوانید که فرمود: آگاه باشید هر مالی از مال خدا را که عثمان بخشیده و هر زمینی را که تیول کرده به بیت المال برگردانده می شود.

در اینجا چیزی مانده که باید از خلیفه (عثمان) پرسید: سبب اینکه او آن عده و امثال آنان را برگزیده، چه بوده است؟ آیا دنیا فقط برای آن ها آفریده شده بود و شریعت از احسان و صله به شایستگان و نیکان امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منع به عمل آورده بود که مردانی چون ابوذر غفاری، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود در عسرت و سختی روزگار بگذرانند، کتک خورده، خفت و خواری ببینند و تبعید شوند؟!

اینک سرور آنان امیرالمؤمنان، می فرماید: همانا بنی امیه میراث محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را اندک اندک بیرون دهند، مانند آن شتر

ص: ۱۳۵

بچه دار که به بچه خود شیر دهد.

آیا سخاوت آن است که انسان از مال خود و از حاصل دسترنج خویش ببخشد یا آن بخشش از جیب مردم چنان که خلیفه (عثمان) می کرد؟ کاش من در زمان خلیفه حضور داشتم و این را می پرسیدم و جواب می شنیدم. به گمانم اگر هم بودم و سؤال می کردم، جوابی جز چوب و تازیانه نصیب نداشتم! علامه امینی رضوان الله علیه سپس جدولی از بخشش های عثمان به خاندانش را آورده است.

آری حکم این عطاها و تیول ها که بیشتر از زمین های بیت المال بوده در نهج البلاغه مولای ما علی (علیه السلام) آمده است که در دومین روز بیعت با وی، در مدینه ایراد فرموده است. (۱)

کلبی گفته: سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمان داد هر سلاحی که در خانه عثمان یافت شده و بر ضد مسلمانان به کار رفته، بگیرند و فرمود: شتران صدقه و آن را که در خانه او نگاهداری می شده، مصادره کنند، و شمشیر و زره او را بگیرند و سلاحی را که مسلمانان با آن کشتار نشده اند، واگذارند و از تمام دارایی های شخصی او صرف نظر نمایند. همچنین دستور داد اموال و دارایی هایی را که عثمان بخشیده، هر کجا یافتند یا به صاحبان آن ها برخوردند بازپس گیرند. این موضوع به گوش عمروعاص رسید او که در هنگامه

ص: ۱۳۶

---

۱- ر.ک: نهج البلاغه ۱/۱۲۶؛ ۴۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۹۰.

شورش بر عثمان به ایله از سرزمین شام رفته بود. به معاویه نوشت: چه می کنی؟ کاری کن؛ پیش از آنکه علی بن ابیطالب (علیه السلام) پوست از تو بکند همانند پوسته عصا، دارایی هایت را باز پس گیرد. ولیدبن عقبه معلوم الحال در مورد مصادره اموال عثمان، شعری گفت و نواده عبدالمطلب پسر حارث به او جواب داد که در تاریخ آمده است. (۱)

### عثمان (خلیفه) و شجره نفرین شده در قرآن

جان خلیفه (عثمان) با مهر خویشاوندان (آل امیه) همان درخت نفرین شده در قرآن، سرشته بود. به همین جهت برای آن ها امتیاز قائل بود و این محبت، در دل و اعماق وجود وی ریشه کرده و از ابتدا به آن شناخته شده بود. آنجا که عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: اگر عثمان به خلافت و حکومت رسد، فرزندان و خاندان ابی معیط را برگردم مردم سوار کند و اگر چنان کند او را می کشند. (۲)

حتی عمر به عثمان سفارش کرد که اگر سرپرست این کار (خلافت) شوی، از خدا پروا کن و آل ابی معیط را بر مردم مسلط مگردان. (۳) علی (علیه السلام)، طلحه و زبیر بر اساس همین وصیت عمر بود که وقتی عثمان ولیدبن عقبه را حکمران کوفه

ص: ۱۳۷

---

۱- شرح ابن ابی الحدید؛ مروج الذهب مسعودی ۱/۴۴۳.

۲- الانساب بلاذری، ۵/۱۶. آثار قاضی ابویوسف ص ۲۱۷.

۳- طبقات ابن سعد ۳/۲۴۷؛ ریاض نضره ۲/۷۶.

کرد مورد بازخواست قرار دادند. اما او اصلاً به آنان پاسخ نداد. (۱)

تمام کوشش عثمان بر این بود که شالوده حکومت اموی را مبنی بر قهر و غلبه، در مراکز اسلامی بریزد و جز آنان در بوته فراموشی قرار گیرند. اما تقدیر محتوم الهی علیرغم خواست های او جریان پیدا کرد و یاد نیک و جاویدان در ادامه نسل ها و روزگاران، برای آل علی (علیه السلام) ثبت شد و برای آل حرب مایه سربلندی نماند و نسبت خود را پنهان می کردند، گویا آنان ذکر و اثری نداشته اند.

چنانکه خاطر نشان کردیم، خلیفه پیشاپیش، به دنبال آرزوهای ابوسفیان حرکت می کرد که نگذارند توپ خلافت از زیر پای آنان بیرون رود و حکومت در بنی امیه، تثبیت شود. او در مراکز حساس و کلان شهرها نوجوانان و جوانان خوشگذران، متکبر و سرمست از طغیان شهوت و هوس را که تجربه کاری نداشته و سرد و گرم روزگار را نچشیده بودند، بر مردم سلطه بخشید و راه ها را برای آن ها هموار و موانع را برطرف کرد. او دو لنگه درهای فتنه و آشوب را در جامعه نوپای اسلامی گشود و بدعت های همین فرومایگان، از همان روز اول، رسوایی هایی در حق خود و امت به وجود آوردند.

شبل بن خالد، بر عثمان وارد شد و کسی جز بنی امیه در نزد

ص: ۱۳۸

او حضور نداشت. او گفت: ای جماعت قریش! شما را چه شده؟

آیا در میان شما کودکی نیست که بخواهد ببالد و یا تهیدستی نیست که بخواهد به ثروت برسد یا گمنامی نیست که بخواهد پر آوازه شود؟ چرا سرزمین عراق را به این اشعری (ابوموسی) تیول کرده و واگذاشته اید که آن را می خورد؟ عثمان پرسید: (به جای او) چه کسی را پیشنهاد می کنی؟ عبدالله بن عامر (۱) را که جوانی شانزده ساله بود (۲). پیشنهاد کرد که عثمان حکومت کشور عراق را به دست او سپرد.

این پسر بچه های اموی پروایی نداشتند که چه می کنند و اهمیتی نمی دادند که چه می گویند و خلیفه هم به شکایت شاکیان گوش فرا نمی داد و نکوهش هیچ نکوهشگری را بها نمی بخشید و سعد بن العاص از همین نوجوانان بود. او جوانی خوشگذران بود که بر بالای منبر گفت این سرزمین سداد (عراق) بوستانی است برای پسران جوان قریش.

همان نوجوانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از وجود آن ها خبر داده بود: فساد امت من به دست نوجوانان سفیھی از قریش خواهد بود. (۳)

ص: ۱۳۹

۱- او پسر دایی عثمان بوده که مادر عثمان، اروی دختر کریز بوده است؛ عبدالله بن عامر بن کریز پسر دایی ربیع بن حبیب بن عبد شمس.

۲- گمان دارم اشتباهی در اینجا رخ داده و سن بیست و چهار یا بیست و پنج صحیح باشد. مؤلف

۳- صحیح، بخاری کتاب الفتن ۱۰/۱۴۶؛ مستدرک حاکم ۴/۴۷۰؛ آن را حدیث صحیح، دانسته- ذهبی نیز صحت آن را گواهی داده و حاکم گفته: حدیفه بن یمان بر صحت این حدیث شهادت داده است و مستدرک حاکم ۴/۴۷۹ او پس از صحیح دانستن حدیث مطالبی درباره حکم و مروان و فرزندان ابی العاص یاد کرده است.



رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به کعب پسر عجزه فرمود: خدا تو را از آسیب امیران سفیه و بی خرد نگهدارد. او پرسید حکومت حکمروایی بی خردان چیست؟ فرمود: امیران و حکمرانانی پس از من خواهند بود که بر راه هدایت من گام نمی سپارند و سنت مرا پاس نمی دارند. (۱)

مراد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، همین ناکسان بودند که فرمود: بشنوید و آیا شنیدید پس از من حکمرانانی خواهند بود هر کس با آن ها باشد و دروغ های آن را راست انگارد و در ستم یار آنان باشد، از من نیست و من از او نیستم و در حوض بر من وارد نشود (امّیا) اگر کسی داخل جمع آن ها نباشد و دروغ های آن ها را راست نداند و در ستم یاری شان نکند، او از من و من از او هستم و او در حوض بر من وارد شود... (۲) و فرمود بعد از من حکمرانانی آیند که چیزی را گویند که نکنند و آنچه را که فرمان ندارند، انجام دهند. (۳)

عثمان، به این گونه اشخاص کم تجربه و بی خرد مسئولیت های حکومتی را واگذار کرد، در حالی که از همه به سخن

ص: ۱۴۰

---

۱- ر.ک. همین کتاب / ۲۵۶.

۲- تاریخ خطیب بغدادی، ۲/۱۰۷ و ۵/۳۶۷.

۳- مسند، احمد ۱/۴۵۶.

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آشناتر بود که فرمود: هر کس از مسلمانان، کارگزاری را حکم دهد، در حالی که در میان آنان کسی شایسته تر و به کتاب خدا و سنت رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) داناتر باشد، او به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است. (۱)

پس دوران این غلام بچه های اموی، عصر هلاکت و عرصه بروز فساد بوده است. فتنه از آن ها آغاز و به آن ها بر می گردد. آن حکمرانان اموی را رانده شده مورد لعن و نفرین، مارمولکی همانند او، بدکاره ای رسوا گشته در قرآن حکیم، آزاد شده ای منافق و جوانی خوشگذران و دیگر غلام بچه های سفیه و کم خرد می بینی.

به دنبال این همه، خلیفه آرزومند بود که کلیدهای بهشت در دستان او باشد تا به بنی امیه دهد و آن ها تا آخرین نفر، وارد بهشت شوند. (۲)

عثمان، کسانی از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را که عمّار یاسر در میان آنان بود، خواند و گفت: من از شما سؤالی دارم، می خواهم به من راست گوئید. شما را به خدا قسم می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قریش را بر دیگران، برتری می داد و بنی هاشم را بر دیگر قریشیان مقدم می داشت؟ آن اصحاب سکوت کردند و چیزی نگفتند. عثمان گفت: کلیدهای بهشت در دست من است

ص: ۱۴۱

---

۱- سنن، بیهقی، ۸۰/۱۱۸؛ مجمع الزوائد ۵/۲۱۱؛ نظیر آن تمهید باقلانی / ۱۹۰.

۲- مسند، احمد ۱/۶۱.

آن‌ها را به بنی‌امیه می‌دهم تا آخرین نفر آن‌ها وارد بهشت شوند. (همه رجال سند این حدیث صحیح و مورد وثوق اند).

گویا خلیفه پندارد که آن‌ها آنارشیسم اقتصادی و مالی که در بئذل و بخشش به وجود آورده تا درهای بهشت هم می‌رسد که او خویشان خود را همانند دنیا از نعمت‌ها برخوردار کند. او (خلیفه) با آن‌ها ناز و نعمت نامشروعی که برای آنان پسندیده، آنان را با انواع گناه و جریمه آلوده کرده و میان آن‌ها و بهشت، سد و مانعی بزرگ به وجود آورده است.

آری، آرزوی خلیفه در آن روز (قیامت) برآورده نیست و ما نظریه او را در امر پاداش و کیفر صحیح نمی‌دانیم و آیات قرآن حکیم، با رأی و نظر سست خلیفه توجیه پذیر نیست.

«أَيُّطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ»<sup>(۱)</sup>: آیا هر شخصی از ایشان، طمع می‌ورزد که به بهشت پر نعمت وارد شود؟

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»<sup>(۲)</sup>: آیا کسانی که آن گناهان را انجام داده‌اند پندارند با کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، برابرند؟

«كَلَّا... إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا

ص: ۱۴۲

---

۱- معارج / ۳۸.

۲- جاثیه / ۲۱.

يَوْمَ الدِّينِ»(۱): البته چنان نیست، بلکه نیکان در ناز و نعمت هستند و فاجران در دوزخ و روز جزا به آن وارد شوند.

همچنین آیاتی که در سوره مطفین و همزه آمده است. آن گروه اموی که خلیفه عثمان، جاه و سلطنت خود را فدای آنان کرد، در روز قیامت ذره ای او را بی نیاز نخواهند کرد. آیا تعجب نمی کنید که خلیفه مقدم داشتن بنی هاشم را توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برنتافته و تعصب کور او را واداشته که با آنان معارضه کند و چنان سخن سخیف در حق بنی امیه گوید.

### تبعید ابوذر به ریزه

چون عثمان (خلیفه) به مروان، حارث، پسر حکم پسر ابی العاص سیصد هزار درهم و به زید بن ثابت یکصد هزار درهم بخشید.

ابوذر می گفت: مژده باد کافران را به عذابی دردناک. او سخن خدای عزوجل را تلاوت می کرد که فرموده: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»(۲):

و کسانی زر و سیم می اندوزند و آن ها را در راه خدا هزینه نمی کنند، آن ها را به عذابی دردناک مژده بده. مروان بن

ص: ۱۴۳

---

۱- انفطار / ۱۳؛ ۱۵.

۲- توبه / ۳۴.

حکم این خبر را به گوش عثمان رساند و او با ناتل خدمتکارش برای ابوذر پیغام فرستاد. ابوذر گفت: آیا عثمان من را از تلاوت قرآن باز می‌دارد و انتقاد از کسی را که فرمان قرآن را رها کرده، عیب می‌داند؟ به خدا سوگند اینکه با رضای خدا، عثمان به خشم آید، بهتر از اینکه با رضایت او خدا را به خشم آورم. عثمان از این کلام ابوذر به خشم آمد؛ اما صبر پیشه کرد و دست نگاه داشت. روزی عثمان گفت: آیا پیشوا حق دارد از مال (خدا) وام بگیرد و در موقع توانایی آن را باز پس دهد؟ کعب الاحبار گفت: اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای فرزند مرد و زن یهودی، آیا دین ما را به ما می‌آموزی؟ عثمان گفت: تو چقدر مرا می‌آزاری و علیه یاران من برمی‌انگیزی؟ به محل کار خود برگرد. محل کار ابوذر در شام بود. او برای انجام حج به مدینه آمده و از عثمان خواسته بود تا در جوار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بماند و او اجازه داد.

سبب اینکه محل زندگی ابوذر را شام قرار داده بود، این است که چون دید ساختمان‌ها تا به ناحیه «سُلع» رسیده گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: وقتی ساختمان‌ها (در مدینه) به ناحیه سُلع رسید از آنجا فرار کنید؛ به عثمان گفت: به من اجازه بده به شام روم در آنجا غذا کنم؛ او هم اجازه داد.

ابوذر در شام هم به برخی کارهای معاویه ایراد گرفت. معاویه مبلغ سیصد دینار برای وی فرستاد. ابوذر گفت: اگر آن

از حقوق امسال من باشد که از دادن آن خودداری کرده اید، می پذیرم؛ اما اگر صله و بخشش باشد به آن نیازی ندارم و نمی پذیرم.

معاویه در دمشق کاخ سبز ساخت. ابوذر درباره آن گفت: اگر از مال خدا باشد، خیانت است و اگر از مال شخصی خودت باشد، ولخرجی و اسراف است و معاویه سکوت کرد.

ابوذر همواره درباره برخی کارهای معاویه سخن می گفت.

محمد بن مسلمه به معاویه گفت: ابوذر سرزمین شام را برای تو تباه می کند، اگر به آن نیاز داری اهل آن را دریاب.

معاویه به عثمان نامه نوشت و خلیفه فرمان داد ابوذر را در دشوارترین وضعیت به مدینه اعزام کند. ابوذر وارد مدینه شد و به عثمان گفت: بچه ها را حکومت می بخشی و زمین ها برای خود قُرق می کنی و فرزندان آزاد شده ها را به خود نزدیک می گردانی!

عثمان گفت: از اینجا به هر جایی که خواستی برو. ابوذر گفت به مکه می روم. عثمان گفت: نه. ابوذر گفت: به بیت المقدس.

عثمان گفت: نه ابوذر گفت: به یکی از دو شهر (بصره و کوفه). عثمان گفت: نه؛ لیکن من تو را به ربه می فرستم و ابوذر به ربه رفت و در همانجا درگذشت.

از کلام ابن سمعان بر می آید که عثمان منکر تبعید ابوذر به

ربذه شده و گفتند: سبحان الله! هرگز چنین نبوده و ما در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برتر و با جلالتر از او نمی شناختیم. (۱)

اما کمیل گفت: من در مدینه بودم که عثمان به ابوذر فرمان رفتن به شام را داد و همان سال باز در مدینه بودم که او را به ربذه تبعید کرد.

ابوذر سخنانی می گفت که عثمان خوش نداشت و حتی او ابوذر را دروغگو خواند. ابوذر گفت: گمان نمی کردم کسی مرا دروغگو بخواند، پس از آن حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء اصدق لهجة من ابي ذر»: زمین سنگینی کسی را بر نداشته و آسمان آبی بر سر کسی قرار نگرفته که راستگوتر از ابوذر باشد.

آن گاه عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرد و ابوذر همواره می گفت، حق گویی و حقیقت جویی، دوستی برای من باقی نگذاشت. ابوذر وقتی به ربذه رفت، گفت که عثمان مرا پس از هجرت (کوچیدن به شهر پیامبر)، برگرداند و اعرابی کرد.

علی (علیه السلام) ابوذر را بدرقه کرد. مروان خواست از کار وی جلوگیری کند. علی (علیه السلام) با تازیانه به میانه دو گوش اسب مروان زد و در این خصوص بین علی (علیه السلام) و عثمان سخنانی رد و بدل شد و کار به تندخویی کشید؛ اما بعد، آشتی برقرار گردید. وقتی ابوذر در ربذه در گذشت عثمان گفت: خدا او را

ص: ۱۴۶

رحمت کند.

عمّار یاسر گفت: آری خدا او را از سوی همه ما مورد مرحمت قرار دهد. عثمان از این سخن برآشفته و سخن زشتی بر زبان آورد و گفت: آیا می‌پنداری من از تبعید ابوذر پشیمان هستم؟

ابوذر در یک سایبان موین زندگی می‌کرد و همواره، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود... ابوذر گفت: علت تبعید من پند و اندرز به عثمان و معاویه بود.

مفصل‌ترین گزارش درباره ابوذر، سخن مسعودی است که می‌گوید: روزی در مجلس عثمان که ابوذر هم حضور داشت، عثمان پرسید به نظر شما اگر کسی زکات مال خود را پردازد باز حقی برای دیگری در مال او می‌ماند؟ کعب گفت: نه ای امیر. ابوذر بر سینه کعب زد و گفت: دروغ گفتی ای یهودی زاده، سپس تلاوت کرد: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (۱)

نیکی آن نیست که صورت‌های خود را به سوی خاور و

ص: ۱۴۷



باختر کنید؛ امّا نیکوکار کسی است که به خدا و روز آخرت و فرشتگان، کتاب و پیامبران ایمان داشته و مال را با اینکه دوستش دارد به خویشاوندان نزدیک و یتیم ها و بینوایان، و در راه ماندگان، گدایان، بردگان هزینه کند و نماز به پا داشته و زکات بپردازد و وقتی که تعهدی کرد به آن وفا کننده باشد.

عثمان گفت: اگر ما مالی را از بیت المال مسلمانان بگیریم و آن را در امور جاری خود هزینه کنیم و بعد به شما بدهیم، ایرادی دارد؟ کعب گفت: اشکالی ندارد. ابوذر عصا بلند کرد و با آن بر سینه کعب زد و گفت: ای یهودی زاده، چه چیز به تو جرأت و جسارت داده درباره دین ما سخن بگویی؟ عثمان به ابوذر گفت: تو زیاد ما را می آزاری؛ از پیش ما برو که آزارت از حدّ گذشته است. ابوذر به شام رفت. معاویه به عثمان نامه نوشت که جماعتی پیرامون ابوذر گرد می آیند و من ایمن نیستم که آنان را به تو تباه نکند و نشوراند. اگر به مردم شام نیاز داری، ابوذر را به سوی خود بخواه. عثمان در جواب نامه نوشت: او را بر شتری بر پالانی خشک سوار کند و همراه پنج برده خزری بفرستد. وقتی ابوذر به مدینه رسید، کشاله ران هایش پوست انداخته و نزدیک بود، از دنیا برود. به او گفته شد که تو در اثر این رنجوری خواهی مرد! ابوذر گفت: نه هرگز! تا آنکه تبعد شوم و سرگذشت خود را باز گفت. ابوذر چند روزی در خانه خود ماند؛ سپس نزد عثمان

رفت. او دو زانو نشست و آن حدیث را یاد کرد که براساس آن، اگر پسران ابوالعاص به سی تن رسند بندگان خدا را بردگان، می گیرند.

در همین روز، ثروت عبدالرحمن بن عوف را که به ارث مانده بود نزد عثمان آوردند و کیسه های زر را چیدند؛ آن قدر زیاد بود که میان عثمان و مردی که جلوی آن ایستاده بود، حائل شد.

عثمان گفت: برای او (عبدالرحمن) امید خیر دارم که صدقه می داد و مهمان نوازی می کرد؛ باز این همه ثروت از خود باقی گذاشت. کعب الأحبار گفت: راست گفתי ای امیر. ابوذر عصا بلند کرد و آن را بر کعب زد و از درد آن پروا نکرد و گفت: ای یهودی زاده درباره مردی که مرده و این قدر مال و ثروت باقی گذاشته می گویی که خدا برای او در دنیا و آخرت خیر دهد؟

درباره او و سزای خدا او را، با جزم سخن می گویی، در حالی که من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، که می فرمود: «ما یسرّنی أن أموت و أدع ما یزن قیراطا» دوست ندارم بمیرم در حالی که حتی به وزن یک قیراط، مالی از خود باقی بگذارم.

عثمان گفت: برو، دیگر تو را نبینم. ابوذر: رهسپار مکه می شوم. عثمان: نه به خدا سوگند. ابوذر: مرا از رفتن به خانه پروردگارم باز می داری که او را در آنجا بپرستم تا بمیرم؟

عثمان: آری به خدا سوگند. ابوذر: به بصره. عثمان: نه به خدا.

جز این شهرها را برگزین. ابوذر: به خدا قسم جز شهرهایی را که برای تو یاد کردم انتخاب نمی‌کنم و اگر مرا در همین خانه هجرتم (مدینه) بگذاری بمانم، شهر دیگری نمی‌خواهم.

هر کجا می‌خواهی مرا تبعید کن. عثمان: من تو را به ریزه تبعید می‌کنم. ابوذر: الله اکبر! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راست می‌گفت. او از همه آنچه بر سر من می‌آید خبر داد. عثمان: او از چه چیزی تو را خبر داد؟ ابوذر گفت: او به من خبر داد که از مکه و مدینه ممنوع می‌شوم و در ریزه می‌میرم و دفن من را جمعی که از عراق به حجاز می‌روند به عهده می‌گیرند.

ابوذر شترش را آورد و همسرش را (گفته شده دخترش را) نیز بر آن سوار کرد. عثمان فرمان داد کسی او را بدرقه نکند تا او به ریزه برسد. وقتی ابوذر از مدینه بیرون می‌رفت و مروان او را می‌برد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) همراه دو پسرش، عقیل و عبدالله بن جعفر و عمار یاسر بیرون آمدند. مروان راه را گرفت و گفت: امیر منع کرده که کسی با ابوذر همراهی و او را بدرقه نماید. اگر نمی‌دانستی بدان، من آگاهت کردم.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تازیانه به سوی او رفت و آن را بر میانه دو گوش مرکب او نهاد و فرمود: دور باش خدا تو را

به سوی آتش برد و به راه خود ادامه داد و ابوذر را بدرقه کرد و برگشت. موقع برگشت، ابوذر گریست و گفت: خدا به شما اهل بیت، رحم آورد. ای ابا الحسن زمانی که تو و فرزندان را می بینم، یاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می افتم.

مروان از کار علی (علیه السلام) نزد عثمان شکایت کرد. عثمان گفت: ای جماعت مسلمان! چه کسی مرا درباره علی (علیه السلام) معذور می دارد؟ او مأمور مرا که برای انجام کاری فرستاده بودم برگردانده و چنین و چنان کرده است. حق او را به کف دستش خواهم گذاشت.

علی (علیه السلام) از بدرقه ابوذر برگشت. مردم به پیشواز او آمده بودند و گفتند: امیر بر تو به سبب بدرقه ابوذر خشم گرفته است. (۱) علی (علیه السلام) فرمود: خشم اسب با لگام فرو می نشیند!

آن گاه شامگاهان نزد عثمان آمد. عثمان گفت: انگیزه رفتار تو با مروان چه بود و چطور جرأت کرده و فرستاده و فرمان مرا برگرداندی؟ علی (علیه السلام) فرمود: مروان پیش آمد که مرا برگرداند، من او را برگرداندم و فرمان تو را رد نکردم. عثمان گفت: آیا به گوش شما نرسیده بود که من مردم را از بدرقه ابوذر باز داشته بودم. علی (علیه السلام) فرمود: مگر هر چه را که تو

ص: ۱۵۱

---

۱- این مله نشان می دهد که در بدرقه ابوذر، علی (علیه السلام) چند روز از مدینه مشرفه بیرون رفته بود و سخن عبدالحمید جوده السحار در کتاب «سوسیالیست زاهد» ۱۹۲/ به همین مضمون نزدیک است. پس علی (علیه السلام) همراهانش در بدرقه ابوذر تا ربنده رفته و در آنجا از مرکب های خود فرود آمده و با هم نشسته و سخن گفته اند.

فرمان دهی و آن را طاعت خدا پنداری و حقیقت خلاف آن باشد، لازم است ما فرمان تو را ببریم؟ به خدا سوگند چنان نمی‌کنیم. عثمان گفت: به مروان قصاص پس بده. علی (علیه السلام) فرمود: چه قصاصی؟ عثمان به دو گوش مرکب او زد. علی (علیه السلام) فرمود: اینک، او به مرکب من بزند آن گونه که من به مرکب او زدم؛ اما به خدا سوگند اگر ناسزا بگویند، همانند او رفتار خواهیم کرد و هرگز دروغ نخواهم گفت و جز حق بر زبان نخواهم آورد. عثمان گفت: چرا تو را ناسزا نگویند که تو گفته‌ای؟ به خدا سوگند تو در نزد من برتر از او نیستی! علی (علیه السلام) در اینجا به خشم آمد و فرمود: به من چنین می‌گویی و مرا با مروان برابر می‌پنداری؟! به خدا قسم من از تو برتر هستم و پدرم از پدرت و مادرم از مادرت، با فضیلت‌ترند، و اینک، من تیرهایم را بر کشیدم تو نیز تیرهایت را برکش و جلو بیا.

عثمان به خشم آمد و سرخ شد و برخاست و به اندرون خانه اش رفت. علی (علیه السلام) هم برگشت و اهل بیت او و مردانی از مهاجرین و انصار پیرامون او جمع شدند. فردای آن روز مردم بر عثمان گرد آمدند. او از علی (علیه السلام) به مردم گله کرد که بر من عیب می‌گیرند و کسانی را که بر من خرده می‌گیرند، پشتیبانی می‌کند. مقصود او ابوذر و عمار یاسر و جز آن‌ها بود. مردم وساطت کردند و آشتی برقرار شد. علی (علیه السلام) فرمود: به

خدا قسم، من برای خدا ابوذر را بدرقه کردم و بس.

علامه امینی (رضی الله عنه) جریان های عثمان و ابوذر را از واقدی، یعقوبی، بخاری، ابن حجر، ابن ابی الحدید و دیگران با تفاوت هایی آورده است. (۱)

### کلام امیر المومنین (علیه السلام) به هنگام اخراج ابوذر به ربه

این کلام در نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید و منابع دیگر به تفصیل آمده است: (۲)

ای اباذر تو برای خدا خشم کردی، پس به او امیدوار باش. آن مردم از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو بر دین خود از آن ها بیم داشتی. پس آنچه را در دستان آنان است و بیم دارند از کف بدهند رها کن و دین خود را برداشته، از ایشان بگریز.

ای اباذر جز با حق مأنوس مباش و جز از باطل نترس؛ به خدا سوگند اگر آسمان ها و زمین ها بر بنده ای بسته باشد و او تقوا پیشه کند خدا برای او گشایش فراهم آورد.

علی (علیه السلام) به یاران خود فرمود: از ابوذر خداحافظی کنید. هر کدام سخنانی گفتند و حسن (علیه السلام) چنین گفت: ای عمو کلام کوتاه، افسوس بسیار طولانی است: شکبیا باش تا پیامبر خود را دیدار کنی که او از تو راضی است. حسین (علیه السلام) گفت:

ص: ۱۵۳

---

۱- ر.ک: بلاذری ۵/۵۲ و ۵۴، طبقات، ابن سعد ۴/۱۶۸؛ مروج الذهب ۱/۴۳۸؛ یعقوبی ۲/۱۴۸؛ شرح ابن ابی الحدید ۱/۲۴۰؛ ۲۴۲ و ....

۲- نهج البلاغه، ۱/۲۴۷؛ شرح آن ۲/۲۷۵-۳۸۷.

عموجان! خداوند قدرت تغییر آنچه را که می بینی دارد و خدا هر روز در شأنی است. مردم تو را از دنیای خود باز داشتند و تو بر دین خود دریغ ورزیدی. آن ها محتاج و تو بی نیاز از ایشان هستی. از خدا صبر بخواه و از بی تابی به او پناه ببر که صبر بخشی از دین و بزرگواری است و بی تابی، اجل را به تأخیر نمی اندازد. سپس عمار لب به سخن گشود: خداوند، کسی را که مایه وحشت تو شد، آرام نکند و کسی که تو را ترسانید، ایمن نباشد. و به خدا سوگند اگر با دنیای آن ها همراه می بودی، کاری با تو نداشتند و هرگاه از کارهای آنان خشنود بودی، تو را دوست می داشتند.

ابوذر گریست و گفت: شما اهل بیت رحمت هستید، خدا در حق شما لطف و مرحمت فرماید. وقتی شما را می دیدم به یاد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می افتادم. من در مدینه جز شما را نداشتم. حضور من در حجاز برای عثمان و در شام برای معاویه سنگین بود.

عثمان خوش نداشت مجاور برادر و پسر دایی او در دو شهر (مصر و بصره) باشم. (۱)

بدرقه کنندگان به مدینه برگشتند و میان عثمان و علی (علیه السلام) در این باره، صحبت هایی شده و سرانجام به آشتی انجامیده

ص: ۱۵۴

---

۱- حاکم مصر عبدالله بن سعید بن ابی سرح برادر شیری عثمان بود و بر بصره، عبدالله بن عامر پسر دایی عثمان، حکومت می کرد. رک: ۲۹۰/ همین کتاب.

است. ابن ابی الحدید در ادامه می نویسد: بیشتر سیره نگاران و مورخان بر آن هستند که عثمان، ابوذر را به شام تبعید کرد و از آنجا به مدینه خواست و از مدینه به ربه منتقل ساخت.

ریشه این موضوع آن است که عثمان به مروان و زیدبن ثابت از بیت المال، فراوان می بخشید و ابوذر بر سر کوچه و بازار هشدار می داد و قرآن تلاوت می کرد. آن هم با صدای بلند، عثمان سکوت می کرد تا ماجرای مجلس کعب الاحبار و برخورد ابوذر با وی پیش آمد از این به بعد صبر عثمان تمام شد و کرد آنچه نباید بکند.

جاحظ در کتاب «سفیائیه» می نویسد: جناده پسر جنذب غفاری گفت: من در خلافت عثمان غلام معاویه بر قنسرین و دیگر مراکز بودم. یک روز، مالی به دربار معاویه می آوردند و شنیدم کسی فریاد می زند: کاروانی از آتش به شما رو کرده است. خدایا کسانی را که به معروف فرمان می دهند و خود، آن را رها می کنند و نهی از منکر می نمایند و خود، آن را انجام می دهند مورد لعن و نفرین قرار بده. ابوذر را نزد معاویه آوردند.

او گفت: ای دشمن خدا و رسول او، تو هر روز برای ما مشکلی ایجاد می کنی، اگر بخواهم کسی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون اجازه خلیفه بکشم، تو خواهی بود؛ ولی از او نظر می خواهم. ابوذر به معاویه گفت: من نه دشمن خدا هستم و نه دشمن رسول او.



بلکه این، تو و پدر تو دشمن خدا و رسول او هستی و به ظاهر مسلمان شدید و کفر خود را پنهان کردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها تو را لعن و نفرین فرموده است.

این گفت و گو بین معاویه و ابوذر طولانی بوده است. آن گاه واقدی هم سخنانی آورده و نوشته است که من پاسخ های کامل را نیاورده ام که در آن ها نکوهش هاست. علامه امینی (علیه السلام) در دنباله بحث به معرفی شخصیت ابوذر، ایمان و پایداری او بر بنیاد عقیدتی، برتری و فضل و دانش، صدق، زهد و بی رغبتی و سختگیری او در امور الهی، پرداخته و روایاتی در آن زمینه ها آورده است.

### پرستش خدا

ابوذر گفت قبل از اسلام و پیش از دیدار با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سه سال نماز می خواندم پرسیدند برای چه کسی؟ گفت: برای خدا.

پرسیدند به کدام سمت رو می کردی. گفت: به سمتی که خدا مرا متوجه می کرد. ابوذر در جاهلیت خداشناس بود و کلمه توحید بر زبان می راند و هرگز بت ها را نمی پرستید. (۱) وی پنجمین و به گفته ابن اثیر چهارمین فرد بود که اسلام

ص: ۱۵۶

ابوذر نخستین کسی بوده که به پیامبر تحیت اسلامی گفته است. به عبارت ابونعیم: ابوذر گفت، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم وقتی که نمازش را تمام کرد، گفت: السلام علیک. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود و علیک السلام. (۲)

خبر بعثت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به گوش ابوذر رسید. او برادرش را فرستاد تا به وی خبر آورد. او رفت، سخن پیامبر را شنید و به نزد ابوذر بازگشت. ابوذر خود نیز با مشکى آب و اندک توشه ای به مکه آمد. ترسید در آن زمینه از مردم چیزی پرسد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را هم ندید. در ناحیه ای از مسجدالحرام خوابید. شب علی بر او گذشت. فرمود ای مرد غریب، از کجا آمده ای؟ گفت: مردی از بنی غفارم. فردای آن روز، علی (علیه السلام) ابوذر را حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد و سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنید و همان ساعت مسلمان شد. ابوذر اسلام آوردن خود را در مسجد علنی کرد و در راه اسلام از همان روزها آزار دید و کتک خورد. (۳)

ص: ۱۵۷

- 
- ۱- صحیح، مسلم، مناقب ۷/۱۵۳؛ ۱۵۵؛ ابونعیم، حلیه الاولیاء ۱/۱۵۷؛ مستدرک حاکم ۳/۳۴۲ الاستیعاب ۱/۸۳؛ اسدالغابه ۵/۱۸۶؛ الاصابه ۴/۶۳.
  - ۲- استیعاب ۲/۶۶۴.
  - ۳- مسند، احمد ۵/۱۷۴؛ مجمع الزوائد ۹/۳۲۹.

از علی (علیه السلام) در مورد دانش ابوذر سؤال شد. ایشان فرمود: دل او سرشار از علم و دانش بود. از خود او روایت شده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هر آنچه را که جبرئیل و میکائیل در سینه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ریخته بودند، بر سینه من سرازیر کرد. او اولین کسی بود که در علم بقا و فنای در راه خدا و بر مشقت و رنج و حفظ پیمان ها و سفارش ها، پایدار ماند و بر مصائب شکبیا و از آمیزش با مردمان، دوری گزید او خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و اصول (دین) از او آموخت و زیادی ها را دور ریخت. ابوذر ملازم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. همواره از او می پرسید و در همه مسائل ریز و درشت از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کرد و پاسخ می شنید. (۱)

### صداقت و زهد ابوذر

در صداقت و راستگویی ابوذر، حدیث معروف ابودرداء کافی است: «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق من ابی ذر»: آسمان ابی سایه نیفکند و زمین خاکی سنگین نگردد جز بر صادق تر از ابی ذر. این حدیث با عبارت های مختلف نقل شده است و در ذیل برخی آمده است.

ص: ۱۵۸

---

۱- جامع صغیر ۵/۴۲۳؛ مجمع الزوائد ۹/۳۳۱؛ الاصابه ۳/۳۸۴، حلیه، ابونعیم، ۱/۱۵۶.

«من سره ان ينظر الی عیسی بن مریم زهداً و سمتاً فلینظر الی ابي ذر»: هر که در زهد و سکوت عیسی می خواهد بنگرد، ابوذر را ببیند.

### برتری ابوذر

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار تن فرمان داده و این که خود او آن چهار نفر را دوست می دارد: علی، ابوذر، مقداد و سلمان. (۱) در حدیث دیگری نیز فرمود:

(رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده یبعث وحده) (۲)

خدا رحمت کند ابوذر را که تنها راه می رود، تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود.

در حدیث سوم نیز آمده است:

بهشت مشتاق سه تن است؛ علی، عمار و ابوذر. (۳)

ابوذر بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت و جبرئیل به صورت دحیه کلبی در نزد او بود، سلام نگفت. جبرئیل گفت این ابوذر است و اگر سلام می گفت: من جواب سلام او را می دادم. پیامبر فرمود: آیا او را می شناسی؟ جبرئیل گفت: قسم به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت او در ملکوت آسمان

ص: ۱۵۹

---

۱- صحیح، ترمذی ۲/۲۱۳.

۲- استیعاب ۱/۸۳.

۳- مجمع الزوائد ۹/۳۳۰. زفحشری باب ۲۳.

هفتگانه مشهورتر است تا در زمین. پیامبر پرسید چطور به این منزلت برتر رسیده است؟ فرمود: به سبب زهد و بی رغبتی به متاع دنیای فانی. (۱)

سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر

ای اباذر چگونه خواهی بود در حالی که در میان عده ای فرومایه باشی؟ ابوذر گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن وقت چه کنم؟ پیامبر سه بار فرمود: صبر کن، و سپس فرمود: تو مردی شایسته هستی پس از من گرفتار می شوی. گفت: در راه خدا؟ فرمود: آری. ابوذر گفت: مرحبا بامرالله. امر خدا خوش آمد. (۲)

### این است، ابوذر

این است آن ابوذر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با برتری ها، دانش، اسلامیت، ایمان، بزرگواری، روحیه سالم، سابقه و لاحق و آغاز و پایان امر که یاد شد. پس خلیفه (عثمان) که این بُعد شخصیت او را عیب ناک می دید، همواره او را نکوهش می کرد و او را از خود و جامعه می راند، از بازداشت به تبعیدگاه می فرستاد، آن هم با دشوارترین و سخت ترین وضعیت طوری که نزدیک بود تلف شود.

ابوذر پس از تحمل آن همه شکنجه ها و آزارها در آخرین

ص: ۱۶۰

---

۱- مستطرف آبشیهی ۱/۱۶۶۶. ربیع الابرار

۲- مستدرک، حاکم ۳/۳۴۳؛ حلیه الاولیاء ۱/۱۶۲؛ روایت هایی بسیار با سندهای صحیح و مورد وثوق.

تبعیدگاه خود یعنی ربذه در جایی بدون آب و درخت که تنها پرتو سوزان آفتاب چهره او را می گداخت، جان سپرد. خدا میان او و دشمنان او حُکم خواهد کرد که داور خوبی است.

جرم ابوذر این بود که حیف و میل خلیفه و پیرامونیان او را بر نمی تافت و اعتراض می کرد. چرا حقوق ماهانه او را که تنها معاش وی را می توانست تأمین کند، بریدند و عرصه زندگانی را بر وی تنگ گرفتند؟ چرا در شام، همنشینی مردم را با او، منع کردند؟ چرا در مدینه، مردم از او می گریختند و عثمان، هم سخن شدن با او را ممنوع اعلام کرد؟!

گوبا ابوذر، تنها برای شکنجه شدن آفریده شده بود. به خدا سوگند رفتار خلیفه با ابوذر، لکه ننگی بر پیشانی خلافت اسلامی است که هرگز از یاد نخواهد رفت و پاک نخواهد شد.

ابوذر هرگز به ثروت برآمده از راه شرعی، ایراد نمی گرفت؛ فقط به دست اندازی دولتمردان و پیرامونیان خلیفه اعتراض داشت که حق مسلمانان را پایمال می کردند و به بهای فقر مردم، ثروت اندوزی می نمودند.

کسی ابوذر را در مدینه دید، پرسید تو کیستی؟ گفت: من ابوذر صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستم. او پرسید پس چرا مردم از تو گریزانند، جواب داد چون آنان را از انباشتن مال، که رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی فرموده، باز می دارم. (۱) احنف بن قیس گفت: با جمعی از قریش نشسته بودیم. ابوذر (علیه السلام) گذشت در حالی که می خواند: مژده باد گنجینه وران را به داغی بر پشتشان که از پهلوهای آنان درآید و به داغی از پس گردن که از پیشانی های آنان برآید. آن گاه رفت و در کنار ستونی نشست. گفتم او کیست؟ گفتند: ابوذر است. برخاستم به نزد او رفتم و گفتم آنچه بود که از تو شنیدم. در جواب گفت: چیزی نگفتم جز آنچه از پیامبر ایشان شنیده ام. پرسیدم راجع به عطای ماهانه چه می گویی؟ گفت: آن کمک معاش تو است؛ آن را بگیر اما اگر آن، بهای دین تو باشد، رها کن. (۲)

پیامبر سرگذشت ابوذر را به وی خبر داده بود که چگونه به رنج و زحمت می افتد و از مکه و مدینه و شام و بصره و کوفه بلاد مرکزی اسلام دور نگاه داشته می شود و باید شکبیا باشد.

او به آن همه گرفتاری ها و دربه دری ها که در راه خدا بود، مرحبا و خوشامد گفته است. این بود ابوذر، آن گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شبیه عیسی بن مریم در زهد و عبادت و نیکوکاری و صدق و راستی معرفی کرده بود؛ ولی با این حال، وقتی عثمان بر او خشم گرفت، وی را کذاب خواند و او را تهدید به قتل نمود.

ص: ۱۶۲

---

۱- مسند، احمد ۵/۱۷۶-۱۶۴.

۲- سنن، بیهقی ۶/۳۵۹؛ ابونعیم در حلیه ۱/۱۶۲.

از نشانه های پستی دنیا همین که علی (علیه السلام) و مروان در یک کفه سنجش قرار گیرد و آن مارمولک، بچه مارمولک و لعین، لعین زاده هم سنگ علی بن ابیطالب (علیه السلام)، آن انسان کامل دانسته شود. گویا خلیفه آن همه پستی ها و رذالت ها خاندان ابی العاص را نمی دانست و چنان کرد و چنان گفت. داور نهایی خدای دادگر است.

## جنايات تاريخ

تاریخ در حق صاحبان فضیلت و انسان های اصیل و ریشه دار که امت مسلمان از زندگانی آنان و خوی بزرگوارانه، نشانه های ماندگار، روحیه کامل، بند بند گفتار آن ها، پندهای رسا، حکمت های درخشان و موارد انجام و خودداری آن ها، بهره ها می برند، جنایات فراوانی کرده است، شما تاریخ را می یابید که در اینجا با شتاب می گذرد و می خواهد آنان را به بوته فراموشی بسپارد و از یاد برتری های آن ها دیده می پوشد یا فقط مجمل و به صورت خرد شده یا کلام تحریف گشته و آمیخته به دروغ یا کاستن شخصیت آنان، سخنی به میان می آورد. همه این ها بدان سبب بوده که طرح حقایق و واقعیات با مبادی غلط در تضاد بوده و با انگیزه های شهوت و ریاست، سیاست گذاران زمان و حاکمان وقت، ناسازگاری داشته است. از همین ناحیه است که تاریخ از سخن گسترده در بیان زندگانی ابوذر و طرح ابعاد وجودی او در فضائل،



نبوغ و کمالات او که می توانست الگوی انسانی باشد، غفلت کرده یا خود را به ناآگاهی زده است.

## بلاذری

شما بلاذری را می یابید که در یاد تبعید ابوذر به ربنده، روایت هایی می آورد و حدیث راستگویی را ذکر می کند. او سپس به دروغ سعید بن مسیب آن دشمن اهل بیت و شیعیان ایشان می پردازد که عثمان، ابوذر را تبعید نکرده و او با میل خود به آنجا رفته و زندگی کرده است.

این نویسنده به خود رها شده و از خدا غافل، ندانسته که با این سخن خود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را که درباره تبعید ابوذر و اخراج او از مدینه، خبر داده، تکذیب می کند. (۱) همچنین مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تکذیب نموده که پس از وفات ابوذر در محل تبعید، که عثمان تصمیم به اخراج عمّار از مدینه گرفت، علی (علیه السلام) فرمود: تو ای عثمان مرد صالحی از مسلمانان را تبعید کردی و او در آنجا هلاک شد. همچنین تکذیب "ابوذر راستگو است." بلاذری به روایت صحیح از ابوذر خطاب به عثمان نقل می کند که تو مرا پس از هجرت دوباره اعرابی (بادیه نشینی) کردی. همچنین نقل دیگری از بلاذری در تکذیب عثمان است که به عمّار گفت: ای... به نظر تو من

ص: ۱۶۴

از تبعید ابوذر پشیمان هستم و تکذیب های دیگر.

این بیچاره نمی داند که خبر این رخداد فجیع درباره صحابه های بزرگ مانند ابوذر در جامعه پیچیده و نقل مسافران کاروان ها شده است. مؤمنان آن را نکوهیده اند و برخی بر خلیفه عیب گرفته و شماتت کرده اند. در همین رابطه مردمی از اهالی کوفه به ابوذر که در ریزه بود، گفتند آیا پرچی بر نمی افرازی تا ما در زیر آن با عثمان بجنگیم؟ ابوذر گفت: نه اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد، می شنوم و اطاعت می کنم. (۱)

ابن بطّال گفت: معاویه بدین سبب به عثمان نامه نوشت که ابوذر، فراوان به او اعتراض داشت و در مقابل او می ایستاد. در سپاه معاویه تمایلی به ابوذر وجود داشت و او از خوف شورش، از عثمان خواست که ابوذر را به مدینه بخواهد؛ زیرا، ابوذر مردی بود که در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهش گر، هراس نداشت. (۲)

نشانه ای دیگر از به اصطلاح امانت بلاذری در نقل، آن است که او به هنگام یاد از بدرقه ابوذر توسط مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «میان علی و عثمان، در این خصوص،

ص: ۱۶۵

---

۱- طبقات، ابن سعد ۳/۲۱۲؛ این صبر و تحمل در راستای مصالح دعوت محمدی، بوده همانند تسلیم و سکوت امام او، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، در آن اوضاع و احوال.

۲- عمده القاری، عینی ۴/۲۹۱.

سخنی رفته» ولی او ماجرا را نیاورده؛ زیرا در بیان آن ماجرا، خلیفه زیر سؤال می رفت! همین تمایل به خلفای جور و کتمان زشتکاری های آن ها، منشأ جنایات تاریخ شده است.

### ابن جریر طبری

طبری در تاریخ خود، وقتی به ابوذر می رسد، می نویسد: در سال سی، آن طور که گفته شده ماجرای گسیل نمودن ابوذر به مدینه از شام توسط معاویه رخ داده است و در این باره چیزهایی گفته شده که من خوش ندارم بیشتر آن ها را یاد کنم. کسانی که معاویه را معذور می دانند، در اینجا قصه ای می گویند...

چرا طبری آنچه را گفته اند، یاد نمی کند و فقط داستانی را معذور دارندگان معاویه در توجیه کار زشت وی و خلیفه (عثمان) ساخته اند، می آورد. او خوش ندارد حقایق و رخدادهایی جدی را یاد کند که آبروی آن دو مرد (عثمان و معاویه) را به خطر اندازد.

او پنداشته که آن حقیقت همواره در پشت پرده ابهام می ماند؛ غافل از آنکه در گوشه و کنار و در برخی کتاب های تاریخی، گزارش هایی آمده که روحیه دشمنان ابوذر را آشکار می سازد و خیرهای غیبی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آن باب یاد می آورد.

اما از دیگر کسانی که آن قصه دروغ را که هرگز نشانی از صحت ندارد و تاریخ صحیح آن را تکذیب می کند، آورده اند،

عبارت است از: ۱. سرّی؛ ۲. شعيب بن ابراهيم كوفی؛ ۳. سيف بن عمر تيمی كوفی؛ ۴. عطیة بن سعد عوفی؛ ۵. يزيد فقعی. (۱)

بنگرید به امانت داری طبری در امر تاریخ که او آن همه حقایق را می گذارد و چنین نامه ساختگی دروغ را می آورد.

آفرین بر او!

### نگاهی بزرگوارانه به تاریخ طبری

طبری کتاب خود را با آوردن نامه های سری آن دروغگوی حدیث ساز، از شعيب ناشناس و از زبان سيف که خود جعل کننده ای به حال خود رها و از نظرها افتاده و بی اعتبار و متهم به کفر و الحاد، زشت و سیاه کرده است. او در کتاب خود با همین سندهای زشت، هفتصد و یک روایت را به قصد انحراف از حقایق در حوادث سال های یازده تا سی و هفت هجری و تنها مربوط به عصر سه خلیفه ترتیب داده است. از سال وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آغاز و در چندین جلد پخش شده و در جلد پنجم پایان یافته است.

من نمی دانم آیا آگاهی های افرادی چون سرّی و سيف بن عمر از تاریخ، منحصر به حوادث همین چند سال، آن هم رخدادهای تنها مذهبی و نه مطلق حوادث بوده است؟ و یا موضوعات آن دو تن اختصاص به حوادث مذهبی آن عصر و

ص: ۱۶۷

---

۱- ر.ک: استیعاب، ترجمه قمقاع ۲/۵۳۵؛ الاصابه ۳/۲۳۹؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۱۰/۲۱؛ تفسیر، ابن کثیر ۱/۵۰۱، تهذیب التهذیب ۷/۲۲۶.

سال هایی خاص داشته که در مبادی مسلکی و معتقدات مکتب خلفا، سنگ بنای اساسی به شمار می رود؟ طبری می خواسته تاریخ صحیح را برای تقرّب به صاحبان قدرت، با آن مطالب ساختگی تیره سازد و هر کس در آن گزارش ها بنگرد، در می یابد که همه آن ها بافته یک دست و زاییده یک مغز است. گمان ندارم بر شخصی مانند طبری چنین چیزی پوشیده مانده باشد؛ جز اینکه مهر بی جا انسان را کور و کر می کند!

همین مطالب ساختگی، صفحاتی از کتاب تاریخ ابن عساکر، کامل ابن اثیر، بدایه ابن کثیر و تاریخ ابن خلدون و تاریخ ابوالفداء را سیاه کرده است. کتاب های دیگری نیز کورکورانه به دنبال طبری حرکت کرده و پنداشته اند که بافته های او در تاریخ اصل خدشه ناپذیرند؛ در حالی که دانشمندان رجالی، هر حدیثی را که یکی از این نامبردگان، در سند آن باشد، بی اعتبار می دانند تا چه رسد همگی آنان در یک سند، جمع باشند.

### **کامل ابن اثیر جزری**

او هم به دنبال طبری واقعه ای را نقل و دیگری را رها کرده است.

در حوادث مربوط به ابوذر پس از اشاره به اخراج وی از شام به مدینه و دشنام معاویه به ابی ذر و دیگر رفتارهای خارج از اخلاق و ادب می نویسد: یاد آن ها صحیح نیست و اگر هم واقعیت داشته، عثمان در آن کار نامعذور بوده که

ص: ۱۶۸

پیشوا می تواند آحاد رعیت را تنبیه و ادب کند نه آنکه آن کارها را بهانه تعرّض به او قرار دهد!

آن بیچاره پنداشته که او تنها گزارش گر تاریخ است و کتاب او تنها تاریخی است که واقعیت را به احترام خلیفه نوشته است. حال آنکه در منابع حدیثی و تاریخی دیگر همه آنها آمده و مردم از آن ها آگاهی یافته اند. از سوی دیگر ادب کردن پیشوا مربوط به ترک آداب دینی و اخلاقی افراد است؛ در حالی که ابوذر پاک تر از آن بوده که چنان رفتارهایی از وی سر زده باشد؛ بلکه خود ابوذر در پایه ای از علم و پارسایی بود که حق داشته ترک کننده واجب و مرتکب حرامی را ادب کند.

خلیفه را چه شده که ابوذر را ادب می کند، اما ادب کردن ولید بن عقبه همیشه مست و بازی کننده با نماز واجب را بر نمی تابد و قصاص عیب‌الله بن عمر را به سبب قتل انسانی محترم، روا نمی شمارد و از ادب کردن مروان سند ساز بر علیه خود خلیفه، می گذرد؟!

از تنبیه مغیره بن انس سرباز می زند. که می گوید من علی بن ابی طالب را کفایت می کنم و امام به او فرمود: ای فرزند نفرین شده ابتر و درختی که نه شاخه ای دارد و نه ریشه و اصل، تو مرا کفایت می کنی به خدا قسم کسی را که تو یاور او باشی، خدا عزیزش نمی کند. از این دست، بسیار وجود دارد.

ص: ۱۶۹

ابن کثیر دمشقی نیز بر پایه بنای پیشینیان، در حذف و نادیده گرفتن آنچه به زیان مکتب خلافت بوده، پیش آمده و به اصطلاح، نغمه ای دیگر در سرنا افزوده است.

او نوشته است: ابوذر مانع از آن بوده که دارایان، مالی را نگاهدارند و می گفته بیش از قوت لایموت خود را باید صدقه و احسان کنند و در این باب آیه قرآن (۱) را تأویل می کرده است!

معاویه او را از این کار نهی کرد؛ اما او خودداری نمود.

معاویه به عثمان شکایت کرد. او ابوذر را به مدینه خواست و مورد نکوهش قرار داد و از وی خواست روش خود را تغییر دهد و برگردد؛ ولی او به کار خود ادامه داد و سرانجام به ریزه تبعید شد. گفته شده که خود ابوذر اقامت در ریزه را انتخاب کرده است. (۲)

در فصل ابوذر می نویسد: در برتری او، احادیث فراوانی نقل شده که مشهورترین آن ها روایت عبدالله بن عمر است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم): «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق لهجه من ابی ذر»: آسمان سبز بر سر کسی سایه نیفکند و زمین خاکی، بر پشت خود بر نداشت کسی را که راستگوتر از ابی ذر باشد. در این حدیث، ضعف وجود دارد.

ص: ۱۷۰

---

۱- توبه ۴۳/

۲- البدایه و النهایه ۷/۱۵۵.

به هنگام مرگ ابوذر، جز زن و فرزند او کسی دیگر نبود و آن ها قادر به کفن و دفن او نبودند. از قضا عبدالله بن مسعود با جمعی از عراق سر رسیدند و در مراسم حضور یافتند. عثمان نیز خانواده ابوذر را پس از مرگ وی به خاندان خود آورد و کفالت کرد.<sup>(۱)</sup>

این بود همه آن چیزی که در چپته این مورّخ متعصّب و بی انصاف آمده و در سخنان او چندین جای انتقاد است:

۱. تهمت منع از نگهداری مال برای دارایان، این موضوع در طول تاریخ به طور گسترده به ابوذر تهمت زده شده و او را اشتراکی و سوسیالیست معرفی کرده اند؛ در حالی که چنین نبوده است. او فقط به حیف و میل بیت المال توسط خلیفه و کسان نزدیک او اعتراض داشت و به حق هم بود.

۲. ابن کثیر پنداشته است که ابوذر به اختیار خود در ربذه سکونت کرده و تبعیدی در کار نبوده است. ما پیش تر به این معنا پرداخته ایم.

۳. حدیث رسیدن بناهای مدینه به (سَلْع) از دروغ هایی است که به «اُمّ ذر» بسته شده است. تازه اگر صحّت داشته باشد، آن سبب رفتن ابوذر به شام است نه تبعید به ربذه.<sup>(۲)</sup>

در ضمن ابن کثیر آن را از طبری گرفته و در سند

ص: ۱۷۱

---

۱- البدایه و النهایه ۷/۱۶۵.

۲- مستدرک، حاکم ۳/۳۴۴.



روایت های او در این زمینه، راویان ضعیف متهم به دروغ و حدیث سازی و کفر و الحاد، مانند سرّی، شعیب، سیف، عطیه و یزید و فقعی وجود دارد. بنابراین اعتماد را نشانید.

۱. اینکه عثمان به ابوذر سفارش کرده باشد گاه گاهی از ربنده به مدینه سرزند تا پس از هجرت، اعرابی نشود؛ دروغی است همانند حدیث «مسلم» بلکه قضیه، عکس بوده و ابوذر به عثمان گفته است تو مرا پس از آنکه هجرت کرده بودم، اعرابی (بادیه نشین) کردی. وانگهی هیچ مورّخی ننوشته، ابوذر پس از تبعید به ربنده تا دم مرگ، به مدینه آمده و به آنجا سرزده باشد.

۲. عادت این نویسنده آن است که درباره امویان که به آن ها گرایش داشتند، مطالب بسیار ضعیف و به اصطلاح هر رطب و یابسی را می آورد و هرگز در سند آن ها سخن نمی گوید؛ اما وقتی نوبت به اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنان و وابستگان ایشان مانند ابوذر می رسد، زمین با آن گستردگی بر وی تنگ می گردد و مته روی خشخاش می گذارد، زبانش بند می آید، لبانش از هم باز نمی شود و لکنت پیدا می کند و گوش هایش سنگین می گردد!

او حدیث معروف راستگویی ابوذر را که از جمله ابن عمر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده و ابن سعد در طبقات، ترمذی، ابن ماجه و حاکم آورده اند، علاوه بر آن، علی امیرالمؤمنین

(علیه السلام)، ابوذر، ابودرداء و جابر آن را روایت کرده اند و در صحیح ها آمده، ضعیف معرفی می کند!

خواننده محترم اگر در کتاب های محدّثان و این سلسله مورّخان، دقّت کند، به انواعی از این نوع جنایات که به اندکی از بسیار اشاره کردیم، آگاه می شود و در می یابد که آنان چگونه به حذف، و نادیده انگاشتن حقایق، گرفتار بوده اند.

تو در این امر در غفلت بوده ای؛ ما پرده از جلوی چشمانت کنار زدیم و اکنون دیده ات تیزبین شده است. (۱)

### نظر ابوذر در دارایی ها

ابوذر نیز همانند همگنانش که به دنبال کتاب و سنت در حرکت بودند، صلاح امت مسلمان و رستگاری مردم را، خواسته و سزاوار نمی دانستند که مردم از کتاب و سنت به اندازه ذره ای باز مانند.

ابوذر می خواهد بخل و تنگ نظری نکوهیده از بین برود و برای ناتوانان امت هم، متاعی از نعمت های دارایان، باشد و از حقوق خود که خدا برای آن ها واجب فرموده، محروم نباشند. اعتراض شدید ابوذر متوجه کسانی بوده که اموال بینوایان را غصب و برای خود صندوق هایی از طلا و نقره فراهم می آورند.

شمس های طلای دولتمردان حکومت عثمان، با تبر

ص: ۱۷۳

شکسته می شد، بدون آنکه حقوق واجب الهی، اعم از خمس و زکات از آن ها کسر شود و بی آنکه بینوایان و گرسنگان و تشنگان، یاری شوند. آن ها دائم در رنج و عذاب به سر می بردند. حتی آن همه ثروت، برای مصالح عمومی نیز هزینه نمی شد تا سود آن عاید مردم گردد. در حالی که مشیت خدا بر آن است که طلا و نقره در دستان همه قرار گیرد و در صنعت و کشاورزی و حرفه های فنی سرمایه گذاری شود تا صاحبان آن ها سود برده و عامه مردم نیز از گردش آن ها بهره مند گردند، ناتوانان به دستمزد کار خود برسند، شهرها آباد و زمین های (بایر) احیا گردد، معارف و دانستی ها انتشار یابد و دانشگاه ها و دانشکده ها، کتاب و کتابخانه ها و روزنامه ها و مجلات علمی تأسیس شود.

همه نیازمندان و درماندگان به حقوق الهی و انسانی خود برسند و همه کارهای خیر جای خود را پیدا کند تا در پرتو آن برخورداری ها، ملتی خوشبخت گردد و با پیروزی های حاصل شده، هیچ خلایقی باقی نماند.

به همین سبب خدای سبحان فراهم کردن ظرف های طلا و نقره را حرام فرمود تا آن فلزهای گرانبها به صورت جامد باقی نمانند و بزرگ ترین عایدات اقتصادی از دست نرود.

انگار سرور ما ابوذر، متوجه چنین کسانی بوده که معاویه از آن جمله به شمار می رود. فریاد ابوذر با تلاوت آیه قرآنی

بر سر او بود و وقتی می دید کاروان دارایی های گردآوری شده با قطار شتر به دربار معاویه نزدیک می شود، می گفت قطار شتران حامل آتش آمد.

مروان یکی دیگر از آنان بود که یک فقره از دریافتی های او از عثمان، پانصد هزار دینار، خمس افریقا بود و دیگری عبدالرحمن بن عوف بود که به هنگام مرگ، آن قدر شمش طلا باقی گذاشت که با تبر آن را می شکستند و دستان کارگران، تاول زد. از او چهار زن مانده که به هر زن هشتاد هزار رسید.

پس ثروت او از این طلاهای ذخیره شده به سیصد و بیست هزار می رسید. (۱)

زیدبن ثابت فرد دیگری بود که غیر از گله اسب و املاک فراوان، آن اندازه طلا و نقره باقی گذاشت که با تبر شکسته می شد. شخص دیگر، طلحه بوده که برای پس از خود صد صندوق (۲) پر از سه قنطار زر به میراث گذاشت. عثمان درباره طلحه، گفت: وای بر پسر مضمربه! من چقدر به او طلا دادم؛ امّا او درصدد ریختن خون من بود. (۳) طلحه صد بار شتر طلا باقی گذاشت. امثال این افراد بسیار بودند که با بخل و

ص: ۱۷۵

---

۱- رک : الغدير ۸/۲۸۴.

۲- معادل «بُهار» به معنای پوست گاو پر از طلا.

۳- شرح ابن ابی الجوید ۲/۴۰۴.

تنگ نظری های خود، از رسیدن سود به مردم دریغ داشتند.

ابوذر می دید که ابوموسی وزنه های طلا و نقره و سیم و زر را برای خلیفه می آورد و او همه آن ها را به زنان و دختران خود می بخشید، بی آنکه از مخالفت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ترس و واهمه ای داشته باشد. ابوذر می دانست مقدار انبار شده و نقدینگی خلیفه چه مقدار است که در روز قتل او به غارت رفت.

برای مردم محبت شهوانی زنان و فرزندان و سیم و زر کلان و اسبان نشاندار و چهار پایان و کشت و زرع، آراسته گشته است. این متاع اندکی است. بازگشت نیکو در نزد خداست. (۱)

گمان شما درباره مرد متدینی که در برابر تلی از این گنجینه ها می ایستد و در سینه او پیشگویی های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) موج می زند؛ در حالی که روحیه دنیا طلبی آن جماعت را هم می بیند، چه می تواند باشد؟! او می داند بیشتر آن ثروت های اندوخته شده، در فراخوانی به باطل و در فراهم کردن لشکرهایی از عهد شکنان که بیعت امام طاهر بر حق را شکستند، و بر او خروج کردند، هزینه خواهد شد. این اموال در اختیار کسانی قرار خواهد گرفت که همسر مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) را از کنج خانه او بیرون کشیده یا بودجه هایی برای حدیث سازان در برتری بنی امیه و لعن و سب مردان پاک اهل بیت (علیهم السلام)

ص: ۱۷۶

خواهد بود. همچنین در اختیار تحریف کنندگان حقایق و دشنام دهندگان مولای ما امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، قاتلان صالحان و نیکان و دوستداران اهل بیت پاک (علیهم السلام)، قرار خواهد گرفت. بسیاری از آن دارایی های بادآورده، از راه نامشروع گرد آمده، و در باده گساری ها، تباهی، شهوات و کارهای ناشایست، صرف خواهد شد!

گمان شما به آن مرد چیست؟ که صدای پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله و سلم) در گوش او طنین انداز است که فرمود: هرگاه تعداد فرزندان ابی العاص به سی تن رسد، مال خدا را دست به دست کرده و بندگان خدا را برده خود نموده و دین و آیین الهی را مایه دغلکاری قرار دهند و او با چشمان خویش می بیند که خاندان عاص به سی تن بالغ شده اند و همانند کودکانی که توپی را زیر پای خود می گردانند، با مُلک و حکومت چنان بازی می کنند و مال خدا را در میان خود می گردانند. به نظر شما ابوذری که همه این ها را می بیند، همانند آدم غمزده ای باشد که سر می جنباند و گویا نمی بیند یا نمی شنود و چیزی نمی داند؟ یا آنکه با فریاد خویش جهانی را آگاه کند، و نگاه ها را متوجه حکومت های دنیوی و فساد حاصل در میان امت اسلامی، سازد تا شاید بخشی از آن فساد و تباهی را از بین ببرد و مانع پاره ای از بزهکاری ها شود؛ زیرا اساس این آیین حنیف، فراخوانی به حق و فرمان به نکویی و

بازداشتن از بدی و زشتی است.

(وَلَتَكُنَّ مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۱):

و باید از شما، امتی باشند که به خیر فراخوانند، امر به معروف و نهی از منکر کنند که آنان رستگارانند.

ابوذر به این وظیفه مهم دینی عمل کرد. او کسی بود که در راه خدا، نکوهش احدی را بها نمی داد. جز سخن خدا بر زبان نمی آورد: «الذین یکتزون الذهب و الفضة...» و در برداشت از آن آیه از معنای ظاهر آن، فراتر نمی رفت؛ زیرا او منظوری جز همان کسان معلوم الحال نداشت که از راهی غیر حلال و به ناحق ثروت گرد آوردند. حق الهی را نپرداختند؛ پس انکار و اعتراض ابوذر به دیگران دوستان و هم عصران خود نبوده که از توانگران بودند. قیس بن سعد بن عبادة انصاری از جمله کسانی است که افزون بر حقوق واجب، اموال زیادی را در راه خدا هزینه می کرد. (۲) ابوسعید خدری می گوید: من خانواده ای از انصار را سراغ ندارم که دارا تر از ما باشند. (۳) عبدالله بن جعفر طیار که آوازه ثروت و بخشش های او، فضا را پر کرده بود. (۴) همچنین عبدالله بن مسعود که نود هزار

ص: ۱۷۸

---

۱- آل عمران / ۱۰۴.

۲- ر.ک: الغدير ۲/۸۵ - ۸۸.

۳- صفه الصفوه، ابن جرزی ۱/۳۰۰.

۴- تاریخ، ابن عساکر ۷/۳۲۵ - ۳۴۴.

از خود مال باقی گذاشت. حکیم بن خرام که دارالندوه در اختیار او بود و آن را به صد هزار درهم به معاویه فروخت. عبدالله بن زبیر به او گفت: کرامت قریش را فروختی؟!

حکیم در جواب گفت: ای پسر برادرم، تقوا همه بزرگواری ها را تحت شعاع قرار داد؛ من با فروش آن، خانه ای در بهشت خریدم و تو را گواه می گیرم که آن را در راه خدا دادم. حکیم همچنین با یکصد شتر یا گاو قربانی، حج گذارد و بر هر یک، قطعه پارچه گرانبهایی انداخته بود. او در روز عرفه یکصد برده به وقوف آورد که بر گردن هر یک گردنبندی سیمین آویخته بود و بر آن ها نقشی بود: «آزاد شده های خدا عزوجل»، که از سوی حکیم، همه آن ها را آزاد کرد و هزار قربانی کشت. (۱)

مردمانی دیگر از قبیل همین توانگران بوده اند و هرگز گوش دنیا نشنیده که نکوهش ابوذر متوجه این ثروتمندان شده باشد؛ زیرا او می دانست که آنان ثروت خود را از راه مشروع به دست آورده و حق واجب آن را پرداخته، حتی افزون بر آن هم داده اند و حق جوانمردی را به شایستگی، رعایت کرده اند. ابوذر نیز برای مردم، جز این را نمی خواسته است. پس ابوذر وقتی معاویه را در کاخ سبز او می بیند، آن اعتراض را می کند. (اگر از مال خداست خیانت است و اگر از

ص: ۱۷۹



مال توست اسراف است) و معاویه سکوت می کند. ابوذر می گوید: کارهایی پدید آمده که من نمی شناسم؛ به خدا سوگند آن ها نه در کتاب خداوند است و نه در سنت پیامبر او. قسم به خدا می بینم که حقی پایمال و باطلی زنده می گردد و راستگویی، دروغگو شمرده می شود و ثروتی بدون پارسایی فراهم می آید و شخص صالح و شایسته ای کنار و دیگری بر جای او می نشیند.

همین ابوذر، مقدار را می بیند در ناحیه جُرف مدینه خانه ای ساخته که بیرون و داخل آن گچ کاری شده (۱)، ولی هرگز به او اعتراض نکرده و او را از آن باز نداشته است، چون فرق آشکاری میان آن دو مال و بنا و صاحبان آن ها می دید، اما وجوب و هزینه کردن مازاد بر آذوقه روزمره، موضوعی است که به ابوذر نسبت داده شده و دروغی بیش نیست. ابوذر هرگز چنان ادعایی نداشته و به آن فراخوانده است. چگونه چنان امری ممکن است در حالی که ابوذر وجوب زکات را در شریعت، رسمی می داند و آیا چنان کاری جز با دارامندی و مال مانده پس از هزینه، ممکن است؟ خداوند سبحانه فرمود:

(خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزكهم)

ص: ۱۸۰

از دارایی های آن ها، صدقه بگیر تا به آن وسیله آن ها را پاک و پاکیزه کنی.

این که کلمه «صدقه» را نکره آورده، دلیل بر این است که صدقه بخشی از مال است نه همه آن. از دیگر سو، تعیین نصاب زکات در سیم، زر، چهارپایان و غله ها همگی به صراحت دلالت دارند که باقی مانده مال زکات داده، برای صاحبان آن حلال است. خود ابوذر در زمینه زکات مال، حدیث هایی روایت کرده که از سوی بخاری، مسلم و دیگران از اهل صحاح، احمد و بیهقی و جز آنان نیز گزارش شده است؛ پس اگر پس از اخراج زکات، هزینه کردن بقیه مال واجب می بود، تعیین نصاب چه معنا داشت؟

هرگاه پس از ادای زکات واجب بر مکلف هزینه کردن بقیه مال واجب می بود؛ پس معنای فلاح مذکور در آیه چه می شود:

(قد افلح المؤمنون ... والذین هم للزکات فاعلون... (۱))

مؤمنان رستگار شدند... و آنان که زکات دادند.

کاش می دانستم اگر هزینه کردن همه دارایی ها برای انسان واجب می بود، او پس از ادای حقوق مالی با چه سرمایه، کدام مال و چه کار و حرفه ای می توانست زندگی را ادامه دهد؟ آیا با همان آذوقه شب به کار می پرداخت یا «دست از پا درازتر» بر می گشت.

ص: ۱۸۱

وانگهی زکات از چه چیز بردازد که چیزی برایش نماند؟ فقرا و بینوایان از چه راهی، نیازهای خود را بر طرف کنند؟

یا خود او در آینده زندگی خود را چگونه اداره خواهد کرد؟ آیا معقول است که ابوذر چنان فکری داشته و خواسته باشد دنیا پر از گدایان حاجت خواه باشد که هیچکس جز مانندان خود، تهیدست سائل به کف را نیابد تا به آن وسیله گرفتاری خود را رفع و خلاص زندگی را پر کنند؟ اگر این موضوع که به ابوذر نسبت داده اند، یک سال عملی شود، نتیجه ای جز این نخواهد داشت.

به خدا سوگند هرگز برای جامعه خود چنین پستی را نمی خواهد. او برای همه خیر و نیکی دوست دارد و هیچ انسان مصلح و خیر اندیش چنان نمی اندیشد تا چه رسد به ابوذر که خود از دانشمندان صحابه و مصلحان و شایستگان آنان، به شمار بوده است.

آری خشم ابوذر چنان که مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: برای خدا و مسلمانان بود؛ آنجا که می دید غنائم و دارایی های متعلق به آنان را ناهلان می برند، انبار می کنند و فقط دلالان و واسطه گران سیری ناپذیر و آزمند، از آن ها بهره مند می شوند و بس. او می دید ثروت های عمومی در میان ایشان تقسیم می شود و دست خود مردم از حقشان خالی می ماند. پس هرچه بر سر ابوذر آمد، از ناحیه این دلالان، در برابر چشم خدا و در

راه او بوده است. چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: ای ابوذر تو مرد شایسته ای هستی و پس از من گرفتاری خاصی به تو می رسد.

ابوذر گفت: یا رسول الله! در راه خدا؟ پیامبر فرمود: آری در راه خدا. ابوذر گفت: امر خدا خوش آمد. (۱)

وانگهی اختلافی میان ابوذر و معاویه درباره کلام خدای تعالی آیه ۳۴ سوره توبه به وجود آمد. معاویه، مخاطب آیه را، اهل کتاب می دانست، اما ابوذر آن را برای همه مسلمانان می دانست.

این اختلاف، تنها وسیله ای شده در دست دروغگویان تهمت زن به ابوذر. آشکار است که میان آن ها در مقدار هزینه مالی، اختلافی نبوده؛ بلکه بحث فقط در این بوده که مخاطب آیه کیست؟ معاویه آن را ویژه اهل کتاب پنداشته و ابوذر از آبشخور وحی و لحن آیه کریمه، شامل همه مکلفان می دانست؛ پس لازم است چنان چیز را به هر دو نسبت داد یا هر دو را تبرئه کرد.

تنها ابوذر را متهم دانستن، زاییده کینه تیزی و دشمنی است.

به هر حال، مراد، انفاق برخی دارایی ها است، نه همه آن.

اگرچه برای کوتاه بینان در اولین وهله، اولی به نظر می آید

ص: ۱۸۳

و این آیه، تنها آیه در این مضمون نیست. (۱) علاوه بر آن، این آیه ها در افاده هزینه کردن همه مال، از آیه مورد بحث سوره توبه، صریح ترند که «اموالهم» جمع مضاف است؛ لیکن ضروری دین اسلام است که مراد از آن «اموالهم» بعضی از آن هاست، نه همه، و اینکه کلمه را جمع آورده شاید بدین نکته باشد که مؤمنان در پاکی نفس و بزرگواری طبع و بلندی همت در پایه ای قرار دارند که اگر خدا هزینه کردن همه دارایی های آن ها را بخواهد، مضایقه نمی کنند؛ مانند آیه ذیل:

«کسانی که دارایی شان را هزینه می کنند تا جلوی راه خدا را ببندند» (۲)

و نیز آیه:

«کسانی که دارایی خود را برای خودنمایی و نمایش به مردم هزینه می کنند» (۳) ..

در اصل، هزینه کردن مطرح است؛ مانند آیه: «لن تنالوا البرَّ حَتَّىٰ تَنفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ» (۴):

به نیکوکاری نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید هزینه کنید.

که در این آیه ها مقدار مطرح نیست و طبیعت انفاق و

ص: ۱۸۴

---

۱- ر. ک: بقره / ۲۶۱ و ۲۷۴ و ۲۶۲ و ۲۶۵.

۲- انفال / ۳۶.

۳- نساء / ۳۸.

۴- آل عمران / ۹۲.

هزینه کردن مراد است. (۱)

علاوه بر آنکه برخی از آن آیه ها، نظر به انفاق مستحبی دارند، چنان که علمای تفسیر و حافظان حدیث فرموده اند. با این وجود که خدا در آن سلسله آیه ها «اموالهم» جمع مضاف به کار برده در آیات دیگر حدّ و مرزی برای هزینه کردن تعیین فرموده است :

(و لا تجعل يدك مغلولة الي عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً) (۲):

دست خود را بر گردنت مبنده و آن را به طور کامل هم نگشا که ملامت شده و حسرت خورده (در گوشه ای) بنشینی.

همچنین کلام دیگر خدای تعالی که می فرماید:

«و کسانی که هرگاه هزینه کردند و لخرجی و اسراف و بخل هم نوزند و راهی میانه برگزینند» (۳).

آیا به نظر شما، ابوذر از این همه آیه های قرآنی و اصول مسلم اسلامی، غافل بوده و یا در تأویل آن ها در برابر حقایق موجود، نظری ویژه داشته است؟! یا پس از گذشت عمری از دنیا، تازه به دوران رسیده هایی که روزگار همچون موج، کف بی حاصل آورده و بر گنجینه های پنهان وقوف یافته و یاوه

ص: ۱۸۵

---

۱- رک: ابراهیم / ۳۱؛ بقره / ۳، انفال / ۳؛ حج / ۳۵؛ سجده / ۱۶؛ بقره / ۲۵۴؛ ۲۶۷؛ منافقون / ۱۰.

۲- اسری / ۲۹.

۳- فرقان / ۶۷.

هرگاه ابوذر از آن شیوه بهتر در حکم الهی، کمترین انحرافی می داشت که به نظام اجتماعی خلل می رساند و صلح و آرامش را بر هم می زد و با تحریک عواطف و ایجاد آشوب، به امنیت جامعه لطمه وارد می کرد یا از مبادی اسلامی فاصله می گرفت، مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) اول کسی بود که او را باز می داشت و جلوی کار او را می گرفت؛ اما ابوذر در برابر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطیع ترین بود و مانند سایه او را دنبال می کرد. او بود که فرمود: ای اباذر تو برای خدا خشم کرده ای، به او امید داشته باش و نیز می فرماید: به خدا سوگند من برای خدا ابوذر را بدرقه کردم. به عثمان فرمود: از خدا بترس تو مرد شایسته ای از مسلمانان را تبعید کردی و در تبعیدگاه هلاک شد.

امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) کسی است که شما او را در سخت گیری درباره خدا، می شناسید که هرگز در هیچ امر خدایی نکوهش احدی را بها نمی دهد. او همراه حق و حق همراه او بوده و هست در آنچه می گوید و انجام می دهد. آیا به نظر شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنکه می دانسته، ابوذر در آینده و در اواخر عمر خود چنان دعوت باطل خواهد داشت، باز او را در میان مردم با آن صفات و برتری ها می شناساند و مقام او را نزد مردم بالا می برد و در دل های مردمان صالح، جا می داد؟

عمر هم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: آیا ابوذر را چنان که می فرمایید بشناسیم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری.

اگر ابوذر چنان مرد صالحی نبود و پیامبر او را تعریف می کرد، در واقع فساد او را تأیید و باطل وی را بنیاد می نهاد.

حاشا که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین باشد.

### ابوذر و سوسیالیزم

در فصل گذشته با کسانی که تیرهای افترای خود را به سوی ابوذر، آن بنده صالح خدا که شبیه عیسی بن مریم در امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، پرتاب می کردند، آشنا شدیم. اکنون می خواهیم به جنجال آفرینی جماعتی که کورکورانه تقلید کرده و در عصر اخیر با سخنانی خطا آمیز، ابوذر را، با آن مقام با جلال، گاهی به سوسیالیست بودن و گاه به پیروی از مکتب کمونیسم متهم می کنند، آشنا شویم.

آیا این فریب خوردگان، به اصول کژ و نگونسار کمونیسم، علم و آگاهی دارند و مبانی سوسیالیزم را که نزدیک به همان کمونیسم ناخوشایند است، می دانند؟ آیا آنان به مغز مطالب ابوذر، آن مصلح بزرگ، معرفت یافته اند تا بین این دو مبنای متمایز، بتوانند وفق دهند؟ گمان ندارم آنان چیزی از آن مطالب مغزدار را شناخته باشند. به زعم من، آنان کمونیست های خائنی هستند که زهر کشنده را در روغن ریخته و چیزی گویند، اما هدف دیگری دارند. آنان سخنان



ابوذر را وسیله ای تبلیغاتی قرار دادند برای ترویج افکار ویرانگر آن مکتب که با قانون طبیعت نیز در تضاد است، چه رسد به حدود و مقررات اسلام. این گروه از ابوذر بزرگ، چهره یک کمونیست و سوسیالیست ساخته اند؛ در حالی که امیرمؤمنان (علیه السلام) و دو فرزند گرامی ایشان و عمّار حق جو و بسیاری دیگر در بیان همان مطالب ابوذر، با وی هم آوا بوده اند و پیش آمد های ناگواری که برای آن صحابی بزرگوار اتفاق افتاد را محکوم کرده اند.

پس ابوذر در بیان آن سلسله مطالب، تنها نبوده و احدی از صحابه در برابر آن مطالب، با او به مخالفت برنخاسته است. این شما و این هم صفحاتی از کتب تاریخ و حدیث...

آری فقط کسانی با ابوذر به مخالفت برخاستند که قصد داشتند تا بیت المال مسلمانان را همانند بهائم گرسنه که علف های بهاری را از ریشه بر می کنند، طلا و نقره اندوخته بدون اینکه در راه خدا چیزی هزینه کنند و امت را از سهم و حق خود محروم سازند. مردم ناتوان را در زیر یوغ و غل و زنجیر فقر و پستی و رفتار ناشایست، نگه دارند.

در حالی که خود از راه دارایی های متعلق به مردم، کاخ هایی سر به آسمان ساییده بسازند و بر پستی هایی از پر قو تکیه کنند؛ مال خدا را به تمام بخورند و با تمام وجود و عشق شدید آن را ذخیره سازند.

آری! با ابوذر، کسانی مخالفت کردند که به قول یزید بن قیس ارحبی در خطابه اش در صفین، چنین معرفی شده اند:

«آنان در مجالس و محافل خود چنین و چنان گویند و مال خدا را می گیرند و می گویند هیچ گناهی بر ما نیست؛ گویا آن میراث پدر آن ها بوده است. چگونه؟ درحالی که آن، مال خداست و در پرتو شمشیرها و نیزه های ما (مسلمانان) خدا آن را نصیب ما کرده است. بندگان خدا با این قوم ستمگر که بدون اذن خدا حاکمند، بجنگید و در این کارزار، از نکوهش هیچ ملامتگری نهراسید که اگر آن ها بر شما پیروز شوند دین و دنیای شما را تباہ کنند. آن ها را خوب شناخته و آزموده اید».<sup>(۱)</sup>

اکنون با من همراه شوید تا به اصول فکری کمونیسم و گروه های سوسیالیست، نگاهی بیندازیم. این قوم با داشتن تعداد گروه های حزبی از قبیل «اشتراکی و دموکرات، دو میهنی تازی، کمونیست، مارکسیست و سوسیالیسم سرمایه داری»، و با وجود تضاد و تباین در بین آن ها در سه اصل با هم توافق دارند. (خدا جمع آنان را بپراکند)

۱. نظام های فعلی باید شکسته شود و بر ویرانه های آن ها نظامی نو، بنیاد گردد که ثروت را بین آحاد بشر، عادلانه توزیع کند.

۲. لغو مالکیت خصوصی «ثروت های تولیدی»؛ مانند

ص: ۱۸۹

---

۱- تاریخ، طبری ۶/۱۰؛ کامل، ابن اثیر ۳/۱۲۸؛ شرح، ابن ابی الحوید ۱/۴۸۵.

سرمایه، زمین، کارخانه ها، به گونه ای که در مالکیت دولت قرار گیرد و به صورت ملک عمومی و به مصلحت توده ها، اداره شوند.

۳. مردم به حساب دولت کار می کنند و دستمزدی برابر دریافت می نمایند. بر پایه ارزش کاری که تولید می کنند و بر این اساس، هیچ کس در آمدی جز دستمزد نخواهد داشت.

البته کمونیسیم از دیگر فرقه های سوسیالیست با دو ویژگی ممتاز می گردد؛ اول اینکه الغای مالکیت خصوصی به طور کلی بدون فرق بین ثروت های تولیدی یا ثروت های مصرفی، دوم اینکه توزیع مال بین افراد بر حسب نیاز او است، و هر کس بر حسب توان خود به خدمت گرفته می شود. به هر کارگری به اندازه توان او کار واگذار می شود، و به اندازه معاش و رفع نیاز به او حقوق داده می شود.

ما در اینجا دوباره به فریادهای ابوذر در موقعیت های مختلف نظر می اندازیم و به آنچه او درباره اموال، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده و آنچه بزرگان صحابه در تجلیل از او و دفاع از سخنان وی گفته اند، می پردازیم. همچنین گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تعریف و تمجید از ابوذر، سفارش هایی را که در حق او فرموده و پیش بینی مصائب و گرفتاری هایی که بر سر راه او خواهد بود، می آوریم. در ادامه با دید حقیقت بین می نگریم تا بدانیم، آیا چیزی از آن ها با مواد و مبدأ آن

(سوسیالیزم، کمونیسم) می سازد یا آن سخنان فقط در حدّ یک دروغ و افترا در پرتگاه بهتان و اتهام باقی می ماند.

از جمله سخنان ابوذر به عثمان این بوده که، افسوس ای عثمان، آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیدی و با ابوبکر و عمر نبودی؟ آیا این روش تو، روش آن هاست؟ آیا همانند یک زورگوی ستمگر برخورد می کنی؟

در سخنی دیگر گفت: تو منش و رفتار دو رفیق پیش از خود را داشته باش، کسی بر تو حرفی ندارد. عثمان در پاسخ گفت: تو را چه به این کارها! ای بی مادر! ابوذر گفت: به خدا سوگند عذری برای من نیست جز امر به معروف و نهی از منکر.

شما در اینجا می بینید، ابوذر نظر عثمان را به زمان رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپس به دوران شیخین متوجه می کند، و او را به پیروی آن روش ها فرا می خواند. واضح است که در آن دوره های سه گانه، مالکیت خصوصی وجود داشته، مالکان، بازرگانان و اهل ثروت، بودند و در هر دو زمینه ثروت، تولید و مصرف، آزادی عمل داشته اند. دارایی ها اعم از نقد، ملک، زمین، کارخانه یا خوراکی ها در تملک صاحبان آن ها بوده است. از قوانین قطعی در نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آن است که بهره برداری از مال هیچ کس جز با رضایت خاطر او، حلال نمی شود. می بینیم که در اسلام، دارایی ها به صاحبان آن ها

نسبت داده می شود و خوردن آن را از راه باطل، حرام می شمارد؛ مگر از طریق داد و ستد شرعی که رضایت مالک خصوصی آن را به دنبال دارد. در اینجا متجاوز از پنجاه آیه کریمه وجود دارد که اموال را به خود آنان منسوب می دارد. (۱)

پس ابوذر در آن موضع گیری های خود، مردم را بر ضد سوسیالیزم که مالکیت خصوصی را بی اعتبار می شمارد، فرا می خواند و سخن عثمان در توبیخ او بی معناست.

آنچه را ابوذر در بنای کاخ سبز به معاویه گفت در واقع مال را به دو قسم تقسیم کرد: مال خدا و مال ویژه انسان، که بنای آن کاخ با مال خدا خیانت به مردم و با مال شخصی خود اسراف، محسوب می شود. پس ابوذر، معاویه را در تصرف اموال شخصی نکوهش نکرده؛ بلکه فقط او را از خیانت و اسراف، بر حذر داشته است. اگر ابوذر قائل به مالکیت شخصی نبود، معاویه را از همه نوع تصرف در دارایی ها، منع و عمل او را مورد انتقاد قرار می داد.

می بینید که ابوذر دارایی های عمومی مسلمانان و صدقات و غنائم را مال خدا می نامد، و این نامگذاری را به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت می دهد. او به عثمان می گوید: گواهی می دهم که شنیدم پیامبر می گفت: هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی تن برسند، مال خدا را مانند گوی دست به دست

ص: ۱۹۲

مولای ما امیرمؤمنان علی (علیه السلام) او را تصدیق کرده است.

این نام گذاری، مخصوص زمان ابوذر نیست و پیش تر هم بر سر زبان ها بوده، آنجا که عمر بن خطاب به ابوهیره که از بحرین برگشت گفت: ای دشمن خدا و کتاب او آیا مال خدا را دزدیده ای؟<sup>(۱)</sup>

احنف بن قیس گوید: جلوی خانه عمر نشسته بودیم؛ دخترکی بیرون آمد. گفتیم: به یقین کنیز زر خرید عمر است.

آن دخترک گفت کنیز عمر نیست و او برای خلیفه نامحرم است. او مال خداست.

ما در این صحبت ها بودیم که از مال خدا چه چیزی برای خلیفه حلال است؟ این موضوع به گوش عمر رسید. کسی را نزد ما فرستاد و گفت درباره چه چیز سخن می گفته اید؟ گفتیم، دخترکی بیرون آمد و پنداشتیم او کنیز شماست. آن دختر هم گفت که کنیز عمر نیست و برای او نامحرم و مال خداست. ما در این فکر بودیم که از مال خدا چه چیزی برای شما (عمر) حلال است. عمر گفت: آیا خبر بدهم که از مال خدا برای من چه چیزی حلال است؟ دو قطعه لباس زمستانی و تابستانی...<sup>(۲)</sup>

عمر همچنین گفت هیچ کس مجاز نیست برای مرکب

ص: ۱۹۳

---

۱- ابوعبید، الاموال / ۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۷)

۲- ابوعبید، الاموال / ۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۳)

خود، از اموال مسلمانان افسار یا گلیم زیر پالان، فراهم کند که آن اموال مسلمانان است؛ مگر به اندازه سهمی که از آن دارد. شما را چه شده اگر آن مال، متعلق به یک انسان بود، در نظر او بزرگ است؛ ولی اگر متعلق به همه مسلمانان باشد، نام مال خدا بر آن می گذارد و آن را آسان می گیرد!<sup>(۱)</sup>

نیز در حدیث آمده است: سرزمین ها، شهرهای خداست و برای چهارپایانی که در راه خدا استفاده می شوند، می توان چراگاه اختصاصی قرق کرد. او (عمر) در حدیثی گفت: مال، مال خداست و انسان ها، بندگان خدایند و اگر نبود که من آن چهارپایان را در راه خدا به کار می گیرم، زمینی هرچند یک و جب در یک و جب، قرق نمی کردم.

آنگاه شما خطبه شقشقیه مولای ما علی امیرمؤمنان (علیه السلام) را بخوانید که درباره عثمان چه فرمود.<sup>(۲)</sup> در خطبه ای دیگر فرمود: اگر آن اموال، مال شخصی من بود برابر تقسیم می کردم تا چه رسد که آن ها مال خداست. بدانید عطای نابجای مال، تبذیر و اسراف است.<sup>(۳)</sup> به کارگزار خود در آذربایجان نوشتند: تو نباید با مردم، خودسرانه رفتار کنی و جز با دادن گروه، دارایی آن ها را در معرض خطر قرار ندهی. این همه اموال که همه اموال

ص: ۱۹۴

---

۱- ابو عبید، الاموال / ۲۶۹ و ۲۶۸. (حدیث ۶۶۵)

۲- ر.ک: نهج البلاغه.

۳- همان ۱/۲۴۲.

الهی است در دستان تو قرار دارد و تو گنجور آن ها هستی. (۱)

در نامه ای حضرت به اهالی مصر نوشت، فرمود: من افسوس می خورم که سرپرستی کار این امت به بی خردان و تبهکاران رسد که مال خدا را دست به دست کنند و بندگان او را بردگان خود پندارند و با مردمان صالح بجنگند و نابکاران را حزب خود قرار دهند. (۲) در نامه ای به ابن عباس، نوشت: ببین آنچه از مال خدا در نزد تو جمع می شود، آن را برای مردمان گرسنه و عیالوار، صرف کن. (۳) امثال این سخنان در نهج البلاغه زیاد است.

همچنان که نام گذاری، «مال مسلمانان» نیز پیش تر و بعدها رواج داشته است. عمر بن خطاب به عبدالله بن ارقم گفت: بیت المال مسلمانان را در هر ماه یک بار تقسیم کن و آن ها را در هر جمعه یک بار دیگر بخش کن و بعد گفت: بیت المال را در هر روز بخش کن. مردی گفت: ای امیر مقداری از مال مسلمانان را برای مباد نگاهدار. (۴)

زمانی که خالد به اشعث پسر قیس ده هزار داد عمر گفت: اگر آن را از مال خود داده باشد، ولخرجی و اسراف کرده و اگر از مال مسلمانان بخشیده، خیانت ورزیده است. (۵)

ص: ۱۹۵

---

۱- همان ۲/۶؛ عقد الغرید ۲/۲۸۳.

۲- همان ۲/۱۲۰.

۳- همان ۲/۱۲۸.

۴- سنن، بیهقی ۶/۳۵۷.

۵- ر.ک الغدیر ۶/۲۷۴.



مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) به عبدالله بن زمعه فرمود: این مال، نه برای من است و نه برای تو؛ بلکه آن، مال عموم مسلمانان است. (۱) در نامه ای به زیادبن ابیه نوشت: من صادقانه به خدا سوگند یاد می کنم اگر به من برسد که تو در اموال مسلمانان، خیانت کرده ای چه بزرگ و چه کوچک به تو سخت خواهم گرفت. (۲) عبدالحمید پسر عبدالرحمن به عمر بن عبدالعزیز نوشت: من سهم های ماهانه مردم را پرداخته ام و در صندوق بیت المال، مبلغی مانده است. او در جواب نوشت: بنگر هر کس بدون اینکه ولخرجی یا نابخردی کرده و بدهکار شده است، بدهی او را پرداز. او در نامه ای نوشت: بدهی های آن جماعت را دادم، باز مقداری مانده است. نوشت: بنگر هر جوان یا مجردی که می خواهد ازدواج کند و مالی ندارد، اگر خواست برای او همسر فراهم کن و مهریه بده. او نوشت که چنان کردم و همه اشخاص بی همسر را، همسردار کردم و باز در صندوق بیت المال، مبلغی مانده است. (۳)

البته هر دو نام «مال خدا» و «مال مسلمانان»، با خردورزی بوده است؛ اما معاویه گویا در این تغییر نام، ترفندی داشته که مال مسلمانان را مال الله نامد و در آن هر طور شده تصرف

ص: ۱۹۶

---

۱- نهج البلاغه ۱/۳۲۰.

۲- نهج البلاغه ۲/۱۹.

۳- الاموال ابو عبید ۲۵۱/ (حدیث ۶۲۵)

نماید که حاکم بر مردم است! ما چنان که خاطر نشان کردیم، روایت طبری را در آن ماجرا باطل می دانیم و قابل اعتماد نمی شناسیم که وقتی ابن السوءاء وارد شام شد، ابوذر را دید و گفت تعجب نمی کنید از معاویه که او می گوید آن مال ها، مال خداست...

در حالی که همه دارایی ها، مال خداست؛ ولی مراد معاویه آن است که اسم مسلمانان را محو کند و آن اموال را به خود اختصاص دهد و ابوذر نیز به معاویه گفته تو را چه شده که مال مسلمانان را مال خدا می خوانی تا آخر گفتمان...

این روایت طبری قطع نظر از سند مخدوش و متن مبتذل آن و همچنین صرف نظر از اینکه ابوذر خود ظرفیت علمی و فضیلتی داشته و دارای فکر و اندیشه سالم بوده، چنان نیست که دو گوش خود را در اختیار پسر سوءاء قرار دهد و هرچه او القاء کند، تکرار نماید.

آنچه میان معاویه و صعصعه بن صوحان رخ داده، از مراد معاویه پرده بر می دارد. روزی که صعصعه نامه ای از علی آورده بود و سرشناسانی هم حضور داشتند، معاویه گفت:

زمین از آن خداست و من خلیفهاالله هستم. آنچه از مال خدا می گیرم، برای من است و آنچه رها می کنم برای من، رواست.

صعصعه گفت: ای معاویه گناه مکن. نفس تو از روی

جهالت به آرزومندی هایی دست می افکنند. آن گفتمان بین ابوذر و معاویه ربطی به اثبات نفی مالکیت خصوصی ندارد و بوی سوسیالیزم نمی دهد بلکه فقط به گفته ارحبی از درون معاویه خبر می دهد و...

پس می بینیم ابوذر، مال را تقسیم می کند به عطای رسمی و حقوق شرعی او که آن سال آن را قطع کرده بودند؛ چون امر به معروف و نهی از منکر می کرد. و به مال مملوک معاویه که از آن صله و بخشش می کرد آن هم از روی طوع و رغبت که احسان و صله باید از مال خالص هر انسانی و پس از کسر حقوق الهی باشد و از اموال دزدی نیز نباشد، تعریضی ندارد.

پس این مطالب چه ربطی به الفاء مالکیت فردی و خصوصی دارد که سنگ اساس سوسیالیزم است؟ افزون بر این سوسیالیست ها صله و احسان نمی شناسند و از نظر آن ها هر انسانی مزد ارزش کاری خود را در می یابد و بس.

### روایت های ابوذر در امر دارایی ها

حدیث هایی که ابوذر در زمینه دارایی ها، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده به هیچ وجه با روحیه سوسیالیزم و اشتراکیت سازگاری ندارد. اینک چند حدیث.

«هر کس جفتی از مال خود را در راه خدا هزینه کند

ص: ۱۹۸

«مردی که می میرد، در حالی که گوسفند، گاو یا شتری باقی می گذارد که زکات آن را نداده باشد، در روز قیامت حیوانی بزرگ تر و چاق تر می آید با سم و شاخ خود، آن ها را زیر پا لگدمال می کند» (۲).

در این حدیث ها، برخلاف ملک اشتراکی، مال برای انسان اثبات و به هزینه کردن در راه خدا تشویق می شود و دیگر اینکه در مال انسان حق واجبی جز زکات وجود ندارد و اگر زکات واجب را داد، بقیه مال اوست؛ چه سوسیالیست ها بپسندند یا ناخشنود شوند. اما ماجرای ابوذر با کعب الاحبار چنان که گذشت مبنی بر روایتی است که طبری آن را با سند سست از سزی کذاب و حدیث ساز، از شعیب ناشناس، از سیف متهم به کفر و الحاد و حدیث ساز نقل کرده و در حدیث مسعودی، ابوذر برای کعب، آیه ۱۷۷ سوره بقره را تلاوت نموده که آن شامل صدقه های مستحبی هم هست. وانگهی ابوذر صحابی که تعلیمات قرآنی و حدیثی در سینه اش موج می زده به اظهار نظر کعب الاحبار تازه مسلمان ناوارد اعتراض داشته و از اظهار نظر جسورانه او برآشفته است. شاهد بر این روایتی است از فاطمه دختر قیس از

ص: ۱۹۹

---

۱- مسند، احمد ۵/۱۵۱ و...

۲- الاموال ابو عبید / ۳۵۵؛ سنن، ابن ماجه ۱/۵۴۴.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که در مال هر شخص غیر از زکات حقی هست. آن گاه همان آیه را تلاوت کرده است و مانند این ها مبنی بر صدقه های مستحبی و هزینه های غیر واجب فراوان است. (۱)

ابوطلحه از انصار و ثروتمندان مدینه بود و نخلستان های زیادی داشت که دوست داشتنی ترین آن ها برای او «بیرحاء» بوده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد آن می شده و از آب پاکیزه و گوارای آن، می نوشیده است. وقتی آیه «لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون» (۲): «به حق احسان و نیکویی نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید، هزینه کنید و احسان نمایید.»

نازل شد، ابوطلحه گفت: ای رسول خدا، خدای تبارک و تعالی چنان فرمود؛ دوست داشتنی ترین دارایی من بیرحاء است، من آنجا را صدقه دادم. شما هرجا، مصلحت دانستید آن را هزینه بفرمایید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به به چه مال سودمندی و آنچه گفتمی شنیدم به نظر من آنجا را وقف خویشاوندان نزدیک خود کن. ابوطلحه گفت: چنان کردم ای فرستاده خدا و آنجا را بین خویشاوندان نزدیک و پسرعموهایش بخش کرد. (۳)

ابو عبید در کتاب الاموال آورده: در هر مالی غیر از زکات،

ص: ۲۰۰

---

۱- صحیح، بخاری ۳/۲۹. سنن، بیهقی ۴/۸۴؛ سنن، ابن ماجه ۱/۵۴۶ و....

۲- آل عمران ۹۲.

۳- الاموال ابو عبید ۳۵۸.

حقوقی است مانند نکویی به پدر و مادر و صلہ رحم و مهمان پذیری که هزینه های تطوع گویند. (۱)

پس اثبات هزینه های واجب مثل زکات و مستحبی مانند هر صدقه مستحبی و مندوب، فرع بر مالکیت است و این مطالب ابوذر با کمونیسم و اندیشه های آن سازگار نیست.

در حدیثی از حدیث های ابوذر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه را در مفهومی گسترده به کار برده و نویدهای رحمت به بندگان صالح خدا داده است.

ابوذر می گوید: به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم، ای فرستاده خدا ثروتمندان و دارایان همه پاداش را یکجا برده اند: نماز می خوانند، روزه می گیرند و حج می گذارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شما هم نماز می خوانید، روزه می گیرید و حج به جا می آورید.

گفتم آن ها زکات و صدقه می دهند و ما نمی دهیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود در عملکردهای تو هم فراوان صدقه وجود دارد استخوان و (خاری) را که از سر راه مردم بر می داری، به کسی که راه نشان می دهی، کمکی که با مازاد آذوقه ات، می رسانی، با بیانی که به فرد دارای لکنت زبان ملد می کنی و حتی همبستری با حلال خود، همه این ها صدقه است. گفتم یا رسول الله! کار شهبانی انجام می دهیم، آیا آن هم پاداش دارد؟

ص: ۲۰۱

فرمود: ببین، اگر چنان کاری را از راه حرام، انجام می دادی، کیفر نداشتی؟ گفتم: آری.

فرمود همان طوری که کار بد و گناه حساب دارد، کار نیک هم حساب و پاداش دارد. امثال این گونه حدیث ها بسیار است.

در این زنجیره احادیث ابوذر، وجود دارایان صاحب ثروت فراوان با اختلاف در مراتب و حالات و ثروت مشروع، تأیید شده اند و واضح است که صدقه از مازاد دارایی بهره وران است و آن از وظایف انسانی محسوب می گردد. این افکار کجا و بنیاد پوچ کمونیسم و سوسیالیزم کجا؟ آری منطق ابوذر، منطق قرآن و سخن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است نه اشتراکیت و شیوعی گری.

«کسانی که سخن را می شنوند و از نیکوترین، پیروی می کنند اینان هدایت شده خدایند و صاحبان خرد هستند؛ ولی کسانی که در دل های آن ها کثری وجود دارد، به دنبال آشوب، از شبهه ها پیروی می کنند»<sup>(۱)</sup>.

### سخنانی در ستایش ابوذر

سخنانی که صحابه از جمله مولای ما امیر مؤمنان علی (صلی الله علیه و آله و سلم) در شأن ابوذر پس از تبعید وی و ادامه روش و حرف های او به عنوان تعریف و ثنای او گفته با تهمت اشتراکیت او نمی سازد.

امام آن سخنان زرین را، هنگامی فرمود که ابوذر در

ص: ۲۰۲

زندگانی خود فراز و نشیبی طی کرده و راه صحیح را در پیش گرفته و فریادهای خود را بر سر ارباب دنیا کشیده بود. دیگر جز آوایی ضعیف در تبعیدگاه خود کسی از وی چیزی نمی شنید. امام به صراحت فرمود: تو برای خدا خشم کردی به او امیدوار باشی، کافی است. این، فرع آن است که کار ابوذر خداپسندانه و خود مورد رضایت خدا بوده باشد؛ این چگونه با افکار سوسیالیستی منسوب به او می تواند سازگار باشد؟! چگونه ممکن است که امام علی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک فرد کمونیست را ثنا گوید یا به عثمان بفرماید: تو مرد شایسته ای از مسلمانان را تبعید کردی که در غربت مرد؛ یا بفرماید: من با آن بدرقه ابوذر، خواستم حق برادر دینی ام را ادا کرده باشم. یا بفرماید: ای اباذر جز با حقیقت انس مگیر و جز از باطل وحشت مکن.

آیا چنین انسانی با این تعریف های بلند و بالا می تواند کمونیست و سوسیالیست بوده باشد؟ افزون بر سخنان سبط اکبر و سبط اصغر که گذشت می بینیم، امام (علیه السلام) از آنچه حاکمیت وقت بر سر ابوذر آورده، ناراحت است و او را به صبر و شکیب و امید اجر و پاداش حضرت حق، فرا می خواند و به دیدار رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را نوید می دهد. آیا میان آن سخنان و بین شیوعی گری و کمونیستی و اشتراکی، سازگاری وجود دارد؟! آن هم مرامی که تیشه بر ریشه دین



مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و سنت او می زند!

از سخنان امام و دو سبط (علیهما السلام) به صراحت بر می آید که کار ابوذر، دینی و رفتار مخالفان او ضد دینداری بوده است.

از این رو، او را به صبر و شکیبایی فرا خوانده اند. آیا همه صحابه و مسلمانانی که از ابوذر و سخنان و موضع گیری های او دفاع می کرده اند خدای ناکرده کمونیست بوده اند؟ آیا عمار یاسر که به نص گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره با حق بوده، و ابوذر را تأیید کرده است، افکار سوسیالیستی و کمونیستی داشته است!؟

اگر ابوذر کمونیست بود، شایسته بود که از روی زمین، براندازی شود؛ نه تنها از مدینه تبعید گردد که قرآن چنان حکم دارد:

(إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (۱):

جز این نیست کیفر کسانی که با خدا و رسول او می جنگند و در روی زمین فساد و تباهی می انگیزند آن است که به قتل برسند یا به دار مجازات آویخته شوند یا دست و پایشان معکوس بریده گردد یا از روی زمین براندازی شوند

ص: ۲۰۴

و این کیفر دنیوی آن هاست و در آخرت عذاب بزرگی برایشان فراهم است.

به نظر شما چه فسادی از اندیشه های تباه کمونیستی و سوسیالیستی که ضد کتاب و سنت بوده، شدیدتر است. خدای کریم سبحانه فرمود:

(أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ أَسْخِرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) (۱):

آیا رحمت پروردگارت را آن ها تقسیم می کنند؟! ما معیشت و مایه زندگانی مردم را در این حیات دنیوی در میان آنان بخش می کنیم و مرتبه و درجه برخی را بالاتر قرار دادیم، تا برخی به برخی دیگر تسلط داشته و قانون استخدام شکل گیرد و نظام به جامعه بگردد و رحمت پروردگار تو بهتر از آن چیزی است که مردم، گرد می آورند.

این بخشی از آیه های قرآنی است و اما در سنت شریف، چه بسیار است آنچه که مهر تأیید بر مالکیت خصوصی و ثروت های مشروع و حلال، زده که تمدن واقعی و پیشرفت حقیقی جامعه انسانی در پرتو دارندگی ها و توانمندی ها، میسر است نه فقر و تهیدستی و بینوایی.

ص: ۲۰۵

پیش تر، سخنانی زرین و سفارش و توصیه هایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ابوذر، آوردیم. پیامبر رحمت با علی غیبی که داشته از سرنوشت و آینده او خبر داده و ایشان را به صبر و حوصله فرا خوانده است. اگر خدای ناکرده قرار بود، ابوذر در پایان عمر خود به راه خطا افتد، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم می دید هشدار داده و او را متوجه می نمود؛ نه آنکه بر پایداری بر آن راه و پیشه کردن صبر و شکیبایی فرا خواند.

«اما کسانی را که ایمان داشته اند تأیید کرده و بر دشمنشان پیروز ساختیم، غلبه کننده آنان بودند» (۱).

### درنگی در فتوای الازهر

«در اسلام، کمونیست نیست»

این، تیتراژ فتوای الازهر است که در مصر منتشر ساختند: احترام به مالکیت خصوصی از مبانی اسلام است و هر انسانی می تواند با استفاده از وسیله ها و راه های مشروع، هر اندازه که دوست می دارد، مال به دست آورد و آن را به باروری برساند و آن ها را در ملکیت شخصی خود داشته باشد. همه صحابه و فقیهان مجتهد، در مال دارایان، حقی بر دیگران واجب نمی دانند، مگر مقدار واجب زکات، مالیات، هزینه های لازم

ص: ۲۰۶

برای ازدواج و یا خویشاوندی نزدیکی، و آنچه موقت برای اسباب و عوارض مخصوص مانند کمک های فوری آسیب دیده ها و اطعام گرسنگان درمانده و بیچاره و مثل کفاره ها و بودجه ای که برای دفاع از بلاد اسلامی و حفظ نظام هرگاه موجودی بیت المال مسلمین، کفایت نکند و دیگر مصالح همگانی مشروع و قانونمند که در کتاب های تفسیر، شرح های صحاح و مسانید و کتاب های فقهی اسلامی به طور مفصل آمده است. هزینه واجب همین مقدار است و بس و جز آن، واجب نیست؛ مگر اینکه اسلام هر مسلمانی را که بتواند از مال و دارایی خود مقداری را در راه خیر بدون اسراف و تبذیر، به طور تطوع و مستحبی خرج کند، فرا خوانده است. (۱)

چنان که احادیث بسیاری از سنت بر همین موضوع، دلالت دارند. ابوذر غفاری (علیه السلام) بر این عقیده بوده که بر هر شخص، واجب است که از مال گرد آمده نزد او، مازاد از حاجت خود را در راه خدا و در امور خیر و نیکی، هزینه کند و حرام است بیش از نیاز خود و اهل و عیالش، چیزی بیاندوزد. این است مذهب ابوذر و دانسته نیست احدی از صحابه با او در این باور، موافق باشد.

بسیاری از علما، مذهب او را مردود دانسته و نظر دیگر

ص: ۲۰۷

صحابه و تابعین را درست تلقی کرده اند. شکی نیست که ابوذر (علیه السلام) در آن رأی، خطا کرده است و در واقع، چنین مذهبی از یک صحابه بزرگواری مانند ابوذر، شگفت است؛ زیرا آن، از مبانی اسلامی دور است و از حقیقت، فاصله دارد. از این رو مردم بر ابوذر، ایراد گرفتند و رأی او را انکار نمودند. آلوسی: اعتراض بر ابوذر، فراوان شد و مردم آیه های ارث را برای او خواندند و می گفتند اگر هزینه کردن همه دارایی ها واجب باشد، برای این آیه ها موردی نخواهد بود.

از همین جا، آشکار می شود که این رأی، اشتباه و صاحب آن، مجتهد خطاکار است. خدا اشتباه او را می آمرزد و بلکه برای اجتهاد او پاداشی خواهد بود. چون رأی ابوذر در جامعه اختلاف و آشوب به وجود می آورد، معاویه حکمران شام از عثمان درخواست کرد که او را به مدینه فرا خواند. او باز همان فتوای خود را مطرح می کرد. خلیفه از وی خواست دور از مردم زیست کند و او در ربنده اقامت گزید.

ابن کثیر می نویسد: ابوذر، ذخیره کردن بیش از هزینه روزمزه را بر کارگزاران، حرام می دانست و به آن فتوا می داد او با هر کس که مخالفت می ورزید، به سختی برخورد می کرد.

معاویه او را از آن رفتار منع کرد اما او ادامه می داد. معاویه بیم داشت که او به مردم آسیب زند، از این رو عثمان گزارش کرد و از ابوذر به وی شکایت برد. عثمان ابوذر را به مدینه

خواست و او را در ربنده یگه و تنها فرود آورد و او در همان جا در زمان خلافت عثمان مرد.

ابن حجر می گوید: دفع مفسده بر جلب مصلحت مقدم است.

بر همین اصل، عثمان دستور داد ابوذر در ربنده بماند؛ با اینکه بودن او در مدینه نیز برای دانشجویان و طالبان حدیث لازم بود؛ اما فسادی که از مذهب او منتشر می گردید، مهم تر و باید رعایت آن را بر مصلحت، مقدم می داشتند.

از آنچه یاد شد، روشن می شود که کتاب «کمونیسم در اسلام» که آن را «کمونیسم اسلامی» نامیده اند، با مبانی و قوانین اسلامی سازگار نیست و در آیین اسلام، کمونیسم به آن معنایی که مردم از آن برداشت دارند، جایگاهی ندارد. از این رو به نظر ما (مفتیان الازهر)، این کتاب نباید پخش شود تا کسانی که به دنبال فسادند و می خواهند نظام های صالح اجتماعی را فرو ریزند، آن را وسیله ای برای سست کردن ایمان ضعیفان و ناآگاهان به مبانی اسلام قرار دهند.

علامه امینی (رضی الله عنه) می گوید: هرگاه وزارت کشور مصر یا شیخ الازهر، نظر این مسئله مهم را به یک هیئت علمی آشنا به حال و احوال ابوذر، وا می گذاشت که از کتاب های حدیث، سیره و تفسیر، مطلع بوده و سره و ناسره موجود در آن ها را تشخیص می دادند و از تعصب های طائفه گری نیز به دور می بودند؛ به یقین

داوری صحیح و صریحی انجام می دادند. آنان می فهمیدند که دعوت ابوذر جز همان مطلبی که آن گروه فقط در آغاز سخن خود بیان داشته اند، که مالکیت خصوصی برای هر انسانی معتبر است – چیز دیگر نبوده است؛ زیرا یک انفاق واجب وجود دارد و یک انفاق مستحبی که در صفحه های پیش به آن ها اشاره کردیم. آن ها همچنین می دانستند که فریاد ابوذر بر سر مردمان شناخته شده ای بوده که زر و سیم می انداختند و آن را در راه خدا هزینه نمی کردند و ملت مسلمان را از عایدات واجب آن ها محروم می ساختند تا چه رسد عایدات مستحبی.

بنابراین، آنچه این هیئت به اصطلاح استفتاء، بدون بصیرت و بینش به ابوذر نسبت داده اند که او انفاق مازاد بر نفقه و آذوقه انسان و اهل و عیال را، واجب می داند، سخنی است باطل. دور از حقیقت.

ای کاش آن هیئت محترم فتوا، به منبع و مأخذ آنچه به ابوذر نسبت داده اند، اشاره ای می کردند که پنداشته اند او بر خلاف همه صحابه و تابعین اجتهاد کرده و نظر داده است.

ما پیش تر به استناد کتاب، سنت، سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام)، دیگر صحابه و صالحان در تأیید نظر ابوذر شمه ای آوردیم، که او انفاق واجب را جز همان زکات و فریضه مالی نمی دانست و بذل و بخشش های دیگر را برای دارایان، تطوع و مستحب می شمرد.

شاید آن جماعت محترم به تاریخ نگارانی چون محمد خضری، احمد امین مصری، صادق ابراهیم عرجون، عمر ابی نصر، محمد احمد جادالمولی بیک و عبدالحمید عبادی، و امثال آنان نظر داشته که تازه به دوران رسیده اند و مسلمانان کشورهای اسلامی گرفتار آنان شده اند.

شگفتا! آن هیئت استفتاء بدون شناخت ابی ذر و آشنایی با نظر او، مذهبش را عجیب شمرده اند و شگفت تر آنکه برای وی عذر تراشیده و گفته اند از مبانی اسلام و از حقیقت که بسیار آشکار است، دور بوده است. با آنکه هیئت محترم، ابوذر را مجتهد دانسته اند و چه اجتهادی که آن دانا مرد مبانی اسلام را از دو لب شارع مقدس فرا گرفته و چطور می شود چنین آدمی از مبانی و حق و حقیقت اسلام، دور باشد؟

آری چه بسیار بوده و هستند مجتهدانی همچون ابن ملجم قاتل امام امیرمؤمنان و مثل ابوالغادیه کشنده عمّار و نظیر پسران هند و نابغه رهبران گروه باغی و امثال آن ها، در میان آن قوم که از مبانی و اصول آیین، دور بوده اند؛ اما چقدر فاصله است میان آن گروه (۱) و این انسان شایسته سرور غفاریان. از چیزهایی که هر انسان مصیبت دیده را به خنده وا می دارد و اشک هر مسلمان را بر گونه های خود جاری می سازد، این است تصور شود که ابوذر از مبادی اسلام و از

ص: ۲۱۱



حق و حقیقت به دور است! در حالی که او قبل از اسلام هرگز بت نپرستیده و سال ها پیش از مبعث شریف، به سوی خدا نماز گزارده و نیکوکار بوده است. او در اسلام، چهارمین مسلمان است و بیشتر عمر خود را در مصاحبت رسول اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذرانده، همواره از او آموخته و به دعوت آن حضرت گوش می داده و همه آن ارزش های والا در سینه صاف و آینه وار او نقش می بسته است؛ بلکه همانند یک عدسی عکاسی، عکس می گرفته است. وقتی ابوذر حضور داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وی را و نه دیگر صحابه را به خود نزدیک می کرد و به هنگام غایب بودن، از احوال او جویا می شد. ابوذر به دین خود علاقه مند، و شیفته و تشنه دانش بود. درباره همه چیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می پرسید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر چه را که جبریل و میکائیل در سینه اش می ریختند، به سینه ابوذر سرازیر می کرد و او را برای امت خود در راه و روش، منش، عبادت، نیکوکاری، صداقت و خلق و خوی شبیه عیسی معرفی می فرمود.

گمان شما از ابوذر چیست؟ وقتی از دروازه دانش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام)، راجع به او می پرسند، می فرماید: او مانند ظرفی پر از علم است که دهانه آن بسته باشد.

آیا بسیار تعجب آور نیست، چنین انسان برجسته ای را که

آگاهی های او به طور مستقیم از منبع وحی بوده، دور از مبانی اسلام و حق و حقیقت، بدانند؟ اما کعب الاحبار یهودی نو مسلمان که برهه هایی از عمر خود را به جوانی و پیری در پایتخت فراعنه سپری کرده و در میان انبوه تیرگی های فرهنگی به سر برده، به مبانی اسلام، آشنا باشد زهی بی انصافی.

ما از آن هیئت علمی استفتاء که مذهب ابوذر را منکر و صحابه را با نظر او مخالف دانسته اند، می پرسیم: آیا آن صحابه جایگاهی والا داشته اند یا مرتبه ای پست؟ طبیعی است که بگویند: مخالفان ابوذر جز امثال حکم بن ابی العاص و برادر او حارث، مروان، ولید بن عقبه، معاویه پسر ابی سفیان، سعید بن عاص، عبدالله بن خماله و عبدالله بن سعد ابن ابی صرح و اگر خواستی بگو آنان جز تلخ دانه هایی از بنی امیه که در میان گندم یافت شود، نبوده اند.

آنان، از مبانی اسلام به دور و از راه آشکار آن، فاصله گرفتند و عده ای نیز به دنبال آنان حرکت می کردند که عشق به متاع دنیا و گنج مال از راه نامشروع داشتند. آنان صلح و آرامش را به هم زدند و برای خلیفه وقت مشکل آفریدند. ضعیفان امت را از حقوق خود محروم و به ریختن خون های محترم و ایجاد جنگ های خونین حریص بودند. جامعه را در یک آشوب پریشان کننده وارد کردند که آثار دشمنی ها پس از گذشت نسل ها، دوام داشته تا به عصر ما رسیده است. همین، انگیزه صدور چنین حکمی توسط

هیئت مصر درباره ابوذر آن صحابی بزرگوار بوده است. ولی بزرگان و سرشناسان اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابوذر در رأی و نظر او موافق بوده اند. به مثل معروف عربی: «کسی به نفع قومی بر طبل شادی کوبید که از آنان نبوده است»، معلوم است او از صدور این فتوا شاد شده است. این فتوای الازهر در داوری جاودانه خود به جبران ملکون، روزنامه نگار مسیحی عراقی جرئت بخشیده که در یکی از شماره های خود سروصدا و جنجالی راه بیندازد؛ در حالی که آن بیچاره، نه از مبانی اسلام چیزی می داند اگر آن را می شناخت، پیروی می کرد و نه قدر و مرتبه بزرگ مردان مسلمانان را می شناسد و اگر نسبت به آنان شناخت می داشت، دفاع کرده و ساحت آنان را از آن نسبت ها منزّه و مبرا می دانست. ولی او هم آنچه را هیئت استفتاء یافته، حقیقت پنداشته و در بخشی از مقاله ای که با همان انگیزه های صاحبان فتوای الازهر نوشته شده، آورده است: «ابوذر غفاری معتقد است برای هر فرد مسلمان واجب عینی است پس از هزینه کردن بر خود و نیاز خانواده اش، مازاد را در راه خدا بدهد.

ولی هیچ یک از صحابه را نمی شناسیم که با این نظر موافق باشد. ضمن آنکه او با بسیاری از خردمندان و حکیمان مسلمانان در این عقیده، به مخالفت برخاسته است. پس تردیدی نیست که او در رأی و فکر خود خطا کار بوده و پیروی از او شایسته نیست که رأی او خطا و با قرآن و سنت

و مبادی اسلامی و آموزه های آن، ناسازگار است تا آخر کلام. ما این روزنامه نگار عراقی را نکوهش و سرزنش نمی کنیم زیرا او فردی مسیحی و از مبادی اسلامی به دور بوده است. او فقط بر اساس خوش گمانی به دارالفتوای الازهر مصر، چنان حکم قطعی صادر کرده است. تنها انتظار ما آن بوده که درباره شخصیت بزرگ اسلامی یعنی ابوذر، تحقیق بیشتری می کرد و به حسن ظن به دیگران اکتفا نمی کرد. مگر او در بغداد پایتخت کشور عراق نمی زیست و دروازه شهر نجف که همواره از دانشمندان، مؤلفان، محققان و پژوهشگران در هر نسل پر بوده و می توانست از این راه به تحقق و بررسی پردازد و به سخن هیئت حاکم، قناعت نکند. آری، این خطا را بر او نمی بخشیم.

### گواهان در استفتاء

هیئت افتای الازهر در اثبات نظریه خود، سخنان آلوسی و ابن کثیر و ابن حجر را گواه آورده و عده ای را به دنبال خود کشیده است. گویا درباره ابوذر آن صحابی بزرگوار، سخنی جز از ناصبیان و دشمنان اهل بیت و شیعیان، یافت نمی شده است و چقدر غافل بوده یا خود را به غفلت زده اند! ما، پیش تر سخنانی را درباره ابوذر آوردیم که مفتیان الازهر را از استناد به کلمات ساختگی و سست، بی نیاز می ساخت؛ اما آنان را باید معذور داشت که در مقام اثبات مدّعی خویش بوده اند و اشاره

به برخی از آنچه ما آوردیم، ادعای ایشان را می شکست و آنان را از مقصد خود دور می ساخت. از این رو، در استناد به آن نوع سخنان، به نقل بعضی قناعت جسته و بعضی دیگر را انداخته اند که در غیر آن صورت تناقص در آن ها آشکار می گردید. گویا هیئت افتاء متوجه این امر، شده و به خودسانسوری مبتلا گردیده و آن بخش را حذف کرده است. آن ها غافل از آن بوده اند که پژوهشگران به کتاب ها مراجعه می کنند و می بینند که تناقضی در اصل آن کتاب ها و مطالب نیست و تناقص از تحریف و دگرگونی نشئت می گیرد.

## و آنک این گواهی آلوسی

ابوذر (رضی الله عنه) ظاهر آیه ۳۴، سوره توبه را گرفته و انفاق مال زاید بر نفقه و نیاز را واجب دانسته است. بین او و معاویه در شام جریانی رخ داد که معاویه شکایت وی به عثمان کرد. او ابوذر را به مدینه خواست و دید که او بر سخن خود اصرار می ورزد. کعب الاحبار گفت: ای اباذر! ملت حنیف آسان ترین و معتدل ترین ملت ها و ادیان است و در جایی که انفاق همه دارایی در آیین یهود که سخت ترین و تنگ نظرترین است، وجود ندارد، چطور ممکن است در اسلام باشد؟!

ابوذر (رضی الله عنه) عصبانی شد که در او نوعی خشونت و تندی بود.

همین خصلت او باعث شد او بلال را به سبب مادر سیاه پوستش، شماتت کند. بلال به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گله کرد و رسول

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر فرمود: تو مردی هستی که در وجود تو هنوز آثار جاهلیت پیدا می شود به هر حال ابوذر بر کعب عصا بلند کرد که بزند؛ او گفت: ای یهودی تو را چه به این مسائل! کعب فرار کرد و ابوذر به دنبال او و کعب به پشت عثمان پناهنده شد. ابوذر برنگشت تا آنکه ضربتی بر او زد و در روایتی آمده: که آن ضربت عصا به عثمان خورد. اعتراض مردم به ادعای ابوذر، فراوان شد. آنان آیه میراث می خواندند و می گفتند که اگر انفاق همه دارایی واجب می شد، آیات میراث وجهی نداشتند. مردم بر سر او گرد آمده و ازدحام می کردند و او عزلت و گوشه گیری را برگزید. در این مورد با عثمان مشورت کرد و او رفتن به ربه را پیشنهاد نمود و او تا زمانی که می خواست در آنجا ماند. این آن چیزی است که در این داستان مورد اعتماد است و شیعه آن را طوری دیگر گزارش می کند و آن را از لغزش های ذی النورین (عثمان)، قرار می دهند. غرض آنان خاموش کردن نور اوست و خدا ابا دارد مگر آنکه نور خود به کمال برساند. (۱)

### نقطه نظرهایی در کلام آلوسی

۱. ظاهر و باطن آیه سی و چهار سوره توبه یکی است و نسبت به گنج اندوزی های نامشروع هشدار می دهد.

نزاع بین معاویه و ابوذر بر سر این بوده که معاویه آن

ص: ۲۱۷

---

۱- تفسیر آلوسی ۱۰/۸۷ در تفسیر آیه ۳۴ سوره توبه.

۱. آیه را درباره اهل کتاب پنداشته و ابوذر کلی و همگانی می دانسته است. گفته شد که مراد ابوذر استحباب انفاق مازاد بر نفقه بوده نه انفاق همه دارایی.

۲. آلوسی، داستان ابوذر و کعب الاحبار را دستکاری کرده و کاش او برای گفته خویش منبع و مدرکی ارائه می داد. گویا او با مطرح کردن اینکه آن ضربت عصا بر عثمان خورده، خواسته است تهمت وارد کند و از وی آرامش در عالم برزخ را سلب نماید.<sup>(۱)</sup>

تعجب ما از این استفتاء است و صاحبان آن نیک می دانند که کعب یهودی تازه مسلمان همان بوده که عثمان پاداش خوش خدمتی او را در روز شورای خلافت داده است. اموال شخصی عثمان، به قدری نبوده که بتواند چنین کارهایی را جبران کند. ابوذر به موارد حکم شرعی و زمینه امر به معروف و نهی از منکر آشنا تر بوده است و خلیفه بایستی از او نظر می خواسته نه کعب یهودی. اگر آن اظهار نظر از ابوذر، شیوعی گری و یا اشتراکیت تلقی شود، پیش تر خلیفه دوّم به بیانی وافی تر و تقریری واضح تر چنان مطلبی را گفته: آنچه را که پشت سر گذاشته ام، اگر پیش روی می داشتم مازاد ثروت دارایان را می گرفتم و بین بینوایان مهاجران پخش می کردم.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۱۸

---

۱- عبارت احمد را در مسند، ۱/۶۳ بخوانید:

۲- المحلی، ابن حزم ۶/۱۵۸.

عمر بن خطاب، داشتن املاک و مزرعه را برای مسلمانان حرام کرده و می گفت همه هزینه های آنان و خرج خود و اهل و عیالشان از بیت المال داده می شود پس نیازی به نگاهداری ملک و زمین ندارند. (۱)

آری آن هیئت داوران فراموش کرده و باید به جای ابوذر، خلیفه دوّم را کمونیست و مارکسیست معرفی کنند. ولی عظمت شخصیت عمر، آنان را ترسانده و کوتاه تر از دیوار ابوذر نیافتند و دیدند کسی از او حمایت نمی کند، لبه انتقاد خود را متوجه او کردند. اما در روز قیامت که حاکم، خداوند قهار است، از ابوذر حمایت خواهد فرمود که او به وظیفه اش عمل کرده است. «و لتکن منکم امه یدعون الی الخیر...»

آن تندی، خشونت به طور مطلق که آلوسی به ابوذر نسبت داده با آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را در خلق و خوی به عیسی تشبیه فرموده، منافات دارد. البته خشونت در ارتباط با کارهای منافی رضای خدا شأن هر مؤمنی، از جمله ابوذر است. در قضیه گفتگوی تند میان ابوذر و بلال چنان که گزارش کرده اند، پس از تذکر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوذر گونه های خود را بر خاک نهاد و گفت آن را از زمین بر نمی دارم، مگر آنکه بلال پا بر آن ها بگذارد و او چنین کرد. (۲) این است ادب ابوذر و بزرگواری

ص: ۲۱۹

---

۱- عصر المأمون، احمد فرید رفاعی ۱/۲.

۲- ارشاد ساری ۱/۱۱۳.



۱. و اخلاق نیکوی او و به راستی او دارای خلق بزرگی بوده است.

۲. ادعای آلوسی که مردم بر ابوذر اعتراض داشتند، ادعای بی پایه ای است. کاش او فقط از یک تن نام می برد یا به منبع و مدرک تاریخی هر چند کم ارزش اشاره می کرد. صحابه در آن روزگار یا در فریادگری های ابوذر با وی هم صدا بودند یا به او تسلی داده و به صبر و شکیبایی در راه خدا، فرا می خواندند؛ نه آنکه آیه ارث برای او خوانده باشند که گویا ابوذر آن ظرف پر از دانش، آن ها را فراموش کرده بوده و فقط آن ها به یاد داشته اند!؟

شاید مراد آلوسی در آن جماعت معترض به ابوذر، ناکسان و فرومایگان بنی امیه باشند که مال خدا را دست به دست می کردند، انسان ها را بردگان می پنداشتند و دین را دستاویز تباهی و قرآن را مایه فریبکاری می کردند و از کتاب خدا جز لایه های ظاهری نمی فهمیدند «و لا تنس نصیبک من الدنیا...».

۳. پندار آلوسی که ابوذر از کثرت اعتراض مردم به وی، خسته شده و با مشورت عثمان، خود به ریزه رفته، دروغ دیگری است از او... و ما پیش تر در این زمینه از بزرگان صحابه و اوضاع روز، فراوان آوردیم. رجوع کنید؛ تکرار نمی کنیم.

سخن آلوسی که گزارش مخدوش خود را در حکایت ابوذر، قابل اعتماد می پندارد و صورت های دیگر را از شیعه

۱. می داند که برای عیب گیری از عثمان روایت کرده اند، بسیار جای تعجب است. بنگرید این مرد می کوشد بر حقایق ثابت تاریخی، برابر هوای نفس خود، پرده بکشد و می خواهد مردم سخن او را در بست بپذیرند و دنبال آن روند؛ زهی غفلت و بی خبری، او تصور می کند اصل تحقیق به کتاب های قوم خود او مراجعه نمی نمایند. (۱)

گواه دوم: دومین نفری که در این استفتاء شاهد آورده شده، ابن کثیر است و توجه می دانی ابن کثیر کیست؟ و دو کتاب او در تفسیر و تاریخ چیستند؟! مجموعه هایی از فحش و ناسزا، زنجیره بهتان و افتراء و جنگ های دجالی گری که از جمله دجال بازی های او همین نسبت «تحریم ذخیره کردن افزون از نفقه خود و اهل و عیال»، به ابوذر است. در صورتی که در هیچ کتابی به چنین فتوایی اشاره نشده و فقط در قرن های اخیر، این نسبت ساختگی بر ابوذر مطرح گردیده و شاید هم منشأ آن، حدیث طبری باشد از سرّی کذاب، از شعیب ناشناس، از سیف حدیث ساز و بی دین. خود ابن کثیر از کسانی است که ابوذر را از نظرها انداخته و به بی اعتباری کلامش تأکید کرده و از باب «غریق به هر خس و خاشاک چنگ می زند»، سخن او را پیش کشیده است. وانگهی در روایت او هم، از فتوا خبری نیست و تنها تلاوت آیه قرآن و نقل سنت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و ما درباره

ص: ۲۲۱

دلالت آن آیه (۳۴ توبه) سخن گفتیم و اشاره کردیم که بسیاری از صحابه و تابعین در عموم مدلول آیه با ابوذر هم صدا بوده اند و آن را مخصوص آن معنا ندانسته اند. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) به تعدادی از مفسران اشاره دارد. (۱) سپس به بیست حدیث در آن زمینه اشاره می کند که ما به نقل یکی دو تا از آن ها بسنده می کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بلال وارد شد. در نزد او خرمایی انباشته دید، فرمود: ای بلال این چیست؟ بلال گفت: آن را برای مهمان های شما آماده کرده ام. فرمود: آیا بیم نداری برای تو رودی از آتش جهنم باشد؟ ای بلال انفاق و هزینه کن و از خدای صاحب عرش، از کمبود نترس.

سلمه بن اکوع می گوید: نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم.

جنازه ای را آوردند و با فاصله اندک یکی دیگر را آوردند. پرسید: آیا او بدهی داشته؟ گفتند: نه. پرسید: آیا چیزی باقی گذاشته است؟ گفتند: آری، سه دینار با انگشتان خود اشاره کرد که سه بهانه و ابزار داغ شدن!

ابن کثیر و امثال او چون کلامی از ابی ذر مبنی بر فتوای تحریم ذخیره مازاد نیافتند، عمل زاهدانه او را بهانه کردند. آنچه

ص: ۲۲۲

---

۱- ر.ک: تفسیر خازن ۲۳۲ حدیث ابن عباس و از او: قرطبی ۸/۱۲۳. کشاف زمخشری ۲/۳۱. بیضاوی ۱/۴۹۹. تفسیر شوکانی ۲/۳۳۹؛ آلوسی در تفسیر خود ۱۰/۸۷.

را که می توانست کمال باشد، مایه نقص و کاستی پنداشته شده<sup>(۱)</sup> ابوذر در هر عملی، دنباله رو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. و آن حضرت بر وی پیشی داشته اند. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده: <sup>(۲)</sup> سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، شاد نمی شوم که کوه احد برای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) زر گردد و من آن را در راه خدا هزینه کنم و بمیرم فقط دو دینار از آن باقی بگذارم مگر برای پرداخت بدهی اگر باشد.

گواه سوّم: گواه سوّم هیئت استفتاء الازهر، سخن ابن حجر است و اگر امانت رعایت می شد نمی توانستند از آن برای خود، شاهد مدّعا بیاورند. سخن ابن حجر چنین است: درست آن است که ابوذر بر سلاطین و صاحبان سلطه که مال را برای خود می گرفتند و آن را در جای خود به مصرف نمی رساندند، انکار و انتقاد داشت. <sup>(۳)</sup> نظر ما هم همین است و هر کس تاریخ را بررسی کند، به همین معنا می رسد.

در اینجا گروه استفتاء الازهر را مخاطب ساخته و می گویم: دلیل شما بر کمونیست بودن ابوذر کافی نیست؛ زیرا نظریه او چنان که آن هیئت محترم اظهار می دارد، وجوب انفاق مازاد بر نفقه است و آن فرع مالکیت و حق تصرف در

ص: ۲۲۳

---

۱- الغدیر ۸/۳۷۸. قصّه هزار دینار.

۲- مسند، احمد ۱/۳۰۰.

۳- ر.ک: الغدیر ۸/۳۳۵.

در حالی که کمونیست ها به چنین چیزی قائل نبوده و مالکیت را به طور کلی ملقی می دانند. پس حکومت کمونیستی به هر کسی به اندازه نیاز یا به ارزش عملکرد او مانند یک مزد بگیر، وجهی می پردازد یا اینکه دولت، هر انسان را مانند عضوی از خانواده اش به حساب می آورد و به مقدار سید جوع و رفع نیاز به او مایحتاج می دهد. چنان که پیش تر آوردیم، ابوذر انفاق و هزینه کردن تمام مال و دارایی را واجب نمی داند؛ فقط به مسئولیت های مالی، مانند پرداخت خمس، زکات و مالیات نظر دارد. بر همین اساس عواطف بشری، برخی عطا و بخشش های مستحبی را لازم می داند. پس این گروه افتاء، در آنچه به ابوذر نسبت داده اند، راه انصاف نپیموده اند چنان که حق تفکر کمونیسم را ادا نکرده اند. بر ما شایسته بود در بقیه سخنانی که درباره ابوذر گفته شده مانند کلمات حضری، عمیدالحمید بیک، احمد امین مصری، جادالمولی، عرجون و عبدالوهاب نجّار، به تفصیل بنگریم. آنان که بدون مایه علمی و با نداشتن اطلاعات تاریخی، خود را در باتلاقی انداخته اند که به این سادگی نتوان از آن بیرون آیند. علاوه بر آن عبدالله بن سبأ یهودی، عامل فساد و تفرقه بین مسلمانان که شورش مصریان را هم بدو منسوب داشته اند و در تمام مراکز بلاد اسلامی آن روز گشت

و گذار کرده و در همه جا آشوب بر پا نمود، چطور آزادانه گشته و حتی نقل نشده که کسی کاری به او داشته باشد؛ ولی نیکان اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مانند ابوذر، عبدالله مسعود، عمار یاسر، مالک اشتر، زید و صعصعه دو پسران صوحان، جندب بن زهیر، کعب بن عبدہ الناسک، یزید ارجبی، عامر بن قیس زاهد، عمرو بن حمق، عروه بارقی، کمیل بن زیاد و حارث همدانی فقیه، مورد تعرض قرار گرفته، برخی در تبعید و غربت، جان سپرده و برخی دیگر را که مورد اهانت، دشنام و ناسزا قرار دادند یا دنده های آن ها را شکستند. پیش تر از همه این ها، مولای ما امیرمؤمنان (علیه السلام) آن انسان نمونه صالح و پاکی بود که عثمان به او می گوید: تو به تبعید سزاوارتری و گاهی او را برای اینکه از مدینه دور باشد، به ینبع می فرستد تا مردم سخن از خلافت وی به زبان نیاورند.

یک بار به ابن عباس می گوید که جلوی پسر عمویت را بگیر. ابن عباس گوید: پسر عموی من کسی نیست که دیگری به او راه نشان دهد؛ هر گاه پیغامی داری من می رسانم. عثمان می گوید بگو بیرون رود و به زمین خود در ینبع سر برند نه ما غصه او را می خوریم و نه او غصه ما را. ابن عباس نزد علی (علیه السلام) آمد و پیغام عثمان را رساند و علی (علیه السلام) فرمود: عثمان می خواهد مرا مانند شتر آبکش قرار دهد آن گاه شعری بدین مضمون خواند: من با او چه کنم؟ زخمش را مداوا می کنم

پس بهتر می شود؛ اما نه از دوا خسته می شود و نه از درد.

پس عبدالله بن سبأ و یاران او که خلیفه از فساد آن ها آگاه می گردید، مورد نگرانی عثمان نمی شدند؛ ولی با بنی امیه در مورد برخورد با ابوذر رایزنی می کند که او را بزند، زندانی کند یا بکشد. او بدون واهمه، ابوذر راستگو را کذاب می خواند.

## آخرین سخن

هر گاه استادان صاحب فتوای الازهر، کمونیسم را بررسی می کردند و اصولی را که نظام کمونیستی و سوسیالیستی به آن فرا می خواند، مورد توجه قرار می دادند و از سوی دیگر، حقیقت مرام صحابی عالم و پارسا ابوذر غفاری را هم در نظر می آوردند، فاصله زیادی میان آن دو می یافتند. ابوذری که با الهام از آموزه های اسلام مقدس تأمین هزینه بینوایان را لازم می شمرد؛ آن گونه که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همانا خدا در دارایی های اغنیای مسلمانان به آن اندازه که آن ها را کفایت می کند، فرض گردانیده پس بینوایان با گرسنگی و برهنگی در رنج نمی افتند مگر به سبب آنچه اغنیاء و ثروتمندان، انجام می دهند. بدانید که خدا به شدت از آن ها حساب خواهد خواست و عذابشان خواهد فرمود. (۱) از سویی دیگر، تکدی و سؤال را با کرامت انسان ناسازگار دانسته و فرمود: درخواست مالی صلاح نیست مگر در سه مورد: بینوایی شدید، تاوان و

ص: ۲۲۶

---

۱- طبرانی در اوسط و صغیر به نقل ترغیب و ترهیب ۱/۲۱۳ و ۲۳۳.

وام رسوا کننده یا خون دردآور.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در جای دیگر فرمود: اینکه یکی از شما، ریسمانی به دست گیرد و به دامنه کوه و دشت رود و با همیشه هیزم بر پشت برگردد و آن را بفروشد و با آن بی نیاز گردد، بهتر از آن است که از مردم سؤال کند به او بدهند یا ندهند.<sup>(۱)</sup>

تعداد احادیث در زمینه تطوع و صدقه های مستحبی و عطا به بینوایان با حفظ شئون و کرامت انسان، در آموزه های اسلام بیش از حد شمارش است.

الحمد لله اولاً و آخراً

ص: ۲۲۷

---

۱- صحیح، بخاری ۳/۳۴. صحیح، مسلم ۳/۹۷. سخن بیهقی ۴/۱۹۵



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

